مذهب اصالت عشق

«اسرار عشق قرآنی»

جلد 9

****

THE RELIGION OF PURE LOVE

استاد علی اکبر خانجانی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: **مذهب اصالت عشق (جلد نهم)**

مؤلف: **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف: **شهریور** 91 **ه.ش**

تعداد صفحه: 94



عشق، شمشیر است آنهم با دو سر   یک سرش بر خود زند یک سر، دگر

ع.خ

مقدمه

بیعلـــی

نیست عشقی در دو عالم بی علی　　　نیست علمی بهر آدم بی علی

بی علی سمتی نباشد در جهان　　　بی علی سوئی ندارد راه جان

علتی در خود نیابی بی علی　　　در عبث غرق سرابی بی علی

بی علی آدم بود دریوزه ای　　　بی علی آبی ندارد کوزه ای

جمله هستی دوزخ آید بی علی　　　جنّت جان برزخ آید بی علی

بی علی بیمار و بی یار آمدی　　　بی علی گمگشته اسرار آمدی

عاشقی صادق نیاید بی علی　　　عاقلی بالغ نیاید بی علی

بیعلی هیچ مست اندرهست نیست　　　بیعلی را درجهان هیچ دست نیست

زخم را مرهم نیاری بی علی　　　مونسی جز غم نداری بی علی

بی علی دینت خیالی بیش نیست　　　بی علی علمت وبالی بیش نیست

اختیارت جبر آید بی علی　　　افتخارت زجر زاید بی علی

بی علی فسق است انفاق و نماز　　　بی علی ظلم است ایثار و نیاز

لانه جن است جانت بی علی　　　مطبخ زهر است خوانت بی علی

بی علی درویش افیون خواره ایی　　　بی علی آخوندک زن باره ایی

قبله ات بانک است و بیمه بی علی　　　توشه ات نفت است و هیمه بی علی

بی علی واری سقر خواری و بس   بی علی واری تو مرداری و بس

زندگی مردار گردد بی علی   هستی بر خود دار گردد بی علی

بی علی اهل کتابی و یهود   بی علی اهل حسابی و حسود

با خدا دم کی زنی تو بی علی   دم ز آدم کی زنی تو بی علی

بی علی را راه بر اعلاء نیست   بی علی را جز به دوزخ راه نیست

ع.خ

بسم اللّه احد

۱- «خداوند بهترين سخنان را در كتابي متشابه و مثاني نازل مي كند تا بواسطه آن هر كه را خواهد هدايت نمايد...» قرآن- اين كتابهاي متشابه و مثاني (شبيه هم و مكرر) همان واقعه تأويل كلام الله در طول تاريخ است كه تورات و انجيل و قرآن از جمله مشهورترينشان هستند و نزول قرآن بهمراه روح بر مؤمنان هر امتي تا آخرالزمان نيز استمرار اين نزول كتابهاي متشابه و مثاني است. تأويل كتاب يا تأويل قرآن همان نو شدن و مكرر شدن كلام الله در هر عصري است يعني قرآن همان تأويل انجيل است و انجيل هم تأويل تورات است و... . اين تأويل نزولات كلام الله در هر عصري در سير تاريخ تا به آخر جهان بياني از تأخير آن نيز هست. و اين نزول در هر عصري تبيين بشري تر و مادي تر و اسفلي تر و خاكي تر دارد و مستمراً به هسته مركزي نفس واحده بشري نزديك و نزديكتر مي شود و جهاني مي گردد. همانطور كه آثار برخي از علما و عرفاي بزرگ چون ابن عربي و مولوي و روزبهان هم به مثابه تأويل و تنزيل متشابه و مثاني قرآن و تورات و انجيل و اوستا و بهگورگتا مي باشد و اين مجموعه آثار نيز درجه اي از اين تنزيل و تأويل متشابه و مثاني كلام الله است كه دين خدا

را در خالص ترين حدش در آخرالزمان تبيين و تأويل نموده است. چرا كه »دين خالص فقط براي خداست.» قرآن- يعني دين خالص بايستي فقط براي رسيدن به خدا و ديدار او باشد و جز اين منظوري دگر نداشته باشد. «اي مؤمنان دو به دو و يا يكي يكي دين خالص را برپا داريد و بدانيد كه دين خالص فقط براي خداست و اكثر مردمان از آن بيزارند. » قرآن- و بخصوص اين دفاتر «مذهب اصالت عشق» چيزي جز تبين لقاءالله به عنوان تنها راه نجات و هدايت نيست و اينست دين خالص كه دين قيامت و آخرالزمان است و جز اين دين و دين داري ممكن نيست الا به نفاق و ماليخوليا. و بيهوده نيست كه در قرآن كريم تنها شرط لازم و كافي براي حفظ ايمان و امر هدايت ابتغاي لقاي الهي است يعني كندوكاو و جستجو براي خداوند و ديدار با جمال اعلاي حق.

٢- آخرالزمان عرصه «حق آمد و باطل رفت» مي باشد. حق همان ظهور خدا از خلق است كه زمين و آسمانها بر اين حق آفريده شده است. و اينست كه امروزه عصر ابطال همه مفاهيم و ارزش ها و نظريه ها و علوم و قدرتهاي مادي و كافرانه است از جمله مذاهب و مكاتب شرك و التقاطي.

٣- قيامت آخرالزمان همه تساويها و معادلات چند هزار ساله بشري را باطل ساخته است از جمله معادله: مساوات= عدالت= سعادت= وحدت= صلح= محبت! زيرا بشر مدرن كه در اوج تساوي و شباهتها زندگي مي كند در اوج تضادها و عداوتها بسر مي برد. يعني برابري موجب نابرابري شده است. همانطور كه رفاه موجب عذاب شده و سيري موجب قحطي گشته و انرژي باعث ناتواني گرديده است و روشنائي (برق) موجب كوري و داشتن موجب نابودي.

٤- و اين دانش فني و تكنولوژي بود كه بشر آخرالزمان را به اين ابطال عظيم رسانيد. اين بزرگترين خدمت و خيانت تكنولوژي است. خيانت به اين دليل كه بسياري را تباه و نابود ساخت و عده بسيار قليلي را هم به اين حقيقت رسانيد كه انسان براي بودن نيازي به داشتن ندارد و داشتن ضد بودن است. آخرالزمان عرصه تقابل بودن و داشتن است.

٥- در آخرالزمان بدون جستجوي لقاي الهي كل شريعت و اخلاق و فضيلت تبديل به مذهب نفاق و شقاق مي شود يعني به اشد كفر منجر مي گردد.

٦- فطرت بشري و ذات دلها، حضور و ظهور حق را در آخرالزمان درك مي كند ولي اراده ها و شعورها و وجدانهاي آگاه از درك و تصديق آن عاجز و كافرند و لذا بشر مدرن ناخودآگاه از واقعيت جهان گريزان است و بطرزي حيرت آور ميل به نسيان و خودفراموشي و تخدير خود دارد و از اين حضور و ظهور در هراس است و از آن احساس نابودي دارد و لذا اكثر مردمان «خود را با صورت در آتش دوزخ سرنگون مي كنند.» قرآن- و اين سرنگون شدن در صنعت و تكنولوژي و ماهواره و اينترنت و ارتباطات ماهواره اي است كه جمله شبكه ها و طبقات آتش دوزخ در عالم ارض است آتش برق و الكترونيك و نفت و ليزر و راديواكتيو و امواج راديوئي و ماهواره اي و تلفني و... كه تحت سيطره شيطان «آريل» قرار دارند كه بقول علي ع شيطان حاكم بر همه آحاد بشري در آخرالزمان است.

٧- گريز و ترس انسان از ديدار با خدا عين هراسش از ذات خويشتن است و اين دو گريزي واحد است. «آنانكه خداي را از ياد مي برند خدا هم آنها را از ياد خودشان مي برد.» قرآن- و اينست كه معرفت نفس و تفكر در خويشتن را برترين عبادات دانسته اند. علي ع -

٨- براي انسان كافر و بيگانه از خويش، ظهور خدا عين ظهور نيستي است و لذا از اين ظهور احساس نابودي دارد زيرا غرق در داشتن ها است و خدا منزه است از صفات و همه عوالم تعينات و محسوسات.

٩- خود را به ياد آوردن و درباره اش تفكر و تأمل نمودن عين ياد خداست و همسوي با اوست زيرا تفكر درباره خود در وراء و بسيار عميق تر از تفكر درباره داشته ها و نداشته ها و خاطرات و آرزوهاست و غير از انديشه درباره گذشته و آينده است و بلكه عين استقرار در اكنونيت وجود است و اين مستلزم نقب در نفس اماره و لوامه و عبور از وادي صفات و رسيدن به قلمرو ذات است كه براي انديشه صفت پرست و دنيازده مترادف با احساس نابودي است.

١٠- و اينست كه فقط اهالي معرفت نفس كه به قلمرو اكنونيت و ذات رسيده اند در آخرالزمان به شور و مستي ديدار با حق مي رسند و حضور و ظهورش در جهان را درك مي كنند و به جستجوي ديدارش برمي آيند و اينانند اهل نجات و هدايت. «آنانكه از لقاي پروردگارشان نوميد و كافرند اهل هدايت نيستند.» قرآن-

۱۱- و بدان كه هدايت عين راه پيمائي در جستجوي ديدار خداست و امروزه اين راه به كوتاهترين حدش رسيده و صراط المستقيم رخ داده است.

۱۲- ذات انسان در قبال اين ظهور به لرزه آمده است و كافران از اين زلزله ذات به مخدرات و روان گردانها و اسباب نسيان زا و بازيهاي مدهوش كننده و خلاصه به انواع آتش هاي دوزخي روي مي كنند كه اينترنت و ماهواره از رايج ترين آن هستند و مصداق كامل «با صورت در آتش سرنگون شدن» است. اين فقط زمين نيست كه پي در پي مي لرزد و زلزله ها بي امان در جريان هستند كه آتشفشانها و سونامي ها جاري مي شوند بلكه قلوب و ذرات سلولهاي انسان نيز مستمراً در لرزش است و اينست راز بيقراري انسان مدرن و معناي پديده استرس و اضطراب و دلهره و هراس حيرت آوري كه ويژگي مدرنيزم است و انواع راه و روش هاي تسكين و خودفراموشي و تخدير و گريز از خويشتن. «و در آن روز آدمي در مقابل خدايش تنهاست.» قرآن- و اين درد تنهائي نيز حاصل اين ظهور حق است و تلاش كافرانه بشر براي فرار از تنهائي كه عين فرار از خدا و خويشتن است.

۱۳- اين لرزه كه عالم ارض را فرا گرفته است فقط مربوط به كره زمين نيست زيرا عالم ارض كل كائنات و طبيعت و افلاك است. بارش فزاينده شهاب سنگها از آسمان و بارش گرد و غبار كه زمين را در برگرفته جمله نشانه يك زلزله جهاني است. «آنگاه كه زمين به لرزه آيد پي در پي. و باطنش را برون افكند. و انسان گويد كه چه شده است و زمين اخبارش را بازگو مي كند و مردمان سراسيمه خروج مي كنند...» زلزله۶-۱

۱۴- اگر اين نشانه هاي قيامت تماماً مربوط به قيامت كبرا و پايان جهان باشد پس ذكرش در قرآن بدرد چه كسي مي خورد و چه كاري به ايمان و هدايت و تصديق و تكذيب آن دارد زيرا آن موقع اصلاً بشري باقي نمانده است. پس بدان كه قيامت هر آن جاريست و واقع است و مرحله به مرحله به پيش مي رود. «كافران انتظار دارند كه قيامت ناگهان فرا رسد در حاليكه نشانه ها و شرايطش آشكارست.» قرآن- اگر اين علائم فقط مربوط به پايان جهان بود اخبارش چه خاصيتي براي انسان مي داشت.

۱۵- حدود نيمي از قرآن درباره نشانه هاي قيامت است. پس اگر مربوط به پس از مرگ و پايان عالم است چه ربطي به انسان و دين و ايمان و هدايت بشري دارد. و لذا بود و نبودش در قرآن و دانستن و ندانستن اين اخبار امري السويه تلقي مي شود همچنين تصديق و تكذيب آن. الا اينكه بقول قرآن اين ماجراها هم جنبه اي ديگر از اساطير الاولين (قصه هاي كهن) محسوب شود همچون قصه هاي علمي- تخيلي كه بدرد سرگرمي بچه ها مي خورد. پس اين ادراك جاري درباره قيامت كه در مسلمانان رايج است بقول قرآن دركي كافرانه و گمراه كننده و خلاف حقيقت است كه مهمترين واقعه ديني و جهاني را از حيات بشري جدا مي سازد همانطور كه خدا را از دنياي انسان جدا كرده است و به پشت آسمان فكنده است. و اين واضح ترين معناي مهجوريت قرآن در امت است. يعني چنين اسلام و قرآني بدرد زنده ها و زندگي نمي خورد. پس اين كتاب چه خاصيتي براي مسلمانان زنده دارد؟ احتمالاً قرائت و آواز قرآني كه از بابتش در قيامت كبرا مقاديري بهشت به حساب واريز مي شود.

۱۶- «اگر در جستجوي ديدار خدا هستيد ايمان آوريد و عمل خود را به صلح برسانيد انفاق كنيد و درماندگان را ياري دهيد و... كه اين بهتر است اگر ديدار خداي را اميد داريد.» قرآن- تا دل در بند دنيا و اشياء و جمادات است مرده است و اصلاً نه باوري به خدا دارد و نه ميلي به ديدارش. پس در انفاق و ياري درماندگان و صلح با مردمان است كه دل زنده و منزه از دنيا شده و مشتاق خدا مي گردد.

۱۷- يكي از مهمترين علل مهجوريت قرآن در ميان مسلمين همان نژادپرستي عربي و پرستش زبان عربي به عنوان تنها زبان خداست. و اين مسئله موجب شده كه جهانيان نيز در اين ظلمات نژادپرستي از اسلام و قرآن غافل بمانند و دستشان به حقايق جهاني آن نرسد. و اين مصداق سد كردن دين خداست و مردم جهان را از معارف آن محروم ساختن. همانطور كه امروزه بزرگترين لكه ننگ بر دامن اسلام، ملل عرب هستند. همانطور كه بزرگترين حجاب و مانع عرفان اماميه و امام شناسي نيز شيعيان هستند كه هر باوري درباره عظمت و كبريائي امام در آخرالزمان را متهم به ارتداد و الحاد و غاليه گري مي كنند كه در واقع اصل امامت را بعنوان قلمرو ظهور حضرت احديت در عالم ارض منكرند.

۱۸- «من آرزو كننده و آرزو شونده ام. من تقسيم كننده بهشت و دوزخ هستم... اگر ترس نداشتم كه بگوئيد ديوانه شده است و يا مرتد گشته است هر آن خبر مي دادم به آنچه گذشتگان بر آن بوده اند و شما در آن هستيد و به آنچه تا روز قيامت با آن مواجه مي شويد... اين علمي است كه ظرفيت آن بمن داده شده و من آنرا آموختم اين علم از همه انبياء پوشيده شده جز از صاحب شريعت شما... پس رسول خدا علمش را به من تعليم نمود... آگاه باشيد كه ما بيم دهنده نخستين و

آخرين و بيم دهنده هر زمانيم به سبب ما هلاك شد آن كس كه هلاك شد و نجات يافت آنكس كه نجات يافت... قسم به خدا كه خورشيد و بادها و اجنه و حيوانات و نباتات و درياها همه مسخّر من شده اند و شما ملك سليمان را بزرگ نشماريد... ما با آدم و نوح و موسي و عيسي و داود و سليمان و انبيائي كه بين آنها بوده اند همراه بوده ايم پس همه آنها بسوي ما حركت مي كنند و در راه ما قدم برمي دارند و به سبب ما رشد مي كنند... من واژگون كننده دنيا بر صورتش هستم... اگر بر شما آشكار شود آنچه از من در ازل بوده و آنچه از من در آخر رخ مي دهد هر آن شگفتي هاي بزرگ و امور اعجاب آور را مشاهده مي كرديد... من اول و آخرم و ظاهر و باطنم. من همراه با عالم وجود و قبل از آن بوده ام... من با لوح و قلم و قبل از آن بودم و من صاحب ازليت و ابديت هستم... هنگامي كه آسمان و زمين نبود من بودم... من خلق مي كنم و روزي مي دهم من زنده مي كنم و مي ميرانم... من سازنده سرزمين ها و فرود آورنده بركات از طرف خداوند هستم... هيچ زماني تا زمان قيام حضرت ولي عصر ع زمين از امامان ما خالي نيست... شهادت دهيد كه علي ابن ابيطالب نوريست آفريده شده و بنده اي است روزي داده شده. هر كس غير از اين بگويد خداوند او را لعنت كند...» از سخنان علي ع از خطبه تطنجيه.
آري براستي خداي لعنت كرده است هر آنكه را اين فضايل علي را انكار كند و هر آنكه او را خداي بداند. زيرا اين دو نوع انكار حق علي است انكار كافرانه و انكار منافقانه كه متأسفانه جامعه مسلمين و تشيع به هر دو نوعش مبتلاست و اينست راز ذلت خارق العاده مسلمانان جهان در آخرالزمان كه عين لعنت شدگي از جانب خدا و خلق است.

١٩- اگر بر فرض محال هم (استغفرالله) اين تعريف علي ع از خودش سراسر لاف و گزافه و كذب باشد همانطور كه خودش در همين خطبه مي فرمايد »آرزو كننده و آرزو شونده« است يعني هر انسان باشرفي آرزو مي كند كه علي باشد و از علیين. و اين خداپسندانه ترين و انسان دوستانه ترين و باشرف ترين و برحق ترين لاف و دروغي است كه در كل تاريخ بشر از آغاز تا پايانش كسي بر زبان رانده است كه مطلوب و مقصود ذات بشر است و نيز آرمان خدا در كتابش مي باشد كه فرموده «زمين و آسمانها و هر آنچه بين آنهاست را به تسخير وجود انسان درآورده است.» و اين انسان همان علي ع است كه بقول رسول اكرم، ميزان انسان است و امام و اسوه انسانيت است و مدل كمال بشري و ايده آل انسان كامل است و لذا هر كسي ذاتاً آرزو مي كند كه چنين باشد كه اينست استحقاق انسان در جهان و معناي واقعي خليفه خدا كه خداوند وي را بر خودش ارجح نموده است و بواسطه اوست كه الله، اكبر شده است. و اين عين حقيقت عشق خدا به انسان است كه حق خلقت عالم و آدم است كه فرموده «زمين و آسمانها و هر چه بين آنهاست را بر حق آفريديم ولي مسئله اينست كه لقاي الهي را باور ندارند.»

٢٠- زيرا اگر ديدار با خدا را در جهان باور مي داشتند علي ع را باور مي داشتند زيرا علي، وجه الله است و بقية الله است. و در عين حال عين الله است يعني فقط با چشمان خودش مي توان جمال حق را در او رؤيت نمود و همه آيات و بينات باطني و ظاهري را كه جمله دال بر حق اوست تصديق كرد. «ما نشانه هاي خود را در باطن و جهان بيرون بر شما آشكار مي كنيم تا بدانيد كه او حق است. ولي مسئله اينست كه ديدار خداي را باور ندارند در حاليكه او هر چيزي را در برگرفته است.» قرآن-

٢١- پس علي برترين نشانه و تجلي خدا در جهان است و لذا محمد ص هم در معراجش جمال علوي خداي را رؤيت نمود يعني علي العظيم و علي الكبير و علي الحكيم و علي الحليم و علي العليم را و... .

٢٢- علي ع در چندين خطبه از جمله خطبه بيان، خطبه افتخار، خطبه نورانيه، خطبه تطنجيه و خطبه شهاب كه از نظر اكثر مراجع و علماي رسمي جهان اسلام و بخصوص شيعه مورد انكار و ترديدند آشكارا همه صفات پروردگار را بخودشان نسبت مي دهند از جمله آفرينش و رزاقيت و مرگ و زندگي و پاداش و عذاب. و بدين ترتيب از خداوند جز ذات ازلي را باقي نمي گذارند. كه ما به زودي ترجمه فارسي اين خطبه ها را در اختيار علاقمندان قرار مي دهيم.

٢٣- اين خطبه هاي مذكور كه از منظر علماي رسمي جهان اسلام و شيعه منشأ كل جريان موسوم به غاليه گري و مذهب علي اللهي مي باشد در حقيقت اصل و اساس امامت و امام شناسي و مذهب اماميه است همانطور كه به روايتي از نشانه هاي ظهور جهاني امام زمان و آخرالزمان و قيامت اينست كه همه صفات امام و حقيقت امامت از جامعيت قرآن رخ نمايد و تبيين گردد و اين همان كاريست كه در مجموعه آثار ما مخصوصاً در رساله مذهب اصالت عشق و خاصه همين دفتر در حال پيدايش است. مخصوصاً اينكه هويت الهي در قرآن چيزي جز وجود امام نيست. «شهد الله انه لا اله الا هو» كه شهادت خود خداوند بر الهيت امامان است كه مظهر هوي الله هستند: قل هو الله احد يعني اقرار به اين امر كه او و الله يكي است.

٢٤- در حقيقت مجموعه آثار ما چيزي جز تبيين و اثبات هويت الهي امامان به زبان عقل و احساس و عرفان و قرآن نيست همانطور كه خود در كتابش بارها تصريح مي فرمايد كه: الله لا اله الا هو. كه معناي تحت اللفظي آن اينست كه: الله، اله نيست بلكه اله فقط هو است. زيرا اله آن چيزي است كه پرستيده مي شود و قابل پرستش است و الله براي مردمان امكان

پرستيده شدن ندارد زيرا مردمان توان شناخت او را ندارند مگر اينكه الله را در حدود امامان و عليين بشناسند و بپرستند. همانطور كه در قرآن مكرراً آمده است كه «هيچ كس حق و قدر خدا را نمي شناسد... و هيچ كس نمي تواند او را شكر كند... و هيچ كس نمي تواند او را وصف كند الا عاشقان خالص او». كه همان امامان و عليين هستند. همانطور كه خود علي ع مي فرمايد: «خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستيده نمي شود» يعني فقط امامان و عليين هستند كه الله را مي شناسند و مي پرستند كه نور است ولي بقيه مردمان اين نور مطلق را فقط در درون چراغي مي توانند دريابند و بشناسند و بپرستند و هدايت شوند كه همان نور علي نور است و مصداق سوره نور كه «الله نور زمين و آسمانهاست كه نور او در چراغي است...» كه اين چراغ همانا عليين مي باشند كه همه امامان علي هستند و علاوه بر اين در دوره غيبت امام زمان نيز علي بواسطه هيكل نوري اش در هر يك از مؤمنانش كه بخواهد متجلي مي گردد و بدين طريق مؤمنان را هدايت مي كند همانطور كه خودش در خطبه نورانيه فرموده است كه من بهر صورتي كه بخواهم درمي آيم كه اين صورتهاي عليين در دوران غيبت است كه مهدي هاي دوازده گانه در سراسر جهان در اقوام گوناگون بشري مي باشند تا ظهور مهدي موعود.

٢٥- به زبان ساده فقط خداي امامان و عليين، الله است. خداي بقيه مردمان هو است يعني غيب مطلق است كه از وجود امامان متجلي مي گردد و عينيت مي يابد كه نخستين آن و كامل و مطلقش علي است و اين همان معناي كمال رحمت محمدي و نعمت الهي بر روي زمين در دين اسلام است كه موجب ختم نبوت شده است و اين حقيقت را همانطور كه خود علي ع مي فرمايد فقط چهار ملك مقرب و پنج پيامبر اولوالعزم درمي يابند و مؤمناني (شيعياني) كه خداوند قلوبشان را به حقيقت الهي عليين آزموده است كه آيا اين مقام الهي را تصديق مي كنند و يا انكار. يعني آيا همچون ملائك مقام خلافت اللهي آدم را سجده مي كنند و يا همچون ابليس خدا را از عشق و تجلي اش در آدم منع مي كنند و كافر مي شوند به بهانه دفاع از وحدانيت و قداست خدا و تحت عنوان توحيد و خداپرستي ناب!

٢٦- همين خطبه هاي مذكور كه مختصري از آن ذكر شد اساس همان امتحاني است كه مشمول قلوب شيعيان مي گردد كه آيا اين حق و مقام علي را باور و تصديق مي كنند يا نه.

٢٧- در روايتي از رسول اكرم به نقل از ابن عربي در فتوحات مكيه آمده است كه «در قيامت كبري آنگاه كه خداوند رخ مي نمايد مشركان سجده نمي كنند و مي گويند ما در حيات دنيا به آن سجده نكرديم تا از مشركان نباشيم حال سجده كنيم؟!» اين بدان معناست كه خداوند همانطور كه روايات شيعي و احاديث قدسي مي گويند در قيامت كبري بر جمال عليين رخ مي نمايد همانطور كه خلقت و تجلي اش از عدم نيز از اسم «علي» بوده است همانطور كه بر محمدص در معراج هم به صورت علي رخ نمود. و اول و آخر يكي است و در واقع مشركين هستند كه امامان و عليين و مخلصين را انكار و عداوت مي كنند به بهانه دفاع از حريم توحيد. زيرا بنا به قول خداوند مشركين كساني هستند كه خداي را به حرفي مي پرستند كه آن پرستش خودشان است. و ما قبلاً نشان داده ايم كه چگونه ابليس در قالب ايده خدا وارد شده و اهل ايمان را به شرك و خودپرستي مي كشاند و به عداوت با انبياء و اولياي الهي وامي دارد. «و در حاليكه گمراه شده اند در هدايت خود ترديدي هم نمي كنند.» قرآن- «و اكثر مردمان ايمان نمي آورند الا اينكه مشرك مي شوند.» قرآن- يعني در كنار امام متوسل به خداي خيالي خود مي شوند كه همان ابليس است. «در جنب خدا، شريكي قائل نشويد.» قرآن- و خود علي ع در خطبه شهاب مي فرمايد كه در قرآن كريم هر جا كه از امام، كلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و جنب الله سخن آمده ما هستيم.

٢٨- همانطور كه رسول خدا خطاب به علي ع مي فرمايند كه: اي علي اگر فضايل تو را وصف كنم تو را پسر خدا و بلكه خود خدا مي نامند.

٢٩- پس بدان كه خداوند در قلمرو خلقت و ظهور حق جز علي ع نيست و همه امامان معصوم علي هستند (امام صادق) و نيز همه آن مؤمناني كه خداوند دلشان را به مقام علي آزموده است و جانشان محل برقراري ولايت علي است يعني از عليين هستند كه عرصه غيبت امام را جبران مي كنند.

٣٠- مقام علي ع طبق خطبه هاي مذكور مصداق كامل و جامع معناي خليفه خداست كه همه صفات خدا را داراست و فناي در اوست زيرا از خود فنا شده است در كمال استضعاف و فقر با فخر و تسليم و رضا و عشق حق. همانطور كه در حديث قدسي مي خوانيم كه خداوند مي فرمايد «هر كه مرا عاشق باشد چون من مي شود» يعني بي تا مي شود همانطور كه خود علي ع در خطبه بيان خود را بي همتا مي خواند كه در كل عالم مثلي ندارد. و علي ع مثل اعلاي خداست «و خداي را در جهان مثل اعلي است.» قرآن-

٣١- علي ع در خطبه نورانيه به سلمان فارسي مي فرمايد «شناختن من به مقام نورانيت همان شناخت خداوند است و شناخت خدا هم جز شناختن من به مقام نورانيت نيست. و اين همان دين خالص است.»

در اينجا سخن درباره هيكل نوري و وجود نوري علي ع و امامان است به مصداق اين كلام خدا كه «خدا نور زمين و آسمانهاست» پس اين نور كه در چراغي قابل دسترس مي باشد علي و عليين هستند زيرا فرموده كه «من بهر صورت كه بخواهم برون مي آيم» كه بقول مولوي «هر لحظه به شكل بت عيار درآمد دل برد و نهان شد هر لحظه به شكل دگران يار برآمد گه پير و جوان شد...» و اين ظهور علي در غير خاندان خويش است در عرصه غيبت امام زمان در هر قوم و زباني. و اينست كه مي فرمايد ما همواره بر روي زمين در دسترس طالبان هستيم و «كشته شدن ما كشته شدن نيست و غيبت ما غيبت نيست.» خطبه نورانيه.

۳۲- و نيز در خطبه نورانيه مي فرمايد «هر كه ولايت مرا در خود برپا دارد صلوة را اقامه كرده است و اقامه صلوة جز اين نيست و اين كاري بس كبير و دشوار است كه جز فرشته مقرب و پيامبر مرسل و مؤمني كه خداوند دلش را به ايمان آزموده باشد تحمل اين بار را ندارد» همانطور كه در قرآن كريم آمده است كه «اي مؤمنان خودتان را ياري كنيد با صلوة و صبر بر آن. و بدانيد كه اين كار كبيري است و جز بر خاشعان ممكن نيست. ولي مسئله اينست كه مردم ديدار خداي را باور ندارند.» قرآن- ديدار خدا در حيات دنيا كه همان درك وجود عليين و لقاي جمال نوري و شناخت هويت نوري و الهي آنهاست. چون علي و عليين را در مقام نورانيت باور ندارند پس لقاءالله را در حيات دنيا باور ندارند و لذا نمي توانند اهل حقيقي نماز باشند و صلوة را برپا دارند. و لذا مي فرمايد كه «هر كه را امام نيست نماز هم نيست».

۳۳- زيرا برپا داشتن صلوة بقول علي ع همان برپا داشتن ولايت علي در دل و جان خويشتن است و اين عين وارد كردن نور علي بر دل خويش است در واقعه وارد شدن بر نور علي در نماز. پس انسان بي امام را نماز نيست مگر اينكه بقول قرآن نمازي سهوي و ريائي باشد كه عين ورود بر جهنم و سجده بر شيطان است كه آدمي را به تكذيب با دين مي رساند و منافق مي كند به مصداق سوره ماعون.

۳٤- علي ع به امر رسول خدا مأمور بود كه حقايق وجود خود را در اواخر عمرش براي مردم بيان نمايد و لذا آن حضرت در سال آخر عمر مباركش آنرا بيان فرمود كه معروف به خطبه البيان است كه در طول تاريخ هر كه متوسل به اين خطبه شده و معارفش را عرضه و اشاعه نموده متهم به غاليه گري و ارتداد و الحاد و زنديق شده است.

۳۵- ما قبلاً نشان داديم و گفته ايم كه انسان، خدا نيست بلكه خدا، انسان است. و اين سفسطه گري نيست بلكه دركش نيازمند معرفت قلبي است. در اينجا نيز مي گوئيم كه علي ع، خدا نيست بلكه خداست كه علي است. در اين معنا گر هزار سال تأمل كني مي ارزد و واجب است زيرا آن موي بين حق و باطل و كفر و ايمان است.

۳٦- در خطبه نورانيه از علي ع مرز بين كفر و ايمان سؤال مي شود كه مي فرمايد «مؤمن امتحان شده كسي است كه چيزي از امر ما بر او وارد نمي شود مگر اينكه خداوند سينه اش را براي درك و پذيرش آن گشاده مي سازد تا هرگز دچار شك نشود» پس ايماني جز باور به علي و امامان به عنوان خليفه خدا در جهان هستي نيست بدين معنا كه در جهان، خدا جز در امام نيست و جز بواسطه نور ايمان شناخته نمي شود و امام مظهر كل مطلق اراده حق است و خود مظهر حق است و همه آيات الهي دال بر حقانيت اوست به مصداق اين آيه كه «ما آيات خود را در درون و برون شما بر شما آشكار مي كنيم تا بدانيد كه او حق است» ولي اين حق را اكثر مردمان انكار مي كنند «زيرا خداي را در جهان ديدني نمي دانند» يعني منكر علي و عليين بعنوان عرش خدايند.

۳۷- علي ع در همين خطبه نورانيه مي فرمايد كه «مرا خدا نخوانيد و به غير از آن هر چه در فضايل من بگوئيد به انتهايش نخواهيد رسيد و همه فضل الهي در من جمع شده است» اينست كه خداي را جز به علي و علي واران نتوان شناخت و آنكه منكر آنهاست منكر خداست و خداپرستي اش عين خودپرستي و مريدي شيطان است بقول قرآن كريم.

۳۸- يكي از مسائل مربوط به اقتدار الهي امام اينست كه چرا علي ع از اين قدرتش در جنگهايش بر عليه كفار و منافقين بهره نگرفت و نهايتاً شكست خورد و يكه و بيكس باقي ماند و شهيد گرديد. اين سرّ عشق و اختيار است كه امام در خدمت مردم مي گيرد وگرنه خداوند در كتابش مي فرمايد كه «اگر اراده كند به آني همه مردمان جهان ايمان مي آورند.» قرآن- اين همان سرّ لااكراه في الدين است. اگر قرار بود كه مردمان از روي ناچاري ايمان آورند ديگر حساب و كتاب و بهشت و دوزخ و اراده و انتخاب بشري چه معنايي مي داشت. اين اختيار اصلاً سرّ خلقت انسان است كه مقصود خلق عالم است. همانطور كه طبق پيشگوئي هاي امام در خطبه بيان، با ظهور امام زمان كه حكومت عدل و معرفت به قدرت قهاريت الهي امام برپا مي شود حداكثر چهل سال مي پايد و با از دنيا رفتن امام زمان دوباره بشريت به كفر و جهل و دجاليت دو صد چندان شديدتر بازمي گردد و نسل بشر بر روي زمين منقرض مي شود و قيامت كبرا فرا مي رسد. پس در واقع اساس نجات

و هدايت رحماني انسان در دوره غيبت و بواسطه عليين و ايمان به آنها از روي عشق و اختيار و معرفت است. در حاليكه نجات بشري در عرصه حاكميت آشكار امام زمان يك نجات و بهشت جبري است و لذا عمري ندارد و پايدار نيست.

۳۹- در اين خطبه امام، دجال را باعث و باني انهدام زندگي طبيعي و كشت و زرع مي داند كه بدست حضرت مسيح نابود مي شود و دجال همچون مس و قلع و آهن ذوب مي گردد. پس دجال و دجاليت جز صنعت و تكنولوژي نيست كه نابود شده و بشريت به حيات طبيعي و زراعت بازمي گردد منتهي تحت الشعاع نور نعمات وجودي امام كه موجب باروري دو صد چندان زمين مي شود و لذا مي فرمايد كه درختان سالي دوبار ميوه مي دهند و اين نوعي جنات نعيم است در درجه اي معين. يعني بهشت وجودي امام!

۴۰- ديگر از صفات دجال در خطبه بيان اينست كه انسانها را وادار به زنا مي كند. و اين جز تكنولوژي ارتباطات از قبيل ماهواره ها و اينترنت و موبايل نيست كه علي ع در روايتي ديگر آنرا شيطان آريل ناميده كه در همه خانه ها حكمفرماست و در آخرالزمان مظهر اراده به زنا و خيانت كردن است.

۴۱- حكومت چهل ساله امام زمان در جهان كه يك تمدن طبيعي و ايماني و نعماني به نور وجود امام است بسيار شبيه حيات چهل ساله بني اسرائيل به رهبري موسي ع است كه شبانه روز از آسمان مائده ها نازل مي شد تا آنجا كه بني اسرائيل از اين زندگي حيواني سير و بيزار شد و با يك غيبت چهل روزه موسي، حتي از خداپرستي مشركانه هم ساقط شد و آشكارا گوساله پرست و بت پرست و طلاپرست شد. همانطور كه با رحلت امام زمان پس از چهل سال، كل بشريت به زندگاني دجالي- صنعتي دو صد چندان شديدتر بازمي گردد و عمرش بر زمين به پايان مي رسد و قيامت كبرا برپا مي شود زيرا در اين حيات شبه بهشتي به جستجوي حقيقت و تعالي روح و علم و عرفان و لقاءالله نمي پردازد و غرق در حيات غريزي مي شود و از اين بهشت بيزار مي گردد و به محض از ميان رفتن قهاريت نعماني امام با رحلتش همه چيز به پايان مي رسد و بشر در فساد و پوچي غرق شده و گروه گروه دست به خودكشي و خود براندازي مي زند و نسل خود را برمي اندازد.

۴۲- پس بدان كه آن نجات و رحمت و عدالت و عزت و بهشتي كه موجب هدايت و تعالي روح و لقاءالله مي شود در عرصه غيبت و كشف و درك عليين و اطاعت از آنان و سير و سلوك عرفاني بسوي لقاءالله است به عشق و اختيار و معرفت. «آنانكه ميلي به ديدار با خدا ندارند اهل هدايت نيستند.» قرآن-

۴۳- پس بدان كه عرصه غيبت امام دوازدهم قلمرو كمال رحمت و نعمت بر انسان است كه قلمرو ظهور عليين است كه ظهور حق در عالم ارض مي باشد كه اين نجات و هدايت و تعالي جز به عشق معرفت حاصل نمي آيد كه همان عشق علي ع در ذات انسان است زيرا علي درب ظهور خدا از وجود انسان است و لذا عشق به كمال جداي از عشق علي نمي تواند بود و همه عشاق معرفت به علي مي رسند و علوي مي شوند و در حلقه عليين وارد مي شوند كه همان مذهب شيعه است.

۴۴- در يك كلام بايد گفت كه اگر كسي مثلاً خطبه بيان امام علي ع را بخواند يا بشنود و عاشق بر او نشود به خودش هيچ لطف و توجه و محبتي ندارد و براي خودش قدري جاودانه قائل نيست. اينست كه مي فرمايد «من آرزو كننده و آرزو شونده هستم». در اين معنا بمان و نيز اين سخن علي ع كه «آنكه قدر خود را نشناخت نابود شد.» آيا چه كسي جاودانه است؟ «جز جمال خدا همه نابودند.» قرآن- پس قدر انسان جز خدا نيست. و اينست كه «علي ميزان انسان است.» رسول اكرم ص- پس آنكه مشتاق ديدار خدا نيست قدر خود را نشناخته و محكوم به نابودي است. و شوق ديدار خدا همان شوق ديدار امام است كه جمال انسان كامل و ميزان كمال انسان است كه به خدا، جاودانه شده و خدائي شده است. پس عشق به علي و امام عين عشق به جاودانگي خويشتن است. پس اگر بي امام، كافر است بدين معناست كه بخودش كافر است.

۴۵- پس در مكتب تشيع، ايمان به خدا عين ايمان بر خدائيت ذات خويش است و اين ايمان جز در رابطه با امام، حاصل نمي آيد زيرا امام، عين خداست: عين الله است.

۴۶- پذيرش ولايت علي در خويشتن كه ميزان ايمان از زبان علي در خطبه نورانيه است همان پذيرش قدر وجودي علي در خويش است همانطور كه علي، ولايت خدا را برعهده گرفته است مؤمنان هم بايستي اين ولايت و هويت الهي را از طريق عشق علي برعهده گيرند و ايمان جز اين نيست و اين عين واقعه اقامه صلوة است همانطور كه خود امام فرموده است و ذكرش رفت.

۴۷- علي ع مي گويد كه خداوند ايمان آدميان را بواسطه ولايت ما به محك مي زند و امتحان مي كند (خطبه نورانيه). و اما ولايت علي عين ولايت الله در انسان است و از اين ولايت است كه حقايق و اسرار حيرت آور اين خطبه هاي محيرالعقول

درك و تصديق مي شود و اين خطبه ها خود محل امتحان ايمان خوانندگان آن است كه آيا تصديق مي كنند يا تكذيب. «چون حق آمد اكثراً انكارش كردند.» قرآن-

٤٨- در اين چند خطبه، امام همه صفات و جلال و جبروت و قدرت و كرامت خداوند را بخودش نسبت مي دهد منتهي به اذن و اراده خود خداوند. و با اينحال مي فرمايد كه ما را خدا نخوانيد. و اين كل سرّ آن امتحان ايمان است. تا آنجا كه خود رسول اكرم مي فرمايد كه »اي علي اگر من نمي دانستم كه تو پسر ابوطالب هستي درباره بشر بودن تو ترديد مي كردم.»

٤٩- همه انسانها فطرتاً خود را خدا مي دانند ولي شهامت اظهار و بيانش را ندارند زيرا كمترين نشاني از قدرت خدا را در خود در عمل نمي بينند و اين سرّ مگوي همه انسانها در جهان است. «خداوند مردم را بر فطرت خودش آفريده است و اينست دين برپا و خالص.» قرآن-

٥٠- و اينست كه علي ع هم پذيرش ولايت خود در مؤمنان را همان دين خالص مي نامد همانطور كه خودش مظهر تمام و كمال آن است زيرا فطرت خدا در خود را يافته است و برپا نموده است و لذا قيامت را آغاز كرده است و اسلام دين قيامت است.

٥١- پس ولايت علي ع و تشيع همان برپائي دين فطري و فطرت انسان است و لذا خطبه هاي مذكور هم چيزي جز تبيين اين فطرت و دين خالص نيست. و مجموعه آثار ما خاصه در رساله حاضر تأويل و تأخير و تعيّن دين خالص و قيّم است و احياي آن در آخرالزمان.

٥٢- يعني خطبه هاي مذكور چيزي جز تبيين وجود انسان نيست. زيرا علي ميزان انسان است. پس هر خواننده اي بايد خود را يك علي مفروض و مفقود بداند و براي تحقق و تعين آن كمر همت بندد. و اينست پذيرش ولايت علي ع و سرآغاز شيعه علي شدن! و بيهوده نيست كه با واقعه غدير خم بود كه خداوند دين را كامل معرفي نمود و راضي شد كه اسلام دين انسان باشد. «امروز دين را بر شما كامل و نعمت را بر شما تمام كردم...» قرآن-

٥٣- در حقيقت اين خطبه ها به تنهائي به مثابه تأويل و تفسير و تعين كامل قرآن است و ظهور كامل دين خدا. «و خدا اراده كرده كه دين را به تمام و كمال به عرصه ظهور برساند و نور خود را جهاني كند هر چند كه كافران را خوش نيايد.» قرآن-

٥٤- اينك بهتر درمي يابيم كه چرا علي ع در اين خطبه ها و اكثر خطبه هاي ديگرش در نهج البلاغه بهمراه معرفي هويت الهي خودش به ذكر آخرالزمان و قيامت مي پردازد و علائم آنرا بيان مي دارد. زيرا در آخرالزمان است كه بشريت به جبر و كفرش بالاخره به حق او مي رسد كه حق انسان است و مقصود خدا از خلق عالم و آدم است. اين همان راز روز قيامت است كه خداوند آنرا به پنجاه هزار سال كشانيده است تا مهلت بيشتري به بشر دهد.

٥٥- بدان و هوشيار باش كه علي يك فرد و موجود خاص نيست بلكه يك مقام است و آن مقام خليفة اللهي انسان است كه حق خلقت است و عالم بر اين حق پديد آمده است و نخستين انساني كه اين مقام را يافت علي ابن ابيطالب بود كه آنرا كشف و فتح نمود و در اختيار بشريت نهاد تا اين راه را طي كنند و علي شوند همانطور كه خود فرموده «از من اطاعت كنيد تا چون من شويد همانطور كه سلمان شد.» اگر اين نكته بس سرنوشت ساز و حياتي را درنيابي مبتلا به غاليه گري و علي اللهي و درويشي گري مي شوي كه بمراتب خطرناكتر از خداپرستي ذهني و شرك كهن است كه نوعي علي پرستي خيالي رخ مي دهد كه ابليسيت هولناكتري است و شركي مهلكتر!

٥٦- علي ع در خطبه تطنجيه مي فرمايد «بدرستي كه من به دورترين هدف رسيدم و پس بر آن مأمور شدم...» يعني علي ع مادرزاد داراي اين مقام نبوده است همانطور كه در حدود ده سالگي تازه اسلام آورد. و اين بدان معناست كه اين راه طي شدني است همانطور كه علي طي نمود و پس از او سلمان طي كرد و قبل از آنها محمد ص طي نمود منتهي به قدرتي از بيرون كه همان وحي بود همانطور كه به ياري جبرئيل و براق به ديدار خدا رفت ولي علي بخودي خود و در خود اين مقام را طي نمود و خداي را نه در آسمان هفتم كه بر زمين ديدار نمود و لذا رسول خدا فرمود «اي علي هر كجا كه من بودم تو بودي هر چه كه من شنيدم تو شنيدي و هر چه كه ديدم تو ديدي». و خود او نيز فرمود «در هر چيزي نخست خداي را مي بينم».

۵۷- خداوند اراده كرده است كه قواي آسماني اش به اراده و تلاش و جهاد و معرفت بشري بر روي زمين محقق گردد و تعين يابد. و اينست كه علي ع از قواي الهي خود در زندگانيش بهره اي نگرفت و در حيات دنيوي همچون يك بشر عادي و بلكه بعنوان مستضعفترين آدمها زيست.

۵۸- اگر علي ع و كلاً پيامبران، دين خدا را فقط بقدرت الهي بر جوامع بشري مستقر و تحميل مي كردند ارزش و اختيار انساني چه بهائي مي داشت حال آنكه بزرگترين ويژگي بشر در جهان، همان قوه اختيار و انتخاب او بين كفر و ايمان است.

۵۹- ولايت و امامت علي ع همان امانتي است كه خدا بر زمين و آسمانها عرضه كرد و از قبولش انكار نمودند و علي كل اين امانت را بر دوش كشيد كه مسئوليت و مديريت جهان هستي است به اذن خدا. و اين همان مسئوليت خدا را برعهده گرفتن است.

۶۰- اگر گفته شده كه بي امام كافر است و همانطور كه خود علي در خطبه نورانيه مي فرمايد مؤمن كسي است كه حقيقت نوري و الهي وجود ما را تصديق كند و بلكه اين ولايت را در وجود خود برپا نمايد بدين معناست كه انسان فقط علي است و علي وار بودن. و كمتر از اين در شأن انسان بعنوان اشرف مخلوقات و مقصود كائنات نيست پس هر كس كه عشق علي و علي بودن را در سر و جان خود نداشته باشد هم به حق وجودي خودش كافر است هم به كائنات كه در تسخير انسان است و هم به خدا كه انسان را براي خلافت خودش آفريده است و كفر يعني همين. زيرا انساني كه علوي نباشد از هر جانوري بدبخت تر و پست تر است و اين معناي كافر است.

۶۱- و اگر خداوند در كتابش مي فرمايد كه زمين و آسمانها را به عبث نيافريده و به حق آفريده است اين حق همان علي و علويت است و انسانيت جز اين تعريفي ندارد اينست كه علي ميزان انسان و الگوي انسان و امام انسان و رهبر انسان بسوي انسان شدن است يعني خداي زمين و آسمانها شدن همچون علي و اينست كه امام صادق مي فرمايد كه به رسول اكرم در معراجش درباره علي گفته شد كه اوست اول و آخر و ظاهر و باطن. كه اين آيه اي از قرآن است.

۶۲- و علي شناخت و تصديق هستي نوراني خود را ميزان ايمان قرار داده است و لذا مي فرمايد هر كه هستي نوراني ما را شناخت خداي را شناخته و شناخت خداي همان شناخت نورانيت ماست. خطبه نورانيه-

۶۳- و اينست كه امام مي فرمايد كمال خودشناسي همان امام شناسي است و فقط در امام شناسي مي توان هويت ذاتي انسان را شناخت كه انسان چيست و براي چه آفريده شده است.

۶۴- كل توصيف علي از خودش كه كل عالم هستي را در برمي گيرد مصداق همان كلام اوست كه جهان را انسان كبير مي خواند و انسان را هم جهان صغير.

۶۵- پس هر كسي كه حق وجود علي را در اين خطبه ها باور كرد نور علي در دلش متجلي شده و بار ولايتش در او نهاده مي شود بدينگونه انسانيتش آغاز مي گردد پس علوي شدن يعني انساني شدن. انسان الهي يا خداي انساني.

۶۶- علي در خطبه نورانيه پس از معرفي وجود الهي خويش به سلمان فارسي مي فرمايد كه هر كه اين حقايق را درنيابد و تصديق نكند و در آن ترديد نمايد و يا حتي حيران شود ايمانش مردود است و بلكه خصم ماست. پس بدين ترتيب تكليف همه مسلمانان و بخصوص شيعياني كه بدون درك و تصديق اين معارف خود را شيعه مي دانند روشن مي شود.

۶۷- اگر در خواننده يا شنونده اين خطبه ها ذره اي وجدان معنوي باشد محال است كه عاشق بر خداوند نشود كه به آدمي چنين مقامي بخشيده است. و اين عشق اساس لقاءالله است و اينست كه باور به علي بعنوان خليفه خدا و خالق و صاحب زمين و آسمانها تنها راه ايمان به خدا به عنوان ارحم الراحمين است. و هر نوع ايمان ديگري همانا ايمان به قهر و غضب خداست و اين ابتلاي به شيطان است. از اين منظر بهتر درمي يابيم كه چرا پذيرش ولايت علي، انسان را از عذاب دوزخ مصون مي دارد.

۶۸- در اين خطبه ها آشكارا مي بينيم كه علي خودش را خدا نمي خواند و همه كساني را كه او را خدا مي خوانند لعنت كرده است پس اين خطبه ها نمي تواند متعلق به غاليان و علي اللهيان باشد.

۶۹- در خطبه نورانيه مي فرمايد كه خداوند را جز ما كسي نمي شناسد در خطبه ديگري مي فرمايد خدا جز بواسطه ما شناخته و پرستيده نمي شود. در حقيقت خداوند كل خلقتش را به علي وانهاده و خودش فزوني يافته است يعني الله بواسطه علي، اكبر شده است. در حقيقت مطابق اين خطبه ها همه صفات متعلق به خدا در انديشه بشري در همه مذاهب تاريخ منسوب به علي است پس مي توان گفت به زبان ساده خداي مردم، همان علي است ولي خداي علي برتر است يعني الله اكبر فقط مختص علي است و اين بيان ديگري از فتبارك الله احسن الخالقين است. يعني خداوند در خلق بهترين انسانها فزوني يافت يعني مبارك شد.

۷۰- حال بهتر مي فهميم كه چرا بي امام را صلوة نيست زيرا مؤمن بر امام صلوة مي كند همانطور كه خداوند هم بر امام صلوة مي كند و بدينگونه مؤمن در وجود علي با خدا روبرو مي شود يعني امام حجله ديدار مؤمن با خداست كه اين معنا در قرآن و احاديث معراج آشكار است.

۷۱- در حديث معراج خداوند به محمد ص مي فرمايد كه «نسبت تو به من مثل نسبت من به علي است» يعني خداوند عاشق و مريد علي است پس هر كه عاشق بر علي باشد بر جاي خداي قرار دارد و از جايگاه الهي خويش خداوند را در علي ديدار مي كند.

۷۲- اينجانب در دوران كودكي از طريق مادربزرگم قلبم به عشق علي روشن شد كه در شب قدري در رؤيائي خداوند را در ضيافتش ديدار كردم و از دستش شرابي نوشيدم كه با آن شراب از دوره جاهليت خارج شدم تا در نوجواني از طريق دكتر شريعتي به عشقي عرفاني نسبت به علي رسيدم تا در حدود ۴۰ سالگي علي را ديدار كردم و مدتي بعد به ديدار با پروردگار نائل آمدم و اين سير از عشق علي تا به علي و از علي تا به خداي علي مي باشد. پس بنده بواسطه كل زندگانيم اين خطبه هاي علي را با تمام وجود تجربه و تصديق كرده ام و اين ايمان و عشق عرفاني از روي تعصب و نژادپرستي و آموزش و وراثت نيست.

۷۳- بنده در كودكي خداوند را بصورت چهل سالگي خويش در خواب رؤيت كردم كه از دستش شرابي نوشيدم كه جهل و خرافه و كفر و بخل و دنياپرستي و از جمله خواب را از من زدود پس براستي آن شراب ربوبيت حق بود. و اين تجربه بدين معناست كه هر كه عاشق بر علي باشد بصورت خداوند درمي آيد كه همان جمال اعلاي خدا در هر بشري است.

۷۴- به ياد مي آورم كه از فرداي شب قدري كه آن جام بلا (بلي) را نوشيدم خوابم زايل شد و شبها تا صبح نوري مرا تعقيب مي كرد و من در آن سن (پنج سالگي) از هراس به مرگ مي افتادم و از آن نور مي گريختم و مقاومت مي كردم و آنرا از خود مي راندم تا بالاخره تصميم گرفتم كه تسليمش شوم كه هر چه مي خواهد بشود مرگ يكبار و شيون يكبار. و بالاخره آن نور وارد بر سينه ام شد و آرام گرفتم و روشن شدم. و حال درك مي كنم كه آن نوري از نورانيت علي ع بود كه حدود سي و پنج سال بعد مرا به خدايش رساند.

۷۵- در طول تاريخ اسلام از آغاز تاكنون بسياري از علما و متكلمين و عرفا و فلاسفه بطور منقول و نامنقول از مضامين و مطالب اين خطبه هاي خليفة اللهي علي بهره برده اند و جز يكي دو نفر حق اين خطبه ها را يعني مقام الهي علي را اقرار و تصديق نكرده اند به بهانه تقيه و سرّ مگو!؟ و اين نوعي سوء استفاده از حقيقت است در جهت اثبات خود و دعوت مردم به خود و نه به ولايت علي.

۷۶- و عجبا كه عرفاي سني مذهب همچون مولوي و عطار، حق علي را بيشتر رعايت كرده اند تا شيعيان. و اينست كه دكتر شريعتي، اهل سنت را شيعه تر از شيعيان مي داند.

۷۷- نيمي از خطبه بيان كه مفصل ترين و كاملترين خطبه هاي علي است درباره معرفي الهي امامت خويش است و نيمي دگرش درباره علائم آخرالزمان و ظهور قيامت است كه بخش عمده اي از نيمه دوم اين خطبه تحقق يافته است و امروزه عين واقعيت بشري است. پس اگر جنبه بشري و زميني اين خطبه حق است حتماً جنبه آسماني آن هم بر حق است پس اين كلام حق از علي است و علي بر حق است و حق با علي است. زيرا پيشگوئيهاي بشري بسيار سخت تر از پيشگوئي آسماني و نجومي است چون انسان موجودي متغير و صاحب اراده و اختيار است. اينهم دليل منطقي و عقلاني در اثبات اين ادعا كه اين خطبه ها از علي است و عين حقيقت است و كسي كه چنين معرفت و بصيرتي درباره تاريخ آينده بشري دارد نمي تواند انساني گزافه گو و كذاب باشد. اين بدور از عقل و تجربه بشر است.

۷۸- بخشي از خطبه بيان در وصف انسان و جوامع آخرالزمان است كه عين روانشناسي و جامعه شناسي بشر امروز مي باشد كه براستي يك معجزه آشكار است. و تازه علي ع مي فرمايد كه راههاي آسمان را بهتر از زمين مي شناسد.

۷۹- فقط در دين اسلام است كه معناي انسان كامل مطرح شده است و عرفاي اسلامي نخستين و بلكه تنها متفكرين در تاريخ بشرند كه انسان كامل را توصيف كرده اند و جمله آنها اين معنا را از خطبه هاي علي ع برگرفته و براساس آن كمال انسان را شرح و تعريف نموده اند خاصه خطبه بيان و نورانيه. و عجبا كه اكثرشان نامي از علي ع بعنوان نخستين انسان كامل و كاملترين انسانها نبرده و حتي از او بعنوان ايدئولوگ انسان كامل هم ذكري نكرده اند. و اين عين سرقت ادبي و فكري است كه كمترين جرم چنين عملي محسوب مي شود.

۸۰- حتي ملاصدرا در اسفار اربعه و سائر آثارش از مضامين اين خطبه هاي علي ع استفاده كرده است ولي در دستگاه فلسفي اش ادعا مي كند كه انسان بدون امام و به ياري فلسفه مي تواند به كمال برسد و اصلاً ايمان را جز از راه فلسفه ممكن نمي داند و اين آشكارا بر خلاف تعريف امامش علي ع از ايمان مي باشد در حاليكه ايشان خطبه نورانيه را مي شناخته است.

۸۱- در يك كلام بايد گفت كه خدائي جز خداي علي ع نيست و مابقي خدايان انديشه و باورهاي بشري در هر مذهب و مسلكي، خيال باطل و هواي نفس و بلكه اسم مستعار ابليس است. اين ادعا بايستي باور يقيني هر مؤمن شيعي باشد اگر علي را براستي بشناسد و دلش به اين معرفت امتحان شده باشد زيرا خدا را جز علي و عليين نمي شناسند و مابقي مؤمنان هم علي را مي شناسند بعنوان وجه الله و جنب الله و عين الله و يدالله و نور الله و خليفة الله و ولي الله و علي الله و كلمة الله! همانطور كه خود علي در اين خطبه ها خود را به اين صفات معرفي كرده است.

۸۲- «اي مردم! بپرسيد از من پيش از آنكه مرا نيابيد. منم آگاه كننده از اسرار كائنات، منم آشكار كننده نشانه هاي كتاب خدا، منم كشتي نجات، منم راز ناپيدا... منم پديد آورنده معجزات، منم سخن گوينده با مردگان، منم حلاّل مشكلات، منم نشانه خداوند، منم حقيقت اسرار، منم علي حيدر كرار، منم وارث دانش خداوند، منم ماه، منم زهره، منم مشتري، منم زحل... منم امّ الكتاب، منم تمامي انعام، منم صاحب اعراف... منم توبه شخص نادم، منم مخاطبين اصحاب كهف، منم روشنگر مريم، منم قرآني كه تلاوت مي شود، منم نعمت خدا... منم بلنداي كوه قاف، منم سوره واقعه و عاديات و قارعه و قلم، منم آشكار كننده بيان، منم صاحب اديان...» از خطبه بيان.
اين مقام انسان كامل است كه علي بنايش نهاد و راه وصول به آن را هم عشق و ارادت و اطاعت از خود و امامان و عليين معرفي نمود. «از من اطاعت كنيد تا چون من شويد همانطور كه سلمان شد» و نيز خودش را نوري مي داند كه در هر مكان و زماني بهر صورت و انساني كه بخواهد رخ مي نمايد و طالبان را هدايت مي كند در عرصه غيبت امام زمان. و لذا مي فرمايد غيبت ما، غايب بودن نيست و مرگ ما از ميان رفتن نيست.

۸۳- با اينهمه خود را بنده و روزي خوار خداوند مي نامد. پس براستي خدائي جز خداي علي قابل پرستش نيست و اصلاً نيست كه قابل پرستش باشد مگر اينكه هواي نفس است و خودپرستي.

۸٤- اگر علي ع مي گويد كه «كسي كه قرآن را تلاوت مي كند مرا تلاوت مي كند» بدين معناست كه در قرآن جز علي و امام يافت نمي شود. پس هر كه قرآن را به غير از اين درك و تفسير كند گوئي قرآن را نخوانده و هيچ نيافته است و از جمله كساني است كه دستش از قرآن كوتاه و بيگانه است. و اين همان كاري است كه در مجموعه آثارمان خاصه در رساله «مذهب اصالت عشق» رخ نموده است. و خداي را سپاس كه نابترين كلام علي ع، بالاخره به تصديق آثارمان آمد و آثارمان به مُهر علي رسيد. شهد الله انّه لا اله الا هو: خداوند شهادت داده كه جز او الهي نيست.

۸۵- همانطور كه خود علي در اين خطبه ها مي فرمايد اين سخن علي ع درباره خودش اصلاً ملاك باور و ناباوري به وجود خداست يعني امتحان ايمان داعيان خداپرستي است كه آيا اصلاً كسي به وجود خدا باوري دارد يا بازي مي كند.

۸٦- باور به علي اي كه در اين خطبه ها معرفي شده ملاك باور به وجود خداست يعني علي اي كه بر جاي خدا نشسته است يعني علي بعنوان خليفه خدا! علي ع در اين خطبه ها هيچ ادعاي جديدي نكرده است بلكه معناي خلافت را بيان فرموده است. و اينست كه مي فرمايد من نشانه خدا بر زمين هستم و ظهور كلمة الله.

۸۷- يعني كسي كه اين مقام خلافت اللهي علي را باور ندارد نمي تواند به وجود خدا باور داشته باشد. پس اين خطبه ها امتحان خداباوري است و هر كه آنرا تكذيب كند به وجود خدا باور ندارد. به همين دليل علي را حجة الله گويند يعني دليل وجود خداست.

۸۸- در قرآن مي خوانيم كه كافران مي گويند چرا خود خدا و يا فرشته اي نيامده است و رسولي فرستاده است به آنها بگو اگر هم بيايد بصورت بشري مي آيد.

۸۹- اصلاً چرا نبوت يعني خبررساني از جانب خدا ختم شد؟ آيا اين دليل قهر و غضب خداست كه نبوت ختم شده است؟ خود قرآن مي گويد بعكس بلكه نعمت خدا بر بشر كامل شد. اين كمال نعمت چيست؟ ظهور خدا از بشر! ظهور كلمة الله! «و من كلمة الله هستم.» خطبه بيان. و اين تجسد و حلول نيست تجلي است زيرا خداوند صاحب تجلي است. قرآن- حق آمد و انكارش كردند! قرآن-

۹۰- در اين خطبه ها علي ع آشكارا دعوي خدائي كرده است بدون آنكه خود را خدا بخواند. در واقع به مردم مي گويد كه آنچه را كه شما به خدا نسبت مي دهيد منم و خدا برتر از باورهاي شما و وصف شما از اوست. پس بيائيد و از من درباره آنچه كه ادعا كرده ام سئوال كنيد تا خدا را به شما بشناسانم كه هست و راست مي گويد كه انسان را جانشين خودش ساخته است و آن جانشين منم. پس هر كه جانشيني او را درك و تصديق نكند خداي را باور نكرده است.

۹۱- اصلاً هيچ بشري در كل تاريخ نيامده كه چنين ادعائي نمايد و سپس بگويد كه از هر چه كه مي خواهيد در زمين و آسمانها از من سئوال كنيد. همين امر به تنهائي دال بر حقانيت ادعاهاي امام است.

۹۲- اگر براي عرفان اسلامي امّالكتابي باشد بي ترديد خطبه هاي بيان و نورانيه و تطنجيه است كه مضاميني از آنها در آثار همه عارفان بزرگ هويداست و جز اين نمي تواند منبعي داشته باشد. هر چند كه علي ع مي گويد خود امّ الكتاب كه اصل و اساس قرآن و همه كتابهاي آسماني است منم.

۹۳- علي ع، خداي را از همه صفاتش منزه و تسبيح نموده است تا مردم او را براي مخلوقاتش نپرستند بلكه او را براي خودش بپرستند و اين يعني عشق. پس علي، راه پرستش عاشقانه خداست كه عاشق را بسوي ديدار با خدا مي كشاند.

۹۴- كلمة الله هي العليا: كلمه الله همان علي است. قرآن- ولي چرا در اينجا از ضمير مؤنث (هي) استفاده شده است. اين راز ديدار اولياء و عرفاي اسلامي با حضرت حق است كه در اوصاف عين مؤنث است. همانطور كه مولوي در وجود شمس كه از عليين دوران بود با پروردگارش در سيماي زني ديدار نمود همچون روزبهان و حافظ و ديگر عارفان واصل. كه البته همان جمال باطن علي يعني فاطمه اطهر است كه جمال فطرت الله است. همانطور كه مي فرمايد «ظاهر من، باطن مردمان است و باطن من، حق است» و در خطبه افتخار مي فرمايد «نام من در متون كهن «عاليا» است.» هي العليا-

۹۵- آنانكه اين خطبه ها را الحاد و ارتداد و زنديقي گري و جعلي و تهمت به امام مي دانند بهتر است در اصل معناي خلافت تجديد نظر كنند كه اصلاً خليفة الله في الارض يعني چه؟ آيا جانشين خدا يك تيتر و عنوان جعلي و اسمي و نمادين و تعارفي است؟ جانشين خدا به معناي سخنگوي خدا نيست زيرا سخنگويان خدا همانا انبياي او بودند كه دورشان بسر رسيد زيرا خودش آمد: حق آمد و باطل رفت! قرآن- باطل چيست؟ باطل همان ايده خدا در نزد بشر است كه هزاران سال با آن بازي كرده است كه اساس شرك مي باشد و خداوند اين ايده را هواي نفس ناميده و پيروانش را مريد شيطان خوانده است. قرآن- ايده خدا همان حربه اي است كه در دست ملايان مذاهب شرك برعليه انبياء و اولياي حق بكار رفته و خون بسياري از آنان را به اتهام الحاد ريخته است.

۹۶- بدان كه ايده خدا در هيچ مذهبي چون اسلام در اشد ابطال و ابليسيت خود فعال نبوده است زيرا حق در هيچ ديني چون اسلام آشكار نشده است كه مهد كمال آن خود علي ع است. و لذا اشد شقاوت بشري برعليه حق در اعراب پديد آمده است و لذا خداوند هم در كتابش اعراب را مظهر اشد كفر و نفاق خوانده است. كه در حكومت پنج ساله علي ع شاهد ظهور تماميت باطل و كفر و نفاق و شقاق و ستم اعراب برعليه علي مي باشيم كه براستي علي ماند و حوضش. و بزرگترين حربه اين مسلمانان ناب (!) برعليه علي ع كه حجت و خليفه خدا و مظهر حق بود همانا ايده خدا و كتاب بود و اين شعار كه: حكم فقط از آن خداست!! يعني از ايده خدا برعليه خدا استفاده كردند. از كلمه خدا برعليه خليفه خدا استفاده كردند. از قرآن كاغذي و پوستي برعليه قرآن زنده و ناطق استفاده كردند. در اين باب به كتاب «خداشناسي طبيعي» از اينجانب رجوع نمائيد.

۹۷- در سه جنگ جمل و صفين و نهروان، اين پيروان ايده خدا و خداي خيالي و نسيه و نابوده بود كه با خداي واقعي جنگيد كه اين جنگ در كربلا به تمام و كمالش عيان شد و در آخرالزمان بوقت ظهور جهاني علي ع (مهدي) تبديل به جنگي كاملاً جهاني خواهد شد كه خداي واقعي بر خداي جعلي پيروز مي گردد.

۹۸- ايده خدا و خداي ايده آل نفس بشري كه مخلوق كفر و شقاوت بشر است در كل تاريخ برعليه انبياي الهي مشغول نبرد بوده است. اين ايده كه لطيف ترين القاء و آموزه ابليس در بشر برعليه دين خداست حتي از كل دين و شريعت الهي برعليه خدا و رسولان و اوليايش بهره مي گيرد و لذا طبق روايات شقي ترين دشمنان امام زمان در ظهورش علماي رسمي اسلام و شيعه هستند خاصه از سادات. كه نخستين گروهي هستند كه بدست امام هلاك مي شوند. يعني پيروان خداي عدم بدست خداي وجود، معدوم مي شوند.

۹۹- و بيهوده نيست كه همه نشانه هاي ظهور امام زمان در خطبه هاي امام و سائر روايات شيعي، مترادف با قيامت است و لذا با به قتل رسيدن امام زمان قيامت كبرا هم برپا مي شود چرا كه جهان هستي از وجود خدا تهي مي شود و بقية الله (بقاي خدا) از جهان مي رود پس جهان هم از ميان برداشته مي شود و اين قانون وجود است كه عالم وجود بدون صاحبش امكان بقا ندارد چرا كه علي ع خود را صاحب زمين و آسمانها مي نامد (يعني امام را).

۱۰۰- ممكن است سئوال شود كه اگر امام، چشم و گوش و دست و روي خداست پس چرا خدا نيست و هر كه او را خدا بخواند مورد لعنت خود او قرار گرفته است. آيا اين يك تعارف نيست!؟ هزار نكته باريكتر زمو اينجاست. و اتفاقاً تمام عظمت و كبريائي و عشق و كرامت خدا در همين نكته است كه مخلوقي به مقام خدائي رسيده است ولي هنوز مخلوق است و بشر است. اگر علي خود خدا باشد هم از حق و ارزش و عظمت وجود علي بعنوان يك بشر كاسته شده و بلكه اين حق بكلي انكار و نابود شده است و مقام انسان باطل گشته است و هم معناي ارحم الراحميني خدا بكلي منهدم شده و عشق و كرم و رحمت مطلقه اش بي معنا و پوچ گرديده است.

۱۰۱- اگر علي و امامان، خدا باشند پس فرق انسانها با يكديگر در چيست و ميزان و فرقان و اخلاق و جهاد و فضايل بشري بكلي پوچ است و علي و عمروعاص فرقي ندارند. و اتفاقاً در طول تاريخ كافران يا انبياء و اولياء را بكلي انكار كردند و آنگاه كه نتوانستند خدا و پسر خدايشان ناميدند كه در هر دو حال انسان و قدر انسان را كه قدر كل عالم هستي است انكار كرده اند يعني حق خلقت خدا را انكار كرده و نهايتاً خود خدا را انكار نموده اند.

۱۰۲- اگر علي يا امامان و اولياي كامل حق، خدا باشند پس بايستي همه انسانها خدا را ببينند به كبريائي. در حاليكه فقط مؤمنان عارف و مخلص هستند كه از وجود امامان، خداي را ديدار مي كنند به جهاد و تقوا و اطاعت و ايثار و عرفان. همانطور كه سلمان در علي ديدار مي كرد و مولوي در شمس و... . «چون مؤمني به ديدار مؤمني رود خداي ديدار مي شود.» رسول اكرم. پس بدان كه مؤمن كسي است كه ولايت علي را در جان خود برپا كرده باشد بقول خود علي ع. يعني به نور عشق علي مي توان خداي را ديدار نمود. زيرا علي، عرش خداست پس كسي كه او را تصديق مي كند و اطاعت مي نمايد لايق ديدار خدا از اين عرش است.

۱۰۳- پس اگر كسي باور كند كه امام، آئينه ديدار خداست همو مؤمن به خداست و ديدارش مي كند چون مي خواهد كه ديدار كند زيرا به وجود خدا ايمان دارد. اينست كه ايمان به مقام الهي علي و امامان عين ايمان به وجود خداست و اينست كه علي ع پذيرش ولايت علي را به توصيفي كه خود حضرت از خود نموده، ملاك ايمان قرار داده است.

۱۰۴- امكان ندارد كسي به وجود خدا ايمان داشته باشد و مشتاق و عاشق ديدارش نباشد و كسي را كه حامل نشانه هاي الهي است خالصانه اطاعت و پرستش نكند تا به لقاي او برسد. «خداوند شهادت داده كه جز او پرستيدني نيست.» قرآن- زيرا هوش و جان و روح عامه بشري قدرت درك و حس خداي را ندارد كه بخواهد بپرستد. به همين دليل عامه مردمان اگر كمترين كرامت و محبتي از ديگري دريافت كنند او را مي پرستند بسيار شديدتر از خداي ذهني خود در نمازها.

۱۰۵- محال است كه آدمي چيزي را كه كمترين درك و احساس و تصوري از آن ندارد بتواند عاشق شود. و فقط عاشقان اولياي الهي خداي را عاشقترند. «اگر كسي، ديگري را عاشق باشد اگر راست بگويد خداي را بسيار شديدتر عاشق است.» قرآن-

۱۰۶- «اگر غير خداي را چون خداي عاشق باشند و بپرستند خداوند خودش بر آنان فرمان مي راند.» قرآن- و اين بيان عشق علي و امامان است در شيعيان و راز هدايت الي الله است تا لقاءالله.

۱۰۷- پس امام، خدا نيست بلكه كوه قافي است كه خورشيد حق از آن طلوع مي كند و اينست كه علي در خطبه بيان، خود را كوه قاف ناميده است.

۱۰۸- پس اگر امام (علي) را خدا بداني سه ظلم و معصيت و كفر عظيم مرتكب شده اي: اول اينكه رحمت مطلقه خدا در حق بشر را انكار كرده اي. دوم اينكه مقام و عظمت و تلاش و جهادهاي بشري امام را كه او را به مقام خلافت رسانيده انكار كرده اي. و سوم اينكه خودت را از حق الهي خود محروم و ساقط ساخته اي و از رشد انداخته اي.

۱۰۹- «آيا مي دانيد چرا اينهمه مردمان آمدند و كافر شدند؟ زيرا گفتند آيا بشري ما را هدايت مي كند!» قرآن- «اقتدا كنيد به هدايت كسي كه خدايش هدايت نموده است.» قرآن-

۱۱۰- اين بدان كه تا ابد انسان، انسان خواهد ماند و خدا هم خدا. و هر چيزي تا ابد خود همان چيز خواهد ماند منتهي در نزد انسان تدريجاً حق وجودش آشكارتر مي شود تا معلوم شود كه هيچ چيزي به بازي و بيهودگي آفريده نشده است و خداوند حتي ذره اي را قرباني حضور و ظهورش نمي كند زيرا او ارحم الراحمين است. او از هستي خود به عالم و آدميان هستي بخشيده است بدون آنكه از خودش كاسته شود و بلكه در اين آفرينش بر خود خدا هم افزوده شده است به مصداق آيات مكرر قرآن: فتبارك الله... .

۱۱۱- عالم هستي اضافه بر خدا نيست بلكه مظهر الله اكبر است و كاشف و باني اين كبريائي او كسي جز امامان نيستند و خلفاي آنان.

۱۱۲- بدان كه امامان معصوم خلفاي خدايند و عليين هم خلفاي امامانند در درجات تجلي. يعني شيعيان خالص همان عليين دورانهايند در عرصه غيبت امام زمان. «بدانيد كه غيبت ما غايب بودن ما نيست...» علي ع-

۱۱۳- براستي كه جمله به جمله و بلكه كلمه به كلمه خطبه بيان و نورانيه نيازمند تأويل و تبيين و تعين و تأخير است «آنچه كه از ما در ازل آشكار شده است و آنچه كه در آخرالزمان آشكار مي شود...» علي ع-

۱۱۴- خداوند عالم و آدميان را آفريد و كل جهان هستي را تحويل انسان نمود و اين انسان كسي جز امام نيست. اين تحويلي در آفرينش جديد نيز هست و اين همان علم بداء مي باشد كه امام صادق اين علم را از اسرار وجود امامان مي داند كه هر كس آنرا تصديق نكند حق امام را درنيافته است و اين به معناي حق آفرينش در نزد امام است. «من آفريدم و روزي دادم...» علي ع-

۱۱۵- «هنگامي كه نه اين آسمان و نه اين زمين بود من بودم و عالم اول را تدبير مي كردم...» خطبه تطنجيه- قبل از زمين و آسمانها فقط خدا بود. پس خداوند حتي ازليت خود را هم به انسان بخشيده است يعني ذاتش را. «من ازليت و ابديت هستم.» از همين خطبه.

۱۱۶- پس مپندار كه علي (امام) فقط مظهر كليه صفات خداست زيرا هر صفتي از او مظهري از ذات اوست و صفات و ذاتش جداي از هم نيست. ولي خداوند پرستش صفاتش را نمي پسندد و آنرا شرك و ستم مينامد. همانطور كه كسي نميخواهد بخاطر ثروت و زيبائي و هنرش محبوب باشد بلكه مى خواهد بخاطر خود خودش محبوب باشد يعني بخاطر وجود محض و ذاتش.

۱۱۷- خداوند جهان و جهانيان يعني عالم صفات را آفريد تا ذاتش را خاطرنشان نمايد و آنكه ذاتش را دريافت او را در صفاتش ديدار مي كند بشرط آنكه جهان صفات را با نيت و منظر ذاتش بنگرد و اين در رسالت امامان است كه چنين نيت و نگاهي را به مردم اعطا كنند تا خداوند از چشم مخلوقاتش قابل ديدار باشد. و اينست كه مي فرمايد «آنكه در كوه طور بر موسي تجلي كرد من آشكار كننده اش بودم من صاحب موسي هستم.» خطبه تطنجيه- يعني خداوند جز بواسطه علي، ديدار نمي شود.

۱۱۸- به ياد مي آورم كه دو ديدارم از جمال اعلاي خداوند هر دو بواسطه علي ع و محمد ص بود. در يك ديدارم نخست امام را ديدم و امام مرا متوجه كوهي كرد كه مقابل رويم بود و بر اين كوه بود كه آن جمال اعلاء را ديدار كردم. و ديدار ديگرم بواسطه محمد مصطفي بود كه در كنارم نشسته بود و در مقابل رويم چون خورشيدي منفجر شد و تحت الشعاع اين نور بود

که در آسمان قبله جمال اعلاي ديگري از خداوند را ديدم. و بدان که محمد و علي نور واحدند و هر دو داراي مقام امامت و خلافت مي باشند. پس در حضور خداوند شهادت مي دهم که همه ادعاهاي علي ع در خطبه نورانيه و بيان و تطنجيه و شهاب برحق است و کلام خود امام است.

۱۱۹- شهادت مي دهم که خداوند خالق جز به ياري و نور امام نه شناخته مي شود نه پرستيده مي شود و نه ديدار مي گردد. يعني بي امام بي خدا است و اگر دعوي خداپرستي کند مشرك است و تحت القاي شيطان مي باشد و هواي نفس خود را مي پرستد.

۱۲۰- کسي که مقام خلافت اللهي آدمي را باور داشته باشد کل خطبه هاي امام را بعنوان خليفه خدا باور دارد. و کسي که معناي خليفه را در امام و انسان کامل باور ندارد اصلاً انسان ديني و قرآني و حضرت آدم را باور ندارد پس مغز و مقصود دين و قرآن و جهان را باور ندارد پس کافر است بخود و خدا و جهان و قرآن.

۱۲۱- کسي که مقام خلافت اللهي امام را بعنوان انسان کامل و وارث آدم قبول ندارد پيرو ابليس است که اين مقام را در آدم انکار کرد. زيرا امام ظهور آدم ازلي و بهشتي در عالم ارض است که مظهر روح و کل اسماء الله و علم خدا بود و مسجود ملائك! پس امام، آدم آخرالزمان است همانطور که حضرت آدم، امام اولين است و لذا امامان را وارث آدم گويند. پس ظهور امام و خليفه خدا امري غريب و بدعتي در کار خلقت و قرآن کريم و دين نيست بلکه اصلاً مقصود خلقت و دين است و اگر چنين پديده اي رخ نمي داد عالم هستي به مقصود نمي رسيد و جهان بيهوده مي ماند. زيرا هدف از خلقت جهان هستي، پيدايش انسان کامل و خدايگونه است که خداوند وي را جانشين خود مي سازد و بر خودش ارجح مي دارد و محبوب خود مي نمايد.

۱۲۲- خطبه هاي مذکور چيزي جز تعريف و تفصيل محتواي انسان کامل و خليفه خدا در سائر سخنان علي ع نيست که در نهج البلاغه و غررالحکم و اصول کافي مورد قبول علماي رسمي شيعه است و همان شرح محتواي حقيقت انسان کبير و جهان صغير است که ظهور حقيقت محمديه مي باشد. همه سخنان علي ع مکمل و متمم يکديگرند. کلام علي ع قابل تحريف و جعل نيست.

۱۲۳- بر فرض هم که خطبه افتخار و بيان و امثالهم جعلي باشد جاعل آن هم بايستي يك فيلسوف کامل و عارف واصل و نابغه اي منحصر بفرد باشد که قبل و بعدش کسي مثل او نيامده است. و تازه چنين جاعلي چرا بايد چنين مقامي از انسان را به فرد ديگري بنام علي ع نسبت دهد و چرا بخودش نسبت نداده است چون کسي که مي تواند چنين ادعاهائي را ابداع کند بي ترديد نابغه اي بي همتاست.

۱۲۴- هر انسان عاقل و مؤمني که کمترين ايمان و باوري به حق امامان دارد با مطالعه اين خطبه ها، سجده مي کند و ايمانش به کمال مي رسد و فقط در حيرت مي ماند که چرا اين سخنان در طي قرون پنهان داشته شده است. و شايد مصداق اين کلام خدا در قرآن باشد که «قيامت آشکار شد و براي مدتي معين آنرا پنهان داشتم.» و اينك مدت آن تقيه بسر رسيده است.

۱۲۵- علي ع در بخش هائي از کلامش خود را خالق جهان مي نامد در بخشهاي ديگري خود را صاحب و فرمانرواي جهان و جهانيان مي خواند و در بخش ديگري خود را خود جهان معرفي مي کند: «من خود زمين و آسمان و روز و شب هستم.» خطبه افتخار- و اين بيان آشکار وحدت وجود است يعني يگانگي خالق و مخلوق و يگانگي واجد و وجود و موجود و يگانگي شاهد و مشهود و شهيد، و يگانگي فاعل و فعل و مفعول. «من توبه نادمانم، من سخن سخنگويانم، من سرور دل مؤمنانم...».

۱۲۶- در خطبه اي خود را پديد آورنده دوزخ مي نامد. در جاي ديگري خود را صاحب و تقسيم کننده دوزخ مي نامد و در خطبه ديگري خود را آتش دوزخ مي خواند. يعني هم خالق و رب است هم مربوب است و هم ربوبيت.

۱۲۷- علي ع يك وحدت وجودي موجود و محقق است در حاليکه سائر عرفا اين حقيقت را درك کرده و فقط باور دارند و برتر از آن اين يگانگي را در جهان ديده اند. ولي علي خودش مظهر اين ادعا و حقيقت است. اين فاصله از دانستن است تا ديدن و تا شدن و بودن. از خدا گفتن تا خدا ديدن و خدائي بودن است.

۱۲۸- علي ع يك انسان جهاني به معناي حقيقي کلمه است انساني که حامل کل بشريت و کائنات از ازل تا ابد است.

۱۲۹- علي از وجود خودش انسان كامل و كمال انسان را معرفي كرده است. پس علي باوري، چيزي جز باور به كمال خويشتن نيست و ايمان به خويشتن جهاني– الهي خود. و اين آغاز ايمان حقيقي و حركت به سوي انسانيت است. پس شيعه علي بودن يعني حركت بسوي علي وار شدن! حركت به سوي كمال انساني خود!

۱۳۰- پس مكتب علي ع تنها مكتب جهاني انسان و انسان جهاني است و اين كاملترين مكتب كمال است. اينست كه علي را ميزان انسان ناميده است رسول اكرم ص.

۱۳۱- همه عرفانها و مكاتب وحدت وجود يهودي و عيسوي و بودائي و لائوتزوئي مكاتب نيمه كاره و ناقص هستند زيرا فقط حامل يك قوس از خلق تا به حق مي باشند و در اينجا كار تمام مي شود و مقصود فقط كمال و سعادت فرد سالك است. ولي فقط در اسلام و عرفان علوي است كه قوس بازگشت از حق بسوي خلق هم وجود دارد و يك انسان بحق رسيده تازه صاحب رسالت براي مردمان مي شود و اينست وحدت وجود كامل. زيرا خداوند عالم و آدميان را از نفس واحده آفريد و خود او آن واحد است پس امر رستگاري و سعادت امري فردي نمي تواند بود. پس فقط عرفان علوي عرفان اجتماعي و جهاني است كه خود علي ع اسوه مطلق اين ادعاست و اينست معناي عشق علي و عشق عرفاني و عرفان عشق كه خاص اسلام و علي ع است.

۱۳۲- علي ع خطاب به عمار مي فرمايد «همه موجودات عالم به اسم من وجود يافتند و همه پيامبران به اسم من دعا كردند من لوح و قلم هستم من عرش و كرسي و آسمانهاي هفتگانه و اسماء حسني هستم من كلمه الله هستم.» جامع الاسرار- يعني جهان براي انسان آفريده شده است و علي نخستين انسان كامل است كه بيواسطه وحي بيروني به اين كمال رسيده است بقدرت جهاد و تقوا و علم و عرفان و عدالتش و عشقش به حقيقت.

۱۳۳- و اينست كه باز علي ع مي فرمايد من «كن» هستم. يعني آن قدرت اراده به آفرينش كه فرمود كن (بشو) سپس شد (فيكون). پس اين مقام براي هر انساني واجب است و بلكه واجب وجودي است براي حفظ انسانيت! و هر كه در سمت اين مقام حركت نكند بوئي از انسانيت نبرده و بقول خداوند، حيوان است و بلكه پست تر از حيوانات است.

۱۳٤- پس عشق علي، ولايت علي و شيعه علي يعني عشق رسيدن به كمال انسانيت كه مقصود خدا از خلقت است و نه عشق به شفاعت او جهت استمرار حيات حيواني. كل آفت و مرض و بدبختي شيعيان و فساد علي اللهي ها از اينجاست.

۱۳۵- علي صراط المستقيم رسيدن به خداست كه حق انسان است. و عشق علي درب ورود به اين صراط است. «من صراط هستم.» علي ع-

۱۳٦- همه ادعاهاي علي در قرآن موجود است همانطور كه خداوند در كتابش مي فرمايد كه زمين و آسمانها و هر چه بين آنهاست را مسخر انسان نموده است. و علي هم به عنوان انسان مي گويد كه كل جهان و جهانيان تسليم اراده من است.

۱۳۷- در حقيقت علي ع نخستين انساني است كه دعوي آدميت و خلافت كرده است آنهم نه به اسم بلكه به رسم و محتوا و صفات و حقايق نهفته در اين مقام آدميت كه مسجود ملائك شد در عالم ارض و در آخرالزمان. يعني علي ع، آدم آخرالزمان است و لذا همه امامان ما وارث آدم ناميده شده اند و بشريت را دعوت به اين مقام نموده اند يعني دعوت به آدم شدن! و اينست اصل و خلاصه اسلام و تشيع! و لذا اسلام تنها دين جهاني بشر و دين واحد كل بشريت است كه بصورت آدمي كه صورت خداست آفريده شده اند. براي همين هم اسلام دين آخرالزمان است.

۱۳۸- هزاران پيامبر آمدند تا اخلاق و آداب آدم شدن را به بشر بياموزند و بالاخره يك نفر بنام علي ع آدم شد و همو مسئول آدم كردن سائر مردم گرديد. و اين يعني امام و امامت. علي امام آدميت است يعني الگوي آدميت است و خود هم آدم است.

۱۳۹- پس علي ع، آدم است نه خدا! رسد آدمي بجائي كه بجز خدا نبيند درست مثل علي ع كه در هر چيزي خدا مي ديد زيرا خداوند مي فرمايد كه «خدا هر چيزي را در برگرفته است.» پس اگر چشم آدميت باز باشد هر چيزي قبل از چيزي بودنش، خداست. «من در هر چيزي اول خدا و سپس آن چيز را مي بينم.» علي ع-

۱٤۰- رسول خدا در روايتي مي فرمايد «علي را جز من و خدا نمي شناسد و مرا هم جز علي و خدا نمي شناسد و خدا را هم جز من و علي نمي شناسد» ولي ديگر مردمان، خدا را بواسطه محمد و علي مي شناسند و محمد و علي را بواسطه عليين دورانها مي شناسند كه محل تجلي محمد و علي هستند.

۱٤۱- در كلام علي ع در خطبه نورانيه، عارف هم بوضوح توصيف شده است: كسي كه ولايت علي ع را با اوصافي كه او از خودش نموده به نورانيتش درك و تصديق كرده و در دل خويش برپا نموده است. اين همان مؤمني است كه خداوند دلش را به ايمان امتحان كرده است كه آن ايمان به علي بعنوان خليفه و انسان كامل و حامل همه صفات و كبريائي خداست. و اين آغاز شيعه شدن و علوي گشتن و مؤمن بودن است يعني آغاز آدميت و حركت به سوي علي وار شدن!

۱٤۲- تعريف دين خالص در خطبه نورانيه نيز همين درك و تصديق و برپائي ولايت علي ع است.

۱٤۳- تعريف اقامه صلوة در خطبه نورانيه نيز همين برپائي ولايت او در دل و جان است.

۱٤٤- خشوع در نماز كه اساس اقامه صلوة است كه بدون آن نمازي برپا نمي شود نيز خشوع در قبال عظمت و كبريائي وجود علي است بعنوان وجه الله و جنب الله و عين الله و يد الله و نور الله و كلمة الله. «بواسطه نماز و صبر ياري جوئيد و اين كاري كبير است و جز بر خاشعين محال است. مسئله اينست كه ديدار خداي را منكرند.» قرآن- انكار ولايت و كبريائي علي بعنوان وجه الله (روي خدا) عين انكار لقاءالله است. و كسي كه مشتاق ديدار خدا باشد مي تواند اصلاً علي را درك و تصديق كند و نورش را قلباً بپذيرد و خاشع شود و از مصلّين گردد.

۱٤٥- «اي سلمان من مي توانم در هر كسي كه بخواهم درآيم پس هر كه آنها را ببيند مرا ديده است... ما نور خدائيم.» خطبه نورانيه- آنها همان مهدي ها و عليين دوران غيبت امام زمان هستند. «غايب ما غايب نيست.» همان خطبه.

۱٤٦- «رسول خدا در قرآن كريم همان رئوف و رحيم است و ما علي العظيم هستيم.» همان خطبه. همانطور كه علي الكبير و علي الحكيم و علي الحليم و علي العليم و... قابل توجه است كه اينجانب سالها پيش از دسترسي به اين خطبه هاي ناياب بواسطه نور علم و معرفت علي در قرآن كريم به اين حقيقت دست يافتم كه اساس همه حقايق در سوره توحيد حاصل آمده بود كه: قل هو الله! بگو كه خدا اوست نه من! به همين دليل علي هم نمي گويد كه خدايم بلكه مي گويد: اوست خدا! در اين نكته بغايت ظريف و دقيق هر چه تأمل نمايي كم است.

۱٤۷- و بدان كه كساني كه علي را خدا مي دانند انكارشان بمراتب شديدتر از كساني است كه علي را اصلاً منكرند در ولايت حقش! زيرا كسي كه علي را خدا مي داند از او در دينش اطاعت نمي كند و به بولهوسي خود مي رود. پيروان علي اللهي بهترين حجت بر حقانيت اين ادعايند و بسياري از فرقه هاي درويشي كه آنها هم بر اين باورند. و عموماً مظهر اشد تباهي مي باشند زيرا از دين خدا خارج شده اند.

۱٤۸- به همين دليل قاتلان ائمه ع همواره پيروان منافق بوده اند و نه منكران كافر. و مي دانيم كه بني عباس اساساً تحت عنوان دفاع از حق علي و انتقام خون حسين به قدرت رسيدند و همه امامان را كشتند در حاليكه به ظاهر حقشان را تصديق مي كردند. در رأس همه اين پيروان منافق كه امامان را خود خدا مي دانستند كه شغلشان فقط شفاعت است ابن ملجم قرار دارد كه بيش از ربع قرن مريد علي و ركابدارش بود.

۱٤۹- كسي كه علي را خدا مي داند نمي تواند به او بخل نورزد و به خدا هم تهمت ستم و تبعيض نزند كه چرا فقط علي را بر جاي خود نشانده است.

۱٥۰- امام انساني است كه بار خدا را مي كشد و نيز بار خلق را توأمان. در قوس صعودش به سوي خدا بتدريج بار خدائي را بدوش مي گيرد كه همان امانت معروف است كه زمين و آسمانها از حملش سر باز زدند و در راه رجعتش از خدا به سوي خلق هم بتدريج بار خلق را برمي دارد و لذا خليفه خدا، خليفه مردم هم هست و لذا در قيامت كبرا به نمايندگي از خلق خدا با خدا سخن مي كند.

۱٥۱- آن انديشه اي كه علي ع را مادرزاد امام و خليفه خدا مي داند همان مذهب علي اللهي است خواه ناخواه. اين قاعده شامل سائر امامان و اولياي الهي هم مي شود.

۱۵۲- امام حسن ع و حسين ع که هر دو در آن واحد امام بودند از يکسو و مسئله اسماعيل فرزند بزرگ امام صادق که داراي نص امامت بود و در حيات پدرش هم امام خوانده و معرفي مي شد ولي امام موسي کاظم بر جايش نشست، حجت ديگري بر ادعاي ماست که امامت امري مادرزادي و جبري و ذاتي نيست.

۱۵۳- اين بزرگترين تهمت ناحق مشرکين به خداست که در قرآن مذکور است که «مشرکين مي گويند اگر خدا مي خواست ما هم هدايت مي شديم.» و بدان که هدايت شده الهي همان امام و مهدي است که نور هدايت مردم است. «اقتدا کنيد به کسي که خدايش هدايت نموده است.» قرآن-

۱۵٤- بدان که خداوند مي خواهد که همه مخلوقاتش بسويش هدايت شوند ولي اختيار کفر و انکار را هم به انسان داده است. او هدايت با شوق و عشق و اختيار را دوست مي دارد. ولي نور هدايت را در همه مخلوقاتش نهاده است. «خداوند همه چيز را آفريد و هدايتشان را در آنها نهاد.» قرآن- پس هر که از فطرتش پيروي کند هدايت را اختيار مي کند و لذا اهل ضلالت به نبرد با فطرت خود مي پردازند و لذا مي فرمايد «هر که هدايت شد بسوي خود رهنمون گرديد و هر که گمراه شد بر عليه خودش رفت و گم شد.» قرآن- و لذا انسان کافر، موجودي ضد خويش است و چنان زندگي مي کند که گوئي با خود عداوت دارد.

۱۵۵- در کتاب «جامع الاسرار» به نقل از رسول خدا آمده است «آيا درباره علي شك مي کني او در جسم کساني که ولايت او را پذيرا مي شوند مي تابد و ظهور مي کند.» اين همان ظهور عليين است از وجود هر يك از شيعيان لايق که خداوند دلشان را به ايمان آزموده باشد تا ولايت علي ع را در عصر خود برپا دارند جداي ائمه معصومين در دوره غيبت امام زمان.

۱۵٦- «هر کس تکرار و رجعت مکرر مرا از قبل و بعد از اين انکار کند بر ما مرتد شده است و هر که بر ما مرتد شود بر خداوند مرتد شده است.» خطبه افتخار- «من کسي هستم که بهر شکل و صورتي که خدا بخواهد بيرون مي آيم.» علي ع- و اين امر به تصديق و اطاعت از عليين در دوران غيبت امام زمان است که همان عارفان واصل مي باشند که همواره در طول تاريخ مورد طرد و ارتداد اکثر علماي رسمي بودند و يا حداکثر مسکوت گذاشته شدند.

۱۵۷- آيا براستي قبل از علي ابن ابيطالب جهان وجود نداشته است که علي خود را پديد آورنده زمين و آسمانها مي خواند. اين پاسخ به کل سرّ ولايت و امامت است.

۱۵۸- اين بدان که به تعداد امامان و عليين، جهان از نو آفريده مي شود و جهاني دگر پديد مي آيد و انساني برتر. «آيا آنکس که مي آفريند و آنکس که نمي آفريند و خود آفريده مي شود يکسان هستند.» قرآن- مسلماً منظور از اين آيه خاطرنشان کردن تفاوت بين خدا و خلق نيست همانطور که تفاوت بين مرده و زنده هم مکرراً گوشزد شده است که تفاوت دو نوع انسان است انسان آفريننده و انسان آفريده شده. انسان زنده و انسان مرده که هر دو بر روي زمين راه مي روند. همچنين است انسان هادي و انسان هدايت شده (مهدي).

۱۵۹- همانطور که امام هدايتگر همان انسان هدايت شده (مهدي) است انسان زنده هم زنده کننده است و انسان آفريده شده به نور علويت هم انساني آفريننده است.

۱٦۰- همانطور که علي ع در خطبه هايش از جهان هاي کثيري سخن مي گويد که وراي دو عالم دنيا و آخرت و هفت زمين و آسمان است. بلکه هفت زمين و آسمان و دو دنيا و آخرت هم به تعداد عليين وجود دارند که هر يك جهاني منحصر بفرد و بي تا مي باشند که آفريننده هر يك، امامان و عليين هستند.

۱٦۱- محور ايمان و درك و دريافت ولايت علي و علويت و انسانيت در خطبه نورانيه همانا درك و تصديق و معرفت درباره هيکل نوري امام حيّ است که فرق بين امام مرده و امام زنده است وگرنه نيازي به اينهمه پيامبر و امام و ولي خدا و خليفه نمي بود و همان آدم ابوالبشر بعنوان نخستين و کاملترين انسان و خليفه کفايت مي کرد. و يا لااقل همان علي ابن ابيطالب کفايت مي نمود و نيازي به بقيه امامان نمي بود. سخن بر سر امام حي و حاضر در کالبد خاکي است که نور هدايت خلق مي باشد وگرنه امامان از دنيا رفته را همه قبول دارند حتي اهل سنت. بني عباس هم امامان قبل از امام جعفر صادق را تصديق مي کردند ولي بعد از آن حضرت را جملگي شهيد کردند که مربوط به دوران حياتشان بود يعني امامان مرده را قبول داشتند.

۱٦۲- درست به همين دليل است که کافران در قيامت کبرا آرزو مي کنند که «اي کاش خاك مي بوديم» يعني به حيات خاکي بازمي گشتند تا خسران خود را جبران کنند. و بدان که حيات آخرت بدون حيات دنيا هيچ ارزش و معنا و موجوديتي ندارد و

محصول حيات دنياست همانطور كه بهشت و دوزخ و برزخ محصول عمل انسان در خاك است. پس حق خاك را بدان كه برترين حقوق در عالم وجود است لذا سجده بر خاك مي كنيم. و امام خاكي است كه نور شده است و نوري است كه خاك شده است و اين معناي «مشكات» در سوره نور است كه همان هيكل امام و عليين است كه خاك است خاكي كه حامل نور خداست و عين نور خداست و اينست معناي معرفت به نورانيت هيكل امام و راز هيكل نوري عليين!

۱۶۳- تجربه شخصي خود اينجانب نيز دال بر اين حق كبيري است كه امام علي در خطبه نورانيه بر آن اصرار دارند و آنرا سرّ ايمان حقيقي مي خوانند. و آن اينكه همه وقايع روحاني و مكاشفات و مشاهدات نوري اينجانب از ديدار با هيكل و صورت دنيوي و خاكي امام شروع شد كه موجب زلزله اي در ذاتم شد و مرا تا به اينجا كشانيده است زيرا نور هيكل نوري امام تا ذاتم رسوخ نمود و قيامتم را برپا كرد و بواسطه آن نور بود كه جمال اعلاي خداوند را در تجليات گوناگون ديدار نمودم و بواسطه همان نور بود كه مجموعه آثارم پديد آمد. و قلم من نيز از نور وجود امام بود وجود خاكي امام.

۱۶٤- و ديديم كه علي ع در خطبه افتخار تصريح مي فرمايد كه هر كس رجعت او را بارها و بارها در طول تاريخ تا پايان جهان، انكار كند خداي را انكار كرده است. اين رجعت مكرر علي ع پس از شهادتش همان وجود عليين در تاريخ است و بواسطه اين كرّاريت علي در صور و هويتهاي گوناگون علويان و شيعيانش مي باشد كه زمين هرگز از حجت خدا تهي نمي شود و غيبت امام دوازدهم را جبران مي كند آنهم به نحو احسن و ارحم و اكرم و اعلي. و اينست كه او را حيدر كرار گويند كه همواره تكرار مي شود در وجود هر يك از عاشقانش كه لايق باشند و اينست معناي برپائي ولايت علي در جان شيعيانش. يعني هر شيعه اي بايد يك علي باشد آنهم نه تكرار زندگاني و شخصيت چهارده قرن پيش او. همانطور كه خداوند دو بار به يك هويت و جمال و جلال رخ نمي دهد و هر بارش بي تاست و بي سابقه. و اين همانست.

۱۶۵- حال بهتر درمي يابيم كه چرا مولا مي فرمايد كه ما را رب نخوانيد و براي نشان دادن خدا انگشت بسوي ما نشانه نرويد. اين همان سرّالاسرار تقيه است كه خروج از آن عين خروج از دين است بقول امام صادق ع. زيرا دين راه رسيدن به خدا و لقاءالله است ولي كسي كه امام را خدا مي خواند بي آنكه جمال اعلاي خداي را از امام رؤيت كرده باشد از حركت و راه خدا خارج و متوقف و ساقط مي گردد و از رشد و كمال باز مي ايستد زيرا بت پرست مي شود و امام از نورانيت در چشم و دل مؤمن، خارج مي گردد يعني از دسترس خارج مي شود و ارتباط قطع مي گردد. زيرا خدا مطلق و لامتناهي و بي حد است و امام سمت و سو و درب و سرّ اين مطلقيت است. «ما سرّ بي انتهاي خدائيم.» علي ع.

۱۶۶- علي ع بواسطه رجعت الي الله بسوي ازليت عمائي حق به خدا رسيد و بر جاي او مستقر شد و خليفه او شد و از آنجا دوباره بازگشت و جهان را آفريد به اذن و اراده و ربوبيت او از ازل تا ابد. «ما ازليت و ابديت هستيم.» عليع . و اين همان دو قوس كمال انسان است و راهي است كه هر انسان علوي بايد طي كند اين همان «طريقت» است كه راه خلق جديد خويشتن و سپس جهان است و همانطور كه هر انساني در خلق جديد، انساني الهي و احد و بي تا است جهاني هم كه مي آفريند منحصر بفرد خود اوست. پس هر انساني كه علوي مي شود آفرينشگر جهاني نو است. امام صادق مي فرمايد «خداوند دوازده هزار جهان دارد كه هر يك برتر از زمين و آسمانهاست و من حجت بر آنها هستم». پس به تعداد انسانها جهانهائي بالقوه وجود دارد كه بايد آفريده و پديد آيد. «آنكه مي آفريند و آنكه نمي آفريند و فقط آفريده مي شود يكسان نيست.» اين فرق عليين است از غير عليين! «من مي آفرينم و رزق مي دهم.» علي ع- «از من اطاعت كنيد تا چون من شويد.» علي ع.

۱۶۷- و اطاعت از علي ع، اطاعت از عليين زنده بر روي زمين است كه هر يك مظهر اويند با نشانه هاي او. پس علي جوئي و علي پرستي نسيه و خيالي جز درويشي ماليخوليائي و افيوني ببار نمي آورد كه خود يك دجال است.

۱۶۸- اين بدان كه منظور از معرفت بر نورانيت امام و هيكل نوري او و عليين، هاله نوراني دور سر اولياي الهي نيست و مسئله بسيار اساسي تر از اين امر است.

۱۶۹- نورانيت امام، يك مريد و شيعه را به نور زمين و آسمانها ملحق مي سازد و كمال اين واقعه همانست كه رسول خدا در دعايش مي فرمايد كه: خدايا مرا نور گردان!

۱۷۰- اينجانب پس از ديدار با امام ع رؤياهائي در خواب و بيداري مي ديدم كه هيچ تعبير و تأويلي نداشت و بتدريج دريافتم كه داراي هويتي نوري شده ام مثلاً اينكه خود را در همه جاي اين زمين و آسمانها مي ديدم و گاه در ميان ستارگان راه پيمائي مي كردم و خود را در سرزمين ها و آسمانهائي مي ديدم كه اصلاً نمي دانستم كجاست. بتدريج دانستم كه اين سرزمين ها و آسمانها واقعي هستند.

۱۷۱- علي ع در خطبه تطنجيه مي فرمايد «هر آنچه كه مي دانم از علم احاطه است و نه علم اخباري» يعني از نزد خودم مي دانم و مي بينم نه اينكه كسي بمن گفته باشد. و اين بيان ديگري از معرفت نوري علي است و هويت نوري آن حضرت كه در همه جا حضور دارد و همه چيز در او حاضر است هر گاه كه بخواهد. همانطور كه امام صادق هم در اصول كافي مي فرمايد كه »علم ما در حافظه ما نيست بلكه هر گاه اراده كنيم بدانيم و فهم كنيم خواهيم دانست.» و اين علم حضوري و شهودي است و نه اخباري و اطلاعاتي و اكتسابي از فردي ديگر.

۱۷۲- و نيز مي فرمايد «به محمد ص وحي مي شود ولي بمن الهام مي شود.» فرق وحي و الهام نيز در ماهيت ادراك است ادراكي از جانب غير (فرشته) و ادراكي از نزد خويشتن كه ادراكي نوري است. و در آخرالزمان اهل عرفان از راه معرفت نفس به حقايق وحياني دين محمد ص، عارف مي شود زيرا هويت نوري يافته است بواسطه ولايت علي ع كه در جان خويش برپا كرده است. و اين اصل و علت العلل ختم نبوت است و لذا علي در خطبه مذكور مي فرمايد «منم كه موجب ختم نبوت هستم.» زيرا به نور رسيده است و نوري شده است. و اين دعاي رسول اكرم است كه به مسلمين القاء كرده است كه «پروردگارا مرا نور گردان.» و بدان كه عرفان علوي حيات و هستي نوري است و اينست كه عارفان علوي خداي را ديدار مي كنند با نورش و با چشمش. زيرا امام نور و چشم خداست. علوي شدن نوري شدن است.

۱۷۳- علي ع، خورشيد سرّ حق است و شيعيان حقيقي او كه حاملان ولايت او هستند نيز ستارگان آسمان محبت و معرفت و عدالت و حقيقت مي باشند. و در هر عصري تا پايان جهان نيز يك علي واري ناطق است كه به مثابه ماه شب غيبت امام زمان است. و بدان كه امام زمان كسي جز ظهور جهاني و كامل علي ع نيست همانطور كه خود حضرت در خطبه بيان فرموده است كه «در هر عصري دو امام است يكي صامت و ديگري ناطق. يكي پيدا و ديگري نهان است...».

۱۷٤- علي در خطبه مذكور مي فرمايد «ما بار گناه شيعيان خود را بر دوش مي كشيم و شيعيان ما هم در مصائب ما شريكند...». اين بدوش كشيدن بار گناه شيعيان همان واقعه شفاعت است و اينست راز ناله هاي علي در دعاي جوشن كبير كه «اي دادرس ما را از آتش برهان». اين آتش گناهان مريدان است. و اما مصائبي كه شيعيان و مريدان حقيقي از جانب امامشان سهيم مي شوند چيستند و چه معنائي دارند؟

۱۷۵- به ياد مي آورم كه در نخستين ديدارم با مولا علي ع به گمانم به سال ۱۳٦۷ بناگاه انفجاري در سرم احساس كردم و چون انهدام بود. چون به وقت صبح براي وضوء رفتم در آئينه خود را غرق خون ديدم و شكافي كه بر پيشاني ام پديد آمده بود و تا مدتها آشكار بود. اين مثالي از مشاركت در مصائب امام است. و مثالي دگر در نخستين روز نزول روح چند سال بعد بود كه مصادف ظهر عاشورا بود كه خود را در صحراي كربلا تك و تنها ديدم كه سرم از تن جدا شد. من در آنجا خودم نبودم بلكه حسين بودم و خليفه امام شده بودم همانطور كه حسين خليفه خدا بود و ثارالله بود. و اين واقعه اي در اوج بيداري و هوشياري و در حضور چند نفر از آشنايان بود كه آنان مرا مرده يافتند. اين وقايع كه مصداق مشاركت در مصائب امامان است به چه معنائي است و چه ضرورتي دارد و از كجاست؟

۱۷٦- در حقيقت هر انسان علوي كه حامل نوري از ولايت علي ع و امامان عليين است با شهادت آنها شهيد مي شود و اين عين شهيد شدن در امام است كه فرد را به مقام شهود بهمراه امام مي رساند و چشمش را براي درك تجليات الهي باز و منور مي سازد. پس مشاركت در مصائب امامان هم بركت و كرامتي از آنها براي شيعيان مخلص است. «اي مؤمنان بدانيد كه خداوند شما را برگزيده تا پيرو دين حنيف ابراهيم (دين خالص) باشيد تا رسول شهيد در شما و شما هم شهيد در مردم باشيد.» قرآن- بدان كه شهادت و شهود واقعه اي عرفاني در دل و جان مؤمن است كه كارگاه تحويل ولايت حق و پذيرش امانت الهي مي باشد و ولي كامل و امانت دار مطلق هم علي ع است. و اين سلسله مراتب علويت و ولايت و امانت پذيري از جانب حضرت حق است. و بدان كه «خداوند بر هر چيزي شهيد است.» قرآن- در باب شهادت به دفاتر قبلي همين رساله رجوع نمائيد.

۱۷۷- بدان كه شهادت غايت و كمال و هدف صلوة است همانطور كه خدا بر رسول و امامش صلوة مي كند و مؤمنان هم بايد بر رسول يا امام صلوة كنند (قرآن)- و كمال صلوة، شهود و لقاءالله است يعني شهادت. و شفاعت نيز محصول همين واقعه است كه حاصل صلوة امام بر مؤمنان است.

۱۷۸- بدان كه انسان به كمال رسيده يعني به امام رسيده و از عليين شده بايستي در همه انبياء و اولياء معصوم شهيد شده باشد و بسياري از اين شهادتها بصورت مصائب واقع مي شود و يا بواسطه مصيبتي محقق مي گردد زيرا مصائب و بلاياي الهي بر مؤمنان موجب تزكيه و تطهير نفس از دنيا و منيت است و نفس را متوجه ذات احدي حق در خويشتن مي كند و از

درك اسفل به عرش اعلائي حق تعالي مي رساند. و اين از مصاديق ياري كردن خداست در دينش، تا خدا هم مؤمن را ياري دهد براي شهود و وجودش.

۱۷۹- «خداوند روحي از خودش را به هر يك از بندگانش كه بخواهد القاء مي كند تا ديدار الهي را هشدار دهند.» قرآن- علي ع در خطبه اش مي فرمايد كه اين بندگاني كه روحي از خدا را دريافت مي كنند خود امامان معصومند. ولي بدان كه شيعيان مخلص هم روحي از اين امامان را دريافت مي كنند همانطور كه اينجانب روحي از علي ع و حسين ع و امام باقر ع دريافتم كه شرحش در سائر آثارم به تفصيل آمده است و همچنين نوري از محمد مصطفي ص را يافتم كه موجب لقائي از تجليات حق گرديد.

۱۸۰- بدان كه علاوه بر تجلي و صلوة روحي از ائمه معصومين بطور مستقيم، درك و دريافت قلبيِ كلامي از عليين و يا حتي لقمه اي از دستشان نيز راه ديگري از درك و دريافت روح و نور از وجودشان مي باشد. همانطور كه در سحرگاهي مولايم علي ع را ديدم كه قرص ناني بمن داد و با خوردن لقمه اي از آن تا مدتها از فرط جوشش روح دچار سياه مستي غير قابل وصفي گشتم و بسياري از علائم الهي و قيامت را به عينه ديدم و در اين مدت براستي در هوا راه مي رفتم چرا كه به قول ابن عربي مؤمنان امت محمدي از مسيح هم برترند چرا كه مسيح بر آب راه مي رفت و اين مؤمنان محمدي در هوا مي پرند همانطور كه محمد مصطفي به معراج رفت و آسمانها را پيمود. عشق، عاشق را همچون معشوق مي كند.

۱۸۱- بدان كه دريافت ولايت و روح و عرفان و نور حقيقت علي، و ورود بر جهان هاي لامتناهي او مستلزم دو امر است و آن درد و عشق است: عشق به حقيقت، به معرفت، به انسانيت، به شرف و پاكي و صداقت و حق وجود خويشتن و داشتن درد لازم از بابت فقدان اين روح و نوري كه انسان را از حيوانات هم بدبخت تر مي كند. درد و عشق دو عنصر ضروري براي رسيدن به علي است. درد و عشق به آدميت است كه به علي مي رساند زيرا علي ع انسان كامل است. «آيا انسان جز تمناي خويش است.» قرآن- گر در طلب لقمه ناني، ناني! مولوي-

۱۸۲- پس بدان كه علوي شدن خلّاق شدن است به معناي حقيقي كلمه و نه معناي هنري آن. يعني انسان علوي بايستي آفرينشگر جهان برتر و دگر باشد كه بسيار برتر و بزرگتر و نابتر از خلقت قديم زمين و آسمانهاست و يكي از آن جهانهاي دوازده هزار گانه اي است كه از امام نقل شد كه خود علي ع و امام معصوم حجت اين جهانهاست يعني نور خلاقيت آن است. پس بدان كه «آنكس كه مي آفريند و آنكس كه نمي آفريند يكسان نيست.» قرآن- اين فرق انسان علوي و انسان اسفلي است.

۱۸۳- در كتاب جامع الاسرار به نقل از رسول اكرم آمده است كه «درباره علي ع شك نكنيد... علي در جسم افرادي كه ولايت او را قبول دارند مي تابد او اميد هر يك از اولياي خدا و نهايت آرزوي برگزيدگان است...» اين همان بيان نوري بودن علي و امامان است و به تبع آن شيعياني كه از وجود علي ع اين نور را مي يابند. اين همان معناي نور و نور علي نور و نور علي نور علي نور است و بدان كه اين نور هر چه كه از منشأ اصلي آن يعني خدا دورتر مي شود و تجلي اش مكرر مي گردد كريم تر و نابتر و بالغ تر مي شود و نه بعكس. همانطور كه نور خدا از وجود مخلوقش علي ع، قابل دسترس تر است و كريم تر است. يعني همانطور كه نور خدا در علي، كاملتر است در عليين عرصه غيبت باز هم كاملتر و عريانتر و كريم تر است. همانطور كه علي در خطبه اش همه كرامات خودش را به شيعيان مخلص خودش هم نسبت مي دهد. و اين معناي كمال نعمت خدا در اسلام است كه در قرآن مذكور است. همانطور كه ختم نبوت منجر به نعمتي برتر و كاملتر شد كه امامت است و غيبت امام هم منجر به نعمتي برتر از ظهور امام گرديد كه وجود عليين است كه شيعيان مخلص علي مي باشند و آن عارفان واصل مي باشند در آخرالزمان. و اينان همانهائي هستند كه مقامشان در نزد خدا برتر از انبياي سلف است بقول رسول اكرم ص. اين راز عشق است و حق فراق محبوب در دوره غيبت امام. اينان همان شيعياني هستند كه علي ع در نهج البلاغه در وصف كرامت و علم و محبت و فراقشان مي گريد و آرزوي ديدارشان را دارد كه جمله ظهور نور او در عرصه غيبت و شقاوت آخرالزمان هستند كه دين داري مثل حمل آتش بر كف دست است بقول رسول اكرم ص.

۱۸۴- خداوند، عشق است. و علي عاشق بر عشق خداست و شيعه علي، عاشق بر عشق علي بر عشق خداست. و اين سلسله مراتب و درجات تجلي و تعالي و ظهور حق است كه در پايان عالم به ظهور جهاني علي (مهدي) مي رسد كه كمال مطلق ظهور عشق حق است كه آستانه قيامت كبرا مي باشد.

۱۸۵- بي ترديد كسي كه عشق و تجلي عشق حق را درنيابد اين روايات القاء كننده معناي تناسخ است. و اين از علل انكار بسياري از علماي رسمي نسبت به اين خطبه هاي علي ع است. اين همان منطق ابليس در قبال انكار آدم ع است و در واقع

ابليس هم معتقد بود كه اين تناسخ و تجسد خدا در آدم است و لذا سجده نكرد. ولي خداوند به او مي فرمايد كه «من چيزي مي دانم كه تو نمي فهمي». اين نفهمي درباره عشق و عشق نفهمي ابليس و پيروان اوست.

۱۸۶- آنكه عشق را نشناسد تجلي حق را فهم نمي كند و لذا ولايت علي و اولياي علي و عليين را هم انكار مي كند و كل اين ولايت را تناسخ مي پندارد. در حاليكه تناسخ به معناي تسخير جسم كسي در جهت تصرف وجود اوست در حاليكه اين عشق و تجلي علي در شيعيانش درست بعكس است يعني براي خدمت و ياري و هدايت شيعيان است و شفاعت آنان. و مصداق اين آيه كه «هر كه خداي را ياري دهد خداي هم ياريش دهد.» قرآن- آنكه عشق را فهم نكند اين ياري كردن خدا را عين شرك و الحاد مي فهمد و نياز خدا به بنده تفسير مي كند. رابطه علي با خدايش و رابطه شيعيان با علي هم از جنس اين ياري متقابل است كه از جنس عشق است. نور علي نور همان عشق در عشق است و اين نور عشق است كه هدايت مي كند.

۱۸۷- «پس خداوند از جائي كه گمانش را نداشتند آنان را آمد.» حشر۲- «آيا انتظار دارند كه خداوند بهمراه ملائك سوار بر ابرها بسويشان آيد.» بقره ۲۱۰- «آنچه را كه در انتظارش بودند آمد ولي انكار كردند.» بقره ۸۹-
اين آيات نيز اثبات حقيقت امامان و عليين در هر عصري هستند كه وجه الله و آيينه جمال اعلاي پروردگار و مثل اعلاي خدا بر زمين هستند ولي كافران همچون ابليس تجلي انساني خداوند را منكرند و مي گويند او هم كه بشري مثل ماست در حاليكه خداوند آشكارا به اين منكران وجود خدا پاسخي دندان شكن داده است كه «كافران مي گويند چرا خود خدا با ملائك نازل نمي شود بگو اگر هم نازل شود در صورت بشر است.» قرآن- آري، كافران يعني آنان كه چشم ديدن خداوند را ندارند و نابوده اش را تحت لواي ايده خدا و كلمه خدا مي خوانند خداوند را از هر جايگاهي جز انسان ترجيح مي دهند و خداوند در سوره حشر آنان را مأيوس مي كند و مي فرمايد درست از آنجايي كه گمانش را نداشتند آشكار شد. يعني از وجود يك انسان. و اين عداوت آشكار انسان با خويشتن است يعني انساني كه تحت آموزه ابليس به خودش و خداي خودش كافر شده است. خود اينجانب سالها بطول كشيد تا واقعه نزول روح و لقاي الهي را باور كنم و اين ناباوري بمعناي كفر من بخودم بود و به رحمت مطلقه خدا و ولايت علي ع كه منشأ بارش مطلق بركات الهي است.

۱۸۸- «كشته باد انسان كه چه كافر است.» قرآن- انساني كه گاو را مي پرستد، درخت را مي پرستد، نجوم را مي پرستد (فال گيري و كف بيني و امثال آن)، اختراعات دست خودش را مي پرستد و... ولي اولياي الهي را كه روي خدايند مي كشد. سپس قبر و تزئينات بارگاهش را مي پرستد با امامان زنده حرفي ندارد و بلكه با عزيزان خود نيز حرفي ندارد ولي با مرده اش در قبر حرف مي زند و اينست خطاب خداوند كه «بدانيد آنانكه در قبر خفته اند نمي شنوند.» قرآن-

۱۸۹- و بنگر كه علي چه مي گويد: «من پس از مرگم بارها و بارها به حيات دنيا بازمي گردم و به هر صورتي كه بخواهم آشكار مي شوم و نورم را به هر كسي كه بخواهم مي تابانم و هر كس اين رجعت مكرر مرا منكر باشد بر من و خداوند مرتد است.» خطبه افتخار- و عجبا كه شيعيان دروغين شقي ترين منكران علي در هر عصري بوده اند زيرا علي آشكارا عارفان را محل ظهور خودش ناميده است.

۱۹۰- و اينست كه رسول خداص به عليع مي گويد «مردم در وجود خدا و درباره من اختلاف نكردند ولي درباره تو اختلاف كردند يا علي.» چرا؟ چون علي مي گفت: «من قرآن ناطق هستم، من روي خدايم، من چشم خدايم، من از خدا فقط دو سال كوچكترم و وارث علم خدايم و.... و خدا جز در من شناخته و پرستيده نمي شود و من عرش و كرسي خدايم و هر كه مرا ببيند خداي را ديده است و با اينحال من خدا نيستم» اگر نمي گفت كه من خدا نيستم اختلاف به حداقل مي رسيد و مردم به دو دسته موافق و مخالف محض تقسيم مي شدند در حاليكه مي دانيم اكثريت هفتاد و سه فرقه اسلامي متعلق به اماميه است و بر محور وجود علي پديد آمده است و امامان معصوم كه جمله علي هستند و نوري واحدند.

۱۹۱- در حديث آمده است كه «حق مؤمن در نزد خدا بسيار برتر از زمين و آسمانهاست.» و اين حق كساني است كه در ولايت امامان زندگي مي كنند پس حق خود امامان چقدر است. و نيز آمده است كه «چون مؤمني به ديدار مؤمني رود خداي ديدار مي شود.» پس اگر مؤمني به ديدار امامش رود چه رخ مي دهد. زيرا طبق تعريف علي ع، مؤمن حقيقي كسي است كه ولايت علي را در خود برپا كرده باشد و از عليين باشد يعني نماينده علي ع در زمان و مكان باشد.

۱۹۲- علي ع و همچنين رسول خدا ص مي فرمايند كه ولايت علي ع در رأس همه اصول و فروع دين قرار دارد. چرا كه ولايت علي ع عرصه ظهور حق است و لقاءالله. مگر نه اينكه كل دين خدا راه رسيدن به خدا و شناخت و ديدار خداست پس بدون اين ولايت كل دين در احكام و اخلاق و اصول نظري و عملي و عبادي اش بدون نيت و عشق به ديدار خدا امري مهمل و راهي بدون مقصد است. و علي و عليين قلمرو تقرب الي الله و لقاءالله مي باشند. «مقربين در كمال قرب به عليين مي

رسند كه كتابي است نوشته شده.» قرآن- و مي دانيم كه علي ع خود را امّ الكتاب و قرآن ناطق مي خواند و رسول خدا هم در روايتي اصحاب عليين بر روي زمين را بستر ولايت حق ناميده است. (كتاب الواحده) يعني خداوند از وجود عليين درك و پرستيده و شهود مي گردد. «و خداوند درست از جائي كه گمانش را نداشتند آمد.» حشر ٢- «و آنچه در انتظارش بودند رسيد.» سوره نجم. و علي در اشاره به همين آيه مي فرمايد آنچه كه در انتظارش بودند منم كه آمده ام.

١٩٣- و در خطبه شهاب مي فرمايد «هر كه از ما پيروي كند از ماست.» و اين مفهوم آل محمد و آل علي است. و اما آيا پيروي از امام چيست؟ دو وضعيت دارد كه يكي مربوط به عرصه فراق و غيبت امام است كه مؤمن هنوز امامش را نيافته است كه در اين قلمرو بميزاني كه در امر تقوا و عدالت و پاكدامني و صداقت و از خود گذشتگي و تحقيق و جستجوي حق تلاش مي كند به يكي از عليين مي رسد. و اما آنكه به امامش رسيد بايستي در اطاعت محض و خدمت باشد و كل دنيايش را در مسير اهداف امامش قرار دهد تا به نور عليين ملحق گردد و انساني نوري شود.

١٩٤- علي ع مي فرمايد «شيعيان ما از ترس، حق ما را انكار مي كنند و منكران ما هم از بخل». و عجبا كه اين هر دو گروه به ظاهر متخاصم بر سر شيعيان مخلص و شجاع متحد القولند و آنان را غلّات و منحرف و مرتد و ملحد مي نامند و هر دو جماعت اين خطبه هاي علي ع را كه حق خود را آشكار كرده به زبانهاي متفاوتي منكرند.

١٩٥- بدان كه فقط عاشقان ديدار با خدا مي توانند حق ولايت علي و فضايل الهي او را درك و تصديق كنند و بسوي خداي علي و ديدارش هدايت شوند. «آنانكه ميلي به ديدار با خدا ندارند اهل هدايت نيستند.» قرآن- زيرا علي، آئينه لقاءالله است و مظهر آيات خدا. پس هر كه به جستجوي خداست نشانه هاي خدا را تصديق و اطاعت مي كند. «من بزرگترين نشانه خدا هستم.» علي ع.

١٩٦- پس سرّ درك و تصديق مقام و حق و ولايت علي يك نكته بيش نيست و آن باور به لقاءالله در حيات دنياست و شوق به اين لقاء. فرق عمر و علي ع در رابطه با محمد ص جز اين نيست. فرق سلمان و عمروعاص هم در رابطه با خود علي ع، جز اين نيست وگرنه در جهاد به مال و جان در قبال رسول خدا، عمر و علي هر يك به نسبت خود، كم نگذاشتند. سلمان و عمروعاص هم همينطور بودند. ولي به عواقبي كاملاً معكوس رسيدند. بهشت پرست به خدا نمي رسد. بهشت پرستي عين دنياپرستي مطلق و جاودانه است.

١٩٧- از رسول اكرم مي پرسند كه «احسان» در قرآن چيست: پيامبر مي فرمايد برترين خوبيها آنست كه آدمي در نمازش چنان عبادت كند كه گوئي خدا را مي بيند. و اين اشاره به لقاءالله است كه برترين احسان جستجوي ديدار با خداست در حيات دنيا. و اين جستجو است كه انسان را به علي و عليين مي رساند. «مقربين به عليين مي رسند.» قرآن- يعني كمال قرب الهي رسيدن به علي واران است كه آئينه لقاي الهي هستند.

١٩٨- «من عصر آهن هستم و تا ابد جديدم... منم آنكه گفتم الست بربكم... من مردم را از نو خلق مي كنم... من دستم را بر صورتم مي كشم و خود را توصيف مي كنم... اگر نبود قول خدا و رسولش، همه شماها را از دم تيغم گذرانيده بودم...» خطبه افتخار- هر يك از اين فضايل و مقامات و صفات و هويت الهي علي ع بايستي عنوان رساله اي مستقل گردد. ولي از آنجا كه مجموعه آثار بنده از بيست سال پيش تاكنون چيزي جز علي نامه و امام شناسي نبوده است و اين خطبه ها كه اين روزها بدستم رسيده به مثابه امضاي علي بر آثار ماست درباره هر يك از اين حقايق اشاره اي مي كنيم و نهايتاً به سائر آثارمان معطوف مي داريم. حقيقت اينست كه در همه عمرم خود را به علي شناخته ام و علي را در خود بازيافته ام و براستي كه كل زندگي ام سندي آشكار بر كراريت علي است كه در خطبه هايش به آن اصرار دارد و منكران تكرارش در تاريخ را مرتد و كافر ناميده است. و اين حق هر شيعه اي است كه علي ع را در خود بيابد و خود را شعاعي از نور علي بيابد. و اين كمترين معناي شيعه علي و علوي بودن است. و لذا همه شيعيان خالص بايستي در هر عصري به مثابه علي زمان باشند. علي بايستي احساس وجود هر شيعه اي باشد.

١٩٩- «من عصر آهن هستم.» علي- در جاي ديگري از خطبه مي فرمايد «من قارعه هستم» يعني در هم كوبنده. و اين دو معنا يكي است. و در هم كوبندگي كفر و بشريت كافر در قلمرو تكنولوژي و صنعت است زيرا عصر آهن عصر حاكميت صنعت است كه امام در پيش بيني هاي آخرالزمان علائم كثيري از اين دوران آخرالزمان را بيان فرموده است. همانطور كه مي فرمايد «من جهنم هستم و بهشت هستم.»

٢٠٠- «و تا ابد جديدم» و مي فرمايد كه در هر زمين و زماني بهر صورتي كه بخواهد برون مي آيد و مردمان را راه مي نمايد و هر بار هويتي جديد دارد و تكراري نيست. و اينست كه همواره اولياي الهي و عليين دوران و عارفان حق در نزد

علماي رسمي و بخيل متهم به بدعت (نوآوري در دين) هستند و حتي درباره ظهور جهاني امام زمان هم مي گويند كه «اين اسلام نيست و امر جديدي است.» رسول اكرم ص. در حاليكه او در هر عصر و صورت و هويتي، وجهي از خداوند است كه قبلاً سابقه نداشته است و تأويلي نو از قرآن و بطن نويني از اسلام است و آيه ديگري از پروردگار. و تا ابد جديد و بديع است و در هر عصري مردمي جديد خلق مي كند و انسان نويني مي آفريند و روزي مي دهد. «بزودي گروهي را پديد مي آوريم كه خداي دوستشان دارد و آنها هم خداي را دوست مي دارند.» قرآن-

۲۰۱- «و من دستم را بر صورتم مي كشم و خود را توصيف مي كنم.» خطبه افتخار- زيرا او روي خداست و لذا وصف خودش عين وصف خداست. همانطور كه امام صادق مي فرمايد «صورت انسان، جامع همه صور عالم و همه اسرار خداست و عصاره لوح محفوظ مي باشد.» و انسان كامل در لمس صورت خودش به همه اسرار عالم و صور كائنات دست مي يابد زيرا خودش را مي شناسد. «و هر كه خود را شناخت ربش را شناخته است.» علي ع-

۲۰۲- در كتاب أمالي از امام باقر ع نقل شده است كه پيامبر اسلام فرمود: «اگر يكي از شما اعمال هفتاد سال يك پيغمبر را داشته باشد اما ولايت مرا نداشته باشد با حقارت بر دوزخ وارد خواهد شد.» و نيز خود علي در خطبه اش مي فرمايد: »پس اگر يكي از آنها تا زمان بقاي افلاك و تسبيح ملائكه در دنيا زندگي كند، هزار حج به جا آورد و در روزهاي خود روزه دار باشد و شبها نماز بخواند، به تعداد برگ هاي درختان حسنه داشته باشد، به مقدار وزن شن هاي صحراها عبادت داشته باشد و به تعداد قطرات باران كارهاي نيك داشته باشد و به تعداد حروف قرآن خيرات انجام داده باشد و به تعداد هر حرفي يك ميليون خيرات داشته باشد، تمام كتابهاي نازل شده را تلاوت كند و همه خطاب هاي علم و عمل را بفهمد، در همنشيني با پيامبران باشد و همصحبت مرسلين باشد و در صف هاي جهاد بايستد و در بين ركن و مقام به شهادت برسد و بعد يك حرف از فضيلتهاي علي را انكار كند و آن را مخفي نمايد، او در قيامت خود هيچ سعادتي نخواهد ديد، از رحمت خداوند جز دوري نصيبش نمي شود.» از كتاب مَشارق انوارالیقین-
اين به آن دليل است كه ولايت علي قلمرو شناخت خدا و لقاءالله و رسيدن به حق وجود خويشتن است كه مقصود دين و خلقت عالم و آدم است. پس اگر كسي راهي را به بهترين شكلي طي كند ولي چون به مقصد رسد آن را انكار نمايد پس گوئي كه اين راه را طي نكرده است و بلكه جز خسارت و ناكامي حاصلي نيافته است. در حقيقت كتمان ولايت علي به معناي حذف خدا از دين است و حذف حق انسان از عالم وجود است. زيرا كتمان ولايت و امامت علي به معناي انكار انسانيت خويش است كه مقام خلافت اللهي انسان است زيرا خداوند در كتابش خوشبختي و رضايتي جز نائل آمدن به جمال الهي انسان قرار نداده است. «هيچ كس را در نزد خداوند چيزي نيست كه آن را بخواهد مگر وجه اعلاي پروردگارش كه چون يافت به مقام رضا برسد.» سوره ليل۲۱-۱۹ و فقط در پذيرش ولايت علي و عليين و برپائي اين ولايت در خويشتن است كه مي توان به جمال اعلاي الهي خويش در جهان رسيد و از هستي خود راضي شد كه اين همان مقام راضية مرضيه مي باشد كه رضاي خدا و بنده از همديگر است. و نيز اين كلام رسول خدا كه مورد تصديق شيعه و سني مي باشد كه: »هر كه همه احكام دين مرا به تمام و كمال انجام دهد ولي در ولايت امامي زنده نباشد چون بميرد روحش تا قيامت كبري در قبر محبوس است و همچون كافري منافق از جهان رفته است و هنوز جاهل است.» و از جهل آدمي همين بس كه نداند و نخواهد كه بداند كه خليفه خدا در عالم هستي مي باشد و در رسيدن به اين مقام تلاش نكند و چون خليفه اي را يافت انكارش كند كه عين انكار حق وجود خويشتن است و اينست انسان جاهل و غافل و كافر كه در پايان دنيا بر آتش دوزخ وارد شود تا به جبر و عذاب و تجربه نابودي ابدي خويش حق وجودش را طلب كند تا نابود نشود كه اين دوزخ آخرين رحمت و نعمت خدا بر بشر است و اينست كه علي ع خود را برپا كننده دوزخ و آتش آن مي نامد كه لااقل به جبر آدم شود تا نابود نشود زيرا انسان جز به واسطه يافتن مقام خلافت اللهي خويش امكان بقا ندارد زيرا در ازل براي اين حق آفريده شده است كه همان حقي است كه زمين و آسمانها بر اساس آن آفريده شده است. قرآن كريم- و در اين جا بهتر اين كلام علي را درك مي كنيم كه «من مردم را از نو مي آفرينم.» خطبه افتخار-

۲۰۳- آيا براستي چرا انكار و ترديد نسبت به حتي يكي از فضايل و حقوق ولايت علي ع موجب خسران كل دين و ورود بر دوزخ است. اينهمه سخت گيري و مطلق گرائي درباره ولايت علي از چه روست كه درباره خود خداوند گزارش نشده است!؟ اين چه سرّيست؟

۲۰۴- همانقدر كه درباره ولايت علي ع مطلق گرائي و سخت گيري و نكته سنجي وجود دارد كه مصداق يا همه و يا هيچ است درباره رسالت محمدي درست به عكس مي باشد و محمد، مظهر رحمت بر عالميان است و فقط بر اين رحمت مطلقه برگزيده شده است «ما تو را به رسالت نگزيديم الا اينكه رحمت بر عالميان باشي.» قرآن-

۲۰۵- و عجبا كه خود محمد ص ،علي را مظهر روح خود و تجسم نور باطن خود ناميده است. «اي علي نسبت تو بمن مثل نسبت روح به تن است.» از مشارق انوار اليقين. ولي محمد اسوه رحمت و تسامح و تساهل است ولي علي اسوه حقيقي مطلق و يگانه و خدشه ناپذير و غيرقابل مسامحه در قبال حداقل شرك و ترديد است.

۲۰۶- چرا محمد ص يك شارلاتان تبهكار و شيطان صفت و رسوائي چون ابوسفيان را به مسلماني مي پذيرد و در امت راه مي دهد ولي علي دست آخر حتي ابن عباس پسر عمويش را كه پس از خودش بزرگترين صحابه و حافظ قرآن و علم تأويل و معتبرترين راوي حديث نبي است را نمي پذيرد و لذا ابن عباس در جنگ صفين از علي ع جدا مي شود و انزوا مي گزيند.

۲۰۷- چرا محمد ص اينقدر نسبي و علي ع اينقدر مطلق است و بعد اين دو نور واحد و ظاهر و باطن يكديگرند!؟ كشف و درك اين تفاوت و يگانگي به مثابه كشف و درك كل علل فرقه هاي اسلامي است و تعارض بين شيعه و سني.

۲۰۸- محمد فرستاده و پيام آور خداست ولي علي آن حق و مقصود و حجتي است كه همه پيامبران براي ظهور او آمده اند و محمد براي درك و تصديق اين حق تا آسمان هفتم به حضور خداوند رسيده است تا در معرفي آن ترديدي نداشته باشد و لذا خداوند در كتابش به رسولش مي فرمايد كه اگر حق او و حجتش را آنگونه كه هست معرفي نكند اصلاً هيچ كاري نكرده است پس علي حق خدا در خلقتش و حق جهان در مخلوقيتش مي باشد حقي كه همچون خود خداوند مطلق و يگانه و خدشه ناپذير است و اين همان حقي است كه خداوند به رسولش اخطار مي دهد كه اگر كمترين تخفيف و شركي قائل شود زمين و آسمانها فرو مي پاشد و اين فروپاشي جهان هستي همان دوزخي است كه منكران و مشركان اين حق مبتلايش مي شوند زيرا دوزخ همان جهان فروپاشيده و در حال انهدام است كه جهان مختص منكران حق علي است چون علي حق جهان است و حق حق است درست به همين دليل كمترين شك و انكاري درباره حتي يكي از حقوق اين حق منجر به دوزخ مي شود زيرا جهان هستي و همه موجوداتش بر حق و نفس واحدي آفريده شده اند و عالم وجود موجودي يگانه است و مطلقاً تجزيه پذير نيست پس انكار و ترديد درباره هر عنصر و عضوي از اين حق به مثابه انكار و ترديد درباره كل حق و كل عالم وجود و انكار و شك به خود خداست كه عين انكار و شك نسبت به حق خويشتن خويش است. همانطور كه تمدن مدرن و جهان صنعتي معلول علم تجزيه و تركيب است و لذا درب دوزخ زمين شده است. زيرا بشر كافر درباره خلقت خدا و طبيعت دچار شك و انكار شده است و به اين باور رسيده كه جهان موجود نمي تواند رزقش دهد و او را بي نياز و سعادتمند كند پس دست به تجزيه و تركيب طبيعت زده است كه حاصلش جهنم تكنولوژي شده است كه بقول قرآن درياها و خشكي را كافران به فساد كشيده اند كه اين فساد محيط زيست در جهان صنعتي است كه تا اعماق تن و جان بشري رسوخ يافته است. پس بنگر كه انكار و ترديد نسبت به حق جهاني و الهي انسان يعني علي و امامت چه دوزخي برپا مي كند كه كرده است و البته جهنم زين بعد و دوزخ اخروي در عظمت و عذابش قابل قياس با دوزخ دنيوي نيست.

۲۰۹- و اينك بهتر درمي يابيم كه چرا در خطبه افتخار مي فرمايد كه اگر كلام خدا و رسولش نمي بود همه شماها را از دم تيغم مي گذرانيدم. زيرا همه مخاطبين حضرت در واقعه آن خطبه باطناً به ادعاهاي او كافر و بدگمان بودند و حضرت به اين كلام خدا در كتابش اشاره دارد كه اگر خداوند كار مردمان را بر عدلش بگيرد همه هلاك خواهند شد. ولي بدان كه آن منكر و مشركي كه به تيغ علي كشته مي شود عاقبت بخيرتر است از كسي كه وانهاده مي شود و در بطالت خودش بر دوزخ وارد مي شود زيرا كسي كه ولايت علي را منكر است و يا بدان بدگمان است حيات الهي و جاودانه خودش را انكار كرده است پس او بر انهدام هستي يعني دوزخ وارد مي شود زيرا جهان هستي مريد وجود انسان كامل است و همه كساني كه در ولايتش قرار دارند و اين جهان بر سر منكران حقش خراب مي شود و اين يعني دوزخ كه جهاني غرق در تضاد و اغتشاش و جدال و عداوت با خويش است و لذا محصولي جز آتش ندارد.

۲۱۰- بزرگترين مشكل فهم و تصديق ولايت و حق علي ريشه در نگاه و فهم هر كسي نسبت به معنا و مقصود هستي خود آن فرد دارد كه چه حق و رسالتي براي وجود خودش در اين جهان لامتناهي قائل است و چه رابطه اي بين خود و جهان و جهانيان مي بيند. آيا اين جهان بي انتها هيچ ربطي با وجود او ندارد. «آيا پنداشتيد كه زمين و آسمانها را بيهوده آفريده ايم.» قرآن- علي و ولايتش و توصيفي كه از خود در اين خطبه ها ارائه داده كاملترين بيان ارتباط انسان با كل جهان هستي است و اين باهوده ترين معناي خلقت انسان و جهان است و اينكه كل زمين و آسمانها به مثابه ظهور باطن انسان است و انسان صاحب كل كائنات است. پس كسي كه چنين حقي را براي خودش قائل است در درك علي و ولايتش و عشق به آن كمترين ترديدي ندارد. به همين دليل مي فرمايد كه منكران ولايت و فضايل من بر كمال ذلت و حقارت بر دوزخ وارد مي شوند. در حقيقت فقط انسانهاي حقير هستند كه منكر حق علي به عنوان انسان كامل مي باشند. ولي انسان علوي موجودي عالي و اعلائي است كه حق اعلي العليين خود را در درك اسفل السافلين مطالبه مي كند و اينست كه به قول قرآن فقط اهل خرد و علم و بصيرت هستند كه هدايت مي شوند به سوي مقام اعلائي خود زيرا انسان خردمند هرگز حاضر نيست حيات و هستي اسفلي و حيواني و نباتي خود را به عنوان ابديت خود بپذيرد و به آن دلخوش كند پس همه منكران علي كه ميلي به

پذيرش ولايت او ندارند موجوداتي حقير و احمقند كه به حيات جانوري خود راضي شده اند ولي از آنجا كه انسان صاحب صورت الهي و روح ازلي حق است در حيوانيت خود از حيوانات هم بدبخت تر مي شود و تبديل به جانوري ديوانه مي گردد. با مطالعه زندگي و شخصيت خلفاي بني عباس كه بزرگترين امپراطوران عصر خود بودند به غايت حقارت و حماقت و ذلت و جنون آنان پي مي بريم چرا كه عمري باطناً نسبت به ولايت امامان و عليين بخل و عداوت مي ورزيدند. زيرا بخل و انكار و عداوت با امام عين جنگ با روح و ذات الهي خويشتن است.

۲۱۱- در قرآن كريم مي خوانيم آن دسته از اهل كتاب (اهل مدرسه) كه رحمت و نعمت رسولان و اولياي الهي را انكار مي كنند دست به تغيير خلقت خدا مي زنند تا شايد بدينگونه از قحطي رحمت و محبت و عزت نجات يابند. اين معنا در كلام علي مصداق يافته است كه منكران ولايتش در كمال ذلت بر دوزخ وارد مي شوند كه اين آيات و روايات امروزه در وجود انسان صنعت پرست كه مظهر ذلت و عذاب است تعين يافته است. همانطور كه علي در خطبه بيان آغاز انقلابات صنعتي و به همراه آن انقلابات اجتماعي را از حدود قرن يازده و دوازده پيش بيني مي كند تحت عنوان طوفان مهلكي كه از غرب مي آيد و سپس بسياري از علائم جوامع مدرن را تبيين مي نمايد از جمله اينكه: «مواد غذائي را در روغن سرخ مي كنند و والدين و فرزندان به عداوت با يكديگر مي پردازند و همه جبراً به سوي خيانت و زنا مي روند و زنان و كودكان در رأس امور قرار مي گيرند و مردان به عمد زنان خود را به فحشاء مي كشانند و زنان كودكان خود را به قتل مي رسانند و دروغ جهان را فرامي گيرد و انتشار اخبار راست جرم محسوب مي گردد و مردم در انواع امراض و بحرانها و ناامني ها غرق مي شوند و در سراسر جهان ستادهاي مبارزه با بحران تشكيل مي شود و زمين پياپي مي لرزد و قاعده فصول در هم مي ريزد و... ربا را حلال مي كنند و به شراب خواري و مستي افتخار مي نمايند، مؤمنان بي ارزش مي شوند و فاسقان عزت مي يابند، مردان مطيع زنان مي شوند و ازدواج بين همجنس رايج مي گردد و مردمان به حج نمي روند الا براي تجارت و تفريح و يا گدايي، و ستم و رشوه در همه جا مسلط مي گردد و در اين دوران دلها سياه و سخت مي شود و مساجد تبديل به كاخها مي گردند... در چنين زماني نماز از هيچكس پذيرفته نخواهد شد... در چنين اوضاعي در انتظار ظهور من باشيد.» و سپس مي فرمايد: آيا از كسي چون من دروغگوئي و گزافه گوئي سزاوار است. گوئي مخاطب اين سخنان علي بشر مدرن است كه بسياري از اين پيشگوئي ها را عين واقعيت مي يابند و اگر اندكي صداقت داشته باشد ساير مقامات و فضايل علي را نيز تصديق خواهند كرد براستي چنين انساني نمي تواند دروغگو باشد.

۲۱۲- خود علي ع نيز مي فرمايد: «آنچه را كه مي فهميد تصديق و عمل نمائيد تا به آنچه كه نمي فهميد علم يابيد.» و اين كلام علي بيان عقلانيت و صداقت انسان در معرفت است و به پيروي از اين صداقت فطري مي توان ولايت علي و حق او را نيز گام به گام درك و تصديق نمود و در راهش گام برداشت يعني به آن بخش از فضايل علي كه معرفت داري ايمان آور تا به معرفت فضايل باطني و آسماني علي برسي.

۲۱۳- اينجانب همانطور كه در ساير آثارم گزارش داده ام با واقعه نزول ماه بود كه سرنوشتم در آغاز جواني آنهم در سرزمين كفر يعني آمريكا در مسير ديگري افتاد كه آن موقع درباره حقيقت نزول ماه آنهم نه در خواب كه در بيداري و در حال رانندگي معرفتي نداشتم ولي آن واقعه مرا در سمت درك و پذيرش ولايت علي و برپائي آن هدايت نمود تا اينكه بالاخره در همين روزهاي اخير در اين خطبه هاي ناياب از زبان علي شنيدم كه خود را ماه ناميده است «من ماه هستم، زحل هستم و مشتري هستم و...» كه پس از ماه بتدريج نزول زحل و مشتري را بر خود شاهد بودم و اين مصداق كلام خداست كه «آن مؤمناني كه در ما جهاد مي كنند بتدريج نشانه هاي خود را به آنان مي نمائيم.» قرآن- و اين بدان معناست كه براي انسان سالك و حق جو نه تنها علي برترين نشانه خداست بلكه همه نشانه هاي الهي، علوي هستند. همانطور كه مسيحياني چون كربن و ماسينيون در جستجوي حقيقت بالاخره به علي رسيدند و حتي يك كمونيست و ملحدي چون فيدل كاسترو بالاخره بعد از عمري جهاد براي عدالت به تشيع و حق علي نائل آمد و فيلسوف نيهيليستي چون سارتر نور حقيقت را از وجود يك شيعه علي يعني دكتر شريعتي درمي يابد بي آنكه اصلاً علي ابن ابيطالب را بشناسد. پس هر كسي در هر كجاي جهان و تحت هر مذهب و مكتبي كه در جستجوي حقيقت انسان باشد لاجرم به علي مي رسد و بي ترديد امروزه كه اين خطبه هاي علي با حمايت عقلانيت مدرن تصديق و با صداي بلند اعلان مي شود وارد عصر جديدي از معرفت و نجات بشري مي شويم همانطور كه خود آن حضرت ظهور خودش را در آخرالزمان وعده داده است كه همان ظهور مهدي موعود است و لذا مي فرمايد كه همه ما محمد هستيم.

۲۱۴- علي يك انسان جهاني به وسعت كل كائنات است كه تماميت بهشت و جهنم را نيز از خودش مي داند بهمراه اهالي آن. پس فقط انسانهاي جهاني به علي مي رسند و علوي مي شوند نه انسانهاي نژادپرست.

۲۱۵- علي ع در پايان خطبه بيان مي فرمايد «هر كه مطالب و حقايق اين خطبه را مورد انكار و ترديد قرار دهد و يا آنرا از ديگران پنهان دارد از رحمت خدا محروم و بر آتش وارد مي شود.»- حضرت رسول اكرم ص نيز در حديثي مي فرمايد «هر

که حقيقتي را از مردم پنهان دارد خداوند او را لعنت مي کند و بر آتش دوزخ وارد مي شود.» و چه حقيقتي برتر و مهمتر از حقيقت وجود علي و امامان و عليين که نور نجات و هدايت خلق هستند. پس بر هر انسان خاصه مسلماني که اين حقايق را مي خواند واجب است که آنرا اشاعه دهد تا خودش نيز به حق اين حقايق در قلب خود نائل آيد. «برسان تا برسي.» علي ع- «چون موسي به غايت ابلاغ دين رسيد او را از نزد خود کتاب و حکمت داديم.» قرآن- يعني حکمت و علم لدني اجر ابلاغ دين و معارف الهي است يعني اجر امر بمعروف و نهي از منکر است.

۲۱۶- بدان که هر انسان حق جوئي که در عطش و جستجوي حقيقت انسان و احياي آن در خويش و جامعه است بالقوه يك انسان علوي است و در غايت به ولايت علي مي رسد تحت عنوان هر مکتب و مذهبي که باشد. پس مذهب تشيع و مکتب و ولايت علي را محدود و محبوس در نژاد و قوميت و زبان و الفاظ و آداب و شرايع نکنيم که خداوند فرموده که هر قومي را به شريعت خاص خودش هدايت مي کند. پس هر امري که مانع رسانيدن ولايت علي به مردمان باشد مصداق سد کردن دين خداست و از علائم کفر و نفاق است و حتي اگر به بهانه دفاع از شريعت باشد و ناب گرائي قومي و زباني!

۲۱۷- پس بقول دکتر شريعتي چه بسا يك مسيحي و بودائي و نيهيليست و کمونيست، علوي تر از يك شيعه موروثي-عربي باشد. بيش از سي سال پيش مرحوم طالقاني از عليين عصر ما، فيدل کاسترو را با جسارتي حيرت آور يك مؤمن بهشتي ناميد. و امروزه مي شنويم که کاسترو خود را مسلمان شيعي مي نامد. و اين از کرامات علوي طالقاني است و بدين معناست که يك انسان علوي، علويان را در هر لباسي مي شناسد. کاسترو بارها از انقلاب ملت ايران حمايت کرده است در حرف و عمل. و چه بسا مراجع شيعي از همان آغاز در مقابل انقلاب مردم ايران ايستادند يعني در مقابل احياي قسط ايستادند و عملاً در جناح طاغوت قرار گرفتند.

۲۱۸- اينجانب در مشاهدات عرفاني خود حدود بيست سال پيش لنين را در صف عليين ديدم که با من بيعت نمود و سالها بطول انجاميد تا معناي اين واقعه حيرت آور را دريابم. که همه علويان و عليين جهان ماهيتي يکسان دارند و اختلافات فقط در مرام و روش و الفاظ و تبيين حقيقت است و البته درجات خلوص آن و ميزان تعالي.

۲۱۹- بدان هر کسي که در برپائي قسط و رهائي مردم از اسارت ستم و بيداري آنان بر فطرت و عزت نفس و شرف انساني، تلاش مي کند علوي است از لنين و کاسترو و چه گوارا و مائو تا نيچه و سارتر و هايدگر که جملگي در براندازي شرك و نفاق نظري و عملي در عصر ما گامهاي بزرگي برداشته اند. بيائيم اسلام و قرآن و تشيع را از اين حقارتها و اسارتها برهانيم و هويت جهاني آنرا آشکار سازيم اگر براستي در عطش ظهور امام هستيم. و «التقاط» را که يك مفهوم در فلسفه يوناني است از فرهنگ شيعي براندازيم. و بجاي آن از لفظ «شرك» استفاده کنيم. و باور کنيم که اگر درباره اثبات حقيقتي از چند مذهب و مکتب و تفکر اقامه دليل کنيم اين بمعناي شرك نيست.

۲۲۰- چه بسا که امام زمان به زبان مادريش که رومي است سخن گويد زيرا همه رسولان و اولياي الهي در رسالت اجتماعي خود طبق قول قرآن بايستي به زبان مادري سخن کنند. و مي دانيم که مادر امام زمان ما نه عرب که رومي است. پس اگر بخواهيم اسير زبان پرستي و نژادپرستي خود باشيم در صف دشمنان امام قرار مي گيريم. شايد اين همان معناي طلوع خورشيد حقيقت از مغرب باشد.

۲۲۱- «همه کوهها و درختان و حيوانات به زبان خودشان تسبيح و ذکر و صلوة مي کنند که شما درنمي يابيد و بر آن علم نداريد.» قرآن- پس چرا آدميزاده حق نداشته باشد به زبان و راه و رسم ويژه خودش تسبيح و ذکر و صلوة نمايد.

۲۲۲- آثار نيچه خاصه در «چنين گفت زرتشت» سراسر تسبيح و تنزيه خدا و دين و صفات اوست که مسيح را از اسارت مسيحيان و خداي را از دسترس مشرکان و منافقان خارج کرده است. اين همان کاري است که علي ع در خطبه هايش نموده است به اکمل و اعلاي حقش درباره کل دين خدا.

۲۲۳- علي ع در خطبه بيان مي فرمايد که در آخرالزمان و آستانه ظهور امام، ديگر هيچ نمازي مقبول حق نمي افتد. زيرا نمازي که به خدا برسد موجب رستگاري و هدايت است در حاليکه امروزه شاهديم که اشد کفر و نفاق از اهل نماز در جهان اسلام برمي خيزد خاصه کساني که خانه خدا را تصاحب کرده اند. و نيز مي فرمايد که مردمان بقصد تجارت يا تفريح و يا گدائي به حج مي روند. يعني دين خدا و شريعت محمدي لباس مکر شيطان شده است و اينك بهتر درمي يابيم که چرا علي ع نمازي جز برپائي ولايت او در دل و جان آدمي نمي شناسد.

۲۲٤- آيا براستي برپائي ولايت علي ع در خويشتن به چه معنائي است و چه علائمي دارد كه همان تنها دليل ايمان هم هست و تنها مسند عرفان. (خطبه نورانيه)

۲۲۵- علي مظهر عدالت و معرفت و اخلاص و شجاعت و انفاق و مطلقيت ايمان و انديشه و نژاد براندازي از خويشتن و جنگ با عواطف نژادي و محبت با غير است. و هر كه در هر كجاي جهان در جهت احياي هر يك از اين ارزشها تلاش كند يك انسان علوي است و برپا كننده ولايت علي در خويشتن است در درجات.

۲۲٦- علي ع، انساني مطلق و مطلق پرست است در قبال ارزشهاي انساني. پس هر انسان آرمان گرا و مطلق پرستي كه در جهت احياي ارزشي از پا نمي نشيند و زندگيش را وقف آن كرده است يك انسان علوي و برپا كننده ولايت اوست آگاه و ناآگاه. يعني هر كسي كه خودش را مطلق بخواهد و مطلق انسانيت خود را جستجو كند و در عرصه اخلاق انساني و ارزشهاي عملي زندگيش فردي نسبي و نسبيت گرا نباشد علوي است و داراي نوري از ولايت اوست تحت عنوان هر لفظ و مكتب و مذهبي.

۲۲۷- خطبه هاي مذكور از علي كه عموماً در آخرين سالها و ماههاي عمرشان بيان شده است در واقع تأويل و تعيّن آخرالزماني قرآن و اسلام است و لذا مخاطب اصلي و عمده آن انسان مدرن است كه لااقل بخش هائي از حقايق آنرا در عينيت زندگاني و جهان خود نظاره مي كند كه خود حجتي آشكار بر حقانيت سائر مفاد آن است و لذا انسان امروز به درك و تصديق معارف اين خطبه ها بسيار نزديكتر از انسان صدر اسلام است زيرا فهم حقايق مربوط به آخرالزمان و قيامت اساس درك و تصديق حق علي و امامت است. يعني شرايط ظهور اين دو امر يكسان است. همانطور كه در قرآن كريم هم شرايط و نشانه هاي مربوط به نبأ عظيم (خبر بزرگ – كه همان علي است) و قيامت و واقعه و يوم الدين يكسان است. و اين نشان مي دهد كه بزرگترين نشانه قيامت يعني لقاي الهي همان ظهور امام است. «آنچه كه در راه بود از راه رسيد و جز خدا كسي نمي تواند پرده از رخسارش بركشد. آيا از اين سخن تعجب مي كنيد و مي خنديد و نمي گرئيد. پس خداي را سجده و پرستش كنيد.» نجم۶۲-۵۷ و علي ع در خطبه اش مي فرمايد كه «آنچه كه در راه بود و رسيد منم». با ذكر همين آيه مذكور. و در عين حال درباره اين آيه از ائمه اطهار و علماي بزرگ آمده كه منظور قيامت است و لقاءالله. پس اين دو واقعه واحدي است در سلسله مراتب تجلي. «و او صاحب تجلّي ها و كرامات است.» قرآن- »و من هر بار به صورتي جديد برون مي آيم و هر كه منكر اين امر باشد بر خدا مرتد است.» خطبه نورانيه. اين همان راز عليين است در اعصار و قرون كه هرگز زمين از حجت خدا (علي) خالي نيست و علي هم همچون خدايش هرگز به يك صورت دو بار تجلي و ظهور نمي كند. اگر اين تجلي علي در صور گوناگون بشري و هويتهاي گوناگون الهي در طي اعصار نمي بود پس چه چيزي غيبت امام زمان را توجيه و جبران مي نمود و چه حقي مي توانست اين كلام رسول را تصديق كند كه بي امام زنده اي نمي توان داراي ايمان و هدايت بود. و اگر باور به نورانيت وجود علي ع كه اساس ايمان به ولايت علي است (از قول خودش) نباشد ايمان به حضور دنيوي و خاكي امامان در عرصه غيبت امام دوازدهم محال مي بود. و در حقيقت عليين دورانها در عرصه غيبت امام دوازدهم به مثابه امام ناطق و آشكارند در قبال امام غايب و صامت. و اين امامان ناطق و ظاهر (عليين) به مثابه سپر بلاي امام غايب هستند و لذا بايستي مظهر اشد عشق و ارادت و اخلاص و عرفان نسبت به خداوند باشند و لذا بايستي عليين را مصداق اين كلام خدا دانست كه «بزودي گروهي پديد مي آوريم كه عاشق بر خدايند و خدا هم عاشق بر آنان.» اينانند برپا دارندگان ولايت علي ع در قرون و اعصار تا ظهور امام زمان.

۲۲۸- رسول خدا ص مي فرمايد «خداوند بزودي در آسمان دنيا فرود مي آيد و همچون ماه شب چهارده ديدار مي شود.» و علي در خطبه اش مي فرمايد «ماه شب چهارده منم.»- و بيهوده نيست كه امام صادق مي فرمايد كه شيعيان ما با ماه زندگي مي كنند يعني مه پرست هستند همانطور كه اين معنا را در اشعار عرفاني به وفور درمي يابيم.

۲۲۹- اينجانب در زندگيم سه بار محل نزول ماه قرار گرفتم. يكبار در سال ۱۳٦۰ در اتوبانهاي آمريكا در حال رانندگي بودم كه موجب ابطال كل برنامه ادامه تحصيل من در دانشگاه برلين گرديد و مرا از سفر به آلمان به سوي دازگاره كشاند. بار دوم كه حدود سال ۷۳-٤ بود در تهران فرود آمد كه بسيار نزديكتر از بار اول بود بطوريكه كل آسمان تهران را ماه ديدم كه ماه رمضان و شب عيد فطر بود كه شب قبلش آن ديدار آسماني با جمال محمدي پروردگار رخ نموده بود. و اما بار سوم در مشهد مقدس و شب آن كسوف بزرگ هزاره اخير جهان بود كه به تمام و كمال بر من فرود آمد و مرا با خودش برد كه شاهد اين واقعه پيرزني بود كه يك چله در خانه اش ميهمان بودم و او با ورود به اطاقي كه در آن سكونت داشتم بجاي من قرص ماه را بر روي تخت ديده بود. و فردا صبح آن شب، جمال اعلاي پروردگارم را در كسوف ديدم كه خود من بودم به مصداق سوره ليل كه «هيچكس را در نزد خداوند چيزي نيست كه بخواهد الا جمال اعلاي پروردگارش را...» يعني جمال الهي خويشتن. و اين سه تجلي از علي ع در اين بنده بوده است. پس علي خود ماه است همانطور كه خود ادعا كرده است.

۲۳۰- «من آسمانم.» علي ع- در رؤيائي مشغول تماشاي آسمان بودم كه بناگاه چشم آسمان گشوده شد و اين چشم بقدري زيبا بود كه من با نعره يا علي يا علي بخود آمدم كه اگر بخود نمي آمدم و آن مشاهده ادامه مي يافت بي ترديد از فرط زيبائي جانم از تن مي رفت. و در واقع اين چشم علي بود كه من با يقيني كامل صدايش مي زدم. پس علي خود آسمان است.

۲۳۱- «من شب قدر هستم... من نفخه صور اسرافيلم... منم برپاكننده قيامت... منم امر خداوند. منم روح خدا... منم زلزله. منم صاحب كسوف و خسوف. منم آنكه عبادتي پذيرفته نمي شود الا به ولايت او و حسنات سود نبخشد الا به محبت او... منم آنكه هزار كتاب از كتب پيامبران در نزد من است... منم آنكه هزار امت بخاطر انكار من مسخ شدند... من معنائي هستم كه اسمي بر آن تعلق نمي گيرد و او را مانندي نيست.» خطبه بيان- اينك كه حدود بيست سال از واقعه نزول روح القدس و قيامت من مي گذرد بوضوح مي بينم كه همه آن آيات و بينات و حوادث حيرت آور و مشاهداتي كه بر من رخ نمود علي و حق علي بود به مصداق اين آيه مكرر كه «ما نشانه هاي خود را در درون و برون بر شما آشكار مي كنيم تا بدانيد كه او حق است ولي مسئله اينست كه لقاي الهي را منكرند...» قرآن- يعني آن روحي كه بر من نازل شد علي بود آن شب قدري كه هو بر جانم فرود آمد و عروج كرد علي بود. آن زلزله هاي پياپي در درون و برونم علي بود صاحب آن كسوفي كه جمال اعلاي الهي خود را ديدم علي بود و آن انفجار حيرت آور در لحظه نزول روح هم علي بود و... و آن ماه و زحلي كه بر من فرود آمد علي بود . و من اينك با رؤياروئي با اين خطبه ها پس از بيست سال در حضور خداوند اقرار مي كنم كه صدق الله العلي العظيم. همانطور كه خودش مي فرمايد علي العظيم منم. و آنكسي هم كه او را تصديق مي كند روحي از خود اوست. و در حقيقت با كل آن وقايع در مسير زندگيم، من بتدريج در حال علوي شدن بودم و علي خودش مشغول برپائي ولايتش در دل و تن و روانم و زندگانيم بود تا حق او را در آخرالزمان كه آستانه ظهور جهاني اوست تصديق كنم آنهم با قلمي كه خود او بدستم داده و بلكه او خود اين قلم است. «منم لوح و قلم». و آنكسي هم كه حدود بيست و پنج سال پيش از اعماق زمين سر برآورد و شمشيرش را بمن داد همو بود «منم دابة الأرض كه از زمين بيرون مي آيم و كفر و ايمان را از هم جدا مي كنم». براستي تصديق مي كنم كه در همه مكاشفات و مشاهدات غيبي و وقايع قيامتي و رؤياهاي صادقه ام علي بود كه مرا گام به گام بسوي خداوند هدايت فرمود و همه آن تجلياتي هم كه ديدار كردم تجليات علي بود زيرا علي وجه الله (روي خدا) است و كلمة الله است و روح الله است و عين الله است. و خضري را هم كه در سال ۱۳۶۰ ديدار كردم كه روح حكمت را در من دميد علي بود. «من خضرم.» خطبه بيان- پس بواسطه علي و به نور و روح علي و بهمراه علي به ديدار با جمال اعلاي خدا يعني علي رفتم چرا كه علي سرّ خداست و چون خداوند بي مانند است. خطبه بيان- علي مثل اعلاي خدا در جهان است. «خداي را در جهان مثل اعلي است.» قرآن-

۲۳۲- به ياد مي آورم كه در آن دوره و تا به كنون بسياري از اطرافيان و اقوام و آشنايانم رؤياهائي درباره من مي ديدند كه جمله در تصديق آن حقايق و وقايعي بود كه شبانه روز بر من فرود مي آمد و مرا در راهم تصديق مي نمود و به يقين برتري مي رساند همانطور كه رسول خدا مي فرمايد كه «رؤياهاي صادقه مؤمنان و آن رؤياهائي كه درباره شان مي بينند بخشي از وحي و حقايق دين من است.» و اينك پس از بيست سال از آن وقايع عظيم الهي اين خطبه ها يكجا كل آن وقايع را در من تصديق مي كنند تا من هم حقيقت اين خطبه ها را تصديق كنم «هر كه خداي را ياري كند خدا هم او را ياري كند.» قرآن- همانطور كه امامان معصوم ما مكرراً مي فرمودند «ما را ياري كنيد تا شما را ياري كنيم».

۲۳۳- در حقيقت مجموع اين حقايق و صفات و مقامات و معارف و كراماتي كه علي ع در اين خطبه ها به خودش نسبت ميدهد امر واحدند و آن امر ظهور علي در هر زمان و مكاني است كه بهر صورتي كه بخواهد برون مي آيد و ولايت خود را برپا مي سازد. يعني مجموعه اين اسرار را فقط كسي درمي يابد و كسي مخاطب آنست كه محل تجلي نور علي و ولايت اوست يعني عليين! و لذا فقط عليين هستند كه اين اسرار را در خود مي يابند و تصديق مي كنند و به مردمان ابلاغ ميكنند. و بيهوده نيست كه مي فرمايد آن روحي كه خداوند بهر يك از بندگانش كه بخواهد القاء مي كند تا روز ديدارش را نويد دهند، منم. و نيز ميفرمايد »من امر خدايم« يعني آن امري كه در شب قدر بر بنده اي نازل مي شود بهمراه روح و ملائكش، علي است. و اين عين حقيقت مجموع تجربيات و وقايع متافيزيكي زندگي اينجانب است. يعني همه وقايع معنوي زندگيم چيزي جز برپائي ولايت علي در وجودم نبوده است. پس همه اين معارف موجود در خطبه هاي علي شيعيان مخلص را مخاطب قرار داده و ترغيب و تشويق مي كند تا از طريق درك و تصديق حق علي، طالب ولايت او شوند و لايق آن گردند تا در ايمان كامل شوند. و اين خطبه ها خود به تنهائي نخستين امتحان ايمان است. و اينست كه اصرار مي فرمايد كه هر كس كه به ظهور من در هر عصري و بهر صورتي جديد باور نداشته باشد مرتد به خداست. يعني هر انساني در هر عصري ميتواند از عليين و محل برپائي ولايت علي باشد كه مقام انسان كامل و خلافت خداست.

۲۳۴- در حقيقت علي ع نخستين انساني است كه به كمال رسيده است و مأموريت يافته تا طالبان كمال را به كمال برساند و خودش هم اسوه كمال و راه كمال و راهبر كمال است و لذا ميفرمايد: منم اول و آخر و ظاهر و باطن و راه و راهنما و مقصود راه. خطبه بيان-

۲۳۵- در حقيقت علوي شدن يعني آدم شدن بمعناي حقيقي كلمه است كه مقام خلافت خدا در جهان است. پس علوي شدن مطلق شدن و مطلق جو شدن و مطلق پرست شدن است. زيرا خدا، مطلق است. و مطلق شدن يعني همه چيز بودن و هيچ چيزي نبودن و برتر از چيزيت بودن! و اين يعني الوهيت حق در جهان هستي! اين همان ذات احدي منزه از عالم و عالميان است در عين اينكه در عالم و عالميان است. همانطور كه علي (امام) همه صفات خدا را داراست ولي خدا نيست و لذا خداوند جز در وجود او شناخته و پرستيده نمي شود و از وجود اوست كه منزه و برتر و اكبر است. و بدون امام، اين صفات خداست كه پرستيده مي شود كه عين شرك و خودپرستي است. زيرا صفت پرستي بدليل منافع اين صفات است براي نفس خود. همانطور كه دوست داشتن كسي براي صفاتش عين دوست داشتن خويشتن است بدليل برخورداري از آن صفات. پس علي همه صفات خدا را بخود نسبت مي دهد چون خليفه اوست تا مؤمنان همه نيازهاي خود را از امام طلب كنند كه يدالله است تا بتوانند خداي را بواسطه ذات احديش بخوانند و بپرستند. پس جز بواسطه امام نمي توان اصلاً خداي را شناخت و خالصانه پرستيد. و لذا بي امام را صلوة و عبادتي نيست. و لذا مي فرمايد »عبادتي پذيرفته نمي شود الا به ولايت من.» در اين معنا بمان كه سرّ عبوديت حق در امام است.

۲۳٦- از اين روست كه گفته مي شود هر چيزي را تا نجوئي نيابي ، الا دوست (امام) را كه نخست مي يابي و سپس مي جوئي. چرا كه قرار است از وجود امام، خداوند شناخته و ديدار گردد كه حاصل ايمان و جهاد و اطاعت و معرفت است. و هر كه در رابطه با پير و امامش اگر در جستجوي كمتر از خدا باشد مشرك و منافق شده و عاقبت عدو مي گردد. و اينست كه مي فرمايد هزار امت بواسطه انكار ولايت من مسخ گرديده است. زيرا خداوند در كتابش مي فرمايد كه گروهي از كافران را بصورت ميمون و سگ و خوك مسخ مي كند.

۲۳۷- همه صفات و مقامات و كرامات انسان كامل (علي) حاصل سه واقعه و جريان است: رجعت الي الله (ذكر)، قيامت (السّاعه) و امامت (خلافت). يعني بازگشت بسوي ازليت حق، اقامت در نزد حق و جهاد في الله كه منجر به برپائي قيامت و لقاءالله مي شود. و رجعت و سير از حق بسوي خلق كه وادي امامت است. و لذا مجموعه اين صفات علي ع بخشي حاصل رجعت و برخي حاصل قيامت و لقاءالله است و برخي هم حاصل بازگشت بسوي خلق يعني امامت است. اينكه مي فرمايد با همه انبياء بوده ام و كتابهايشان در نزد من است مربوط به رجعت الي الله است. اينكه ميفرمايد خداي ناديده را نمي پرستم مربوط به قيامت و لقاءالله است. و اينكه ميفرمايد مردم را از نو آفريده امحاصل رجعت از خدا بسوي خلق يعني امامت است.

۲۳۸- اينكه خودشناسي شاهراه نجات و هدايت است اينست كه انسان با آئينه وجود امام (رب) روبرو ميشود و بي وجودي خود را مي بيند كه همان قيامت دنياست و الساعه است و آنگاه از آستان وجود خدا يعني امامش، طلب وجود ميكند و بدست امامش از نو خلق ميشود. و اين خلقت جديد بدست امام است كه امام را خالقِ خلق نو ميسازد.

۲۳۹- خطبه هاي تطنجيه و افتخار و بيان معرفي نامه و كتاب خودشناسي انسانهاي كامل در هر زمين و زماني است و اگر انسان كامل و عليين بخواهند به حق وجودي خود عمل كنند يعني عادل باشند و حق هر كسي را به او بدهند و هر كسي را بر جاي خودش مستقر سازند به آني نسل بشريت برمي افتد و لذا طومار جهان هم پيچيده مي شود زيرا جهان بواسطه حضور انسان بر زمين است كه جريان دارد. اينست كه علي مي فرمايد كه اگر كلام خدا و رسولش نمي بود همه شما را از دم تيغم مي گذرانيدم زيرا هيچيك از كساني كه مخاطب كلام او بودند به حق او معرفت و اقرار نداشتند زيرا حق وجود خودشان را نمي شناختند و نمي خواستند يعني بر جاي خود نبودند يعني عادل نبودند و ظالم بودند و براي نشانيدنشان بر جاي حق خودشان جز زور ممكن نبود. ولي اين واقعه بالاخره در آخرالزمان و ظهور جهاني علي (مهدي) رخ خواهد نمود به قدرت قهر و غضب حق. و اينست راز بي عملي امامان و انسانهاي كامل به علم و قدرت الهي خودشان. و اين جز به معناي رحمت مطلقه آنان بر بشريت و تمديد مهلت و تبديل روز قيامت به پنجاه هزار سال نيست تا شايد تعداد بيشتري به حق وجود خود برسند و كامل شوند. اين همان راز پنهان داشتن قيامت تا مدت معيني است طبق قول قرآن كريم: »قيامت آشكارست ولي آنرا براي مدتي معين پنهان داشتم تا هر كسي به جزاي اعمالش برسد.»

۲٤۰- چون وقتي قيامت آشكار شد ديگر دوره اعمال فردي و شخصي آدميان بسر مي رسد و انسانها يا شقي گرديده و در دوزخ ساقط مي گردند و يا توبه كرده و خالص شده و مسلمان كامل و مريد اراده حق مي شوند كه مصداق عبادالله المخلصين در قرآن است كه ديگر مسئول اعمال خود نيستند چرا كه اعمالشان، اعمال حق است و اراده اي جز حق ندارند و لذا در نزد خدا بي حسابند و خدا هم با آنها بي حساب است. و البته كه تعداد كساني كه در اين قيامت به صدق و توبه و اطاعت از امام مي رسند و در جرگه مخلصين (مريدين) درمي آيند همواره بسيار بسيار اندك است و اكثراً پس از برپائي قيامت كافر شده و تكذيب كرده و در دوزخ ساقط مي شوند. و لذا خداوند از رحمت مطلقه اش روز قيامت را پنجاه هزار سال

طويل ساخته است تا آدمها بواسطه اعمال خود رزق برند و خير و شر را تجربه و درك كنند و بتدريج اصلاح شوند تا در قيامت امكان توبه و تصديق بيشتري را بالقوه دارا شوند.

۲۴۱- فقط شخص امام و انسان كامل است كه ربّش الله است ولي ربّ شيعيان و علويان كسي جز امام نيست همانطور كه ربّ مسلمانان هم علويان هستند و ربّ سائر مردمان هم مسلمين هستند و اين سلسله مراتب ربوبيت حق بر خلق است درست همچون سلسله مراتب شهادت و صلوة كه در قرآن مذكور است و ذكرشان رفته است كه همان سلسله مراتب ولايت و خلافت است. كه اين امر دو روي دارد يعني ظاهر و باطني دارد كه فقط در عرصه ظهور جهاني امام است كه ظاهر و باطن اين ولايت آشكار و يكسان مي گردد.

۲۴۲- اين بدان كه ابليس چشم ديدن خدا را نداشت يعني چشم ديدن وجه الله را نداشت يعني تمام مشكلش با علي بود كه مظهر جمال و جلال حق بود. ابليس مي گفت كه: «خدا حق ندارد رخ نمايد در عالم خاك. و خاكيان حق ديدنش را ندارند خدا فقط مال من است.» پس بدان كه ابليس با الله مشكلي ندارد بلكه با علي عداوت دارد. همانطور كه رسول خدا به علي ع فرمود: »مردمان درباره خدا و من اختلاف نكردند بلكه درباره ولايت تو اختلاف كردند.» پس «يا علي» تيري به قلب ابليس است. و علي با اين خطبه هايش كه حق خود را عيان كرده و ظهور خدا را بيان نموده در واقع ابليس را كشته است. و اينست كه مي فرمايد »منم كه ابليس را دمادم عذاب مي كنم.» اين وجود علي است كه خودبخود موجب عذاب ابليس است زيرا ابليس ذاتاً ضد ظهور خالق در مخلوق است يعني خصم عشق است يعني خصم آن گروهي است كه خداي را عاشقند و خداي هم آنها را عاشق است. اينان عليين هستند كه ابليس طبق قول خداوند در كتابش امكان دسترسي و فريبشان را ندارد «همه را فريب خواهي داد الا عاشقان خالص مرا.» قرآن-

۲۴۳- علي ع مي فرمايد در قرآن كريم و احاديث نبوي هر كجا سخن از «مؤمن» است ما هستيم. اينكه گفته شده كه دل مؤمن خانه خداست، عرش رحمن است و در ميان انگشتان خداست و هر كه مؤمني را ديدار كند خداي را ديدار كرده است و... جمله سخن از علي و عليين است و كساني كه دلشان جايگاه ولايت اوست. «ولي شما، خدا و رسول است و مؤمنان...» قرآن- و «مؤمن» از نامهاي خداست و انسان كامل مظهر ظهور همه اسماي الهي است كه در خلقت ازلي در جانش نهاده شده است (قرآن) پس انسان كامل كسي است كه ذاتش را به عرصه ظهور و فعل آورده است و ظاهر و باطن يكي شده است يعني صديق شده است و لذا علي ع را صديق اكبر گويند. پس علي همانست كه بايد باشد و اين پاسخي است به مسئله نيچه كه «چگونه انسان همان مي شود كه هست» پاسخ اينست: علي وار! «از من پيروي كنيد تا چون من شويد.» علي ع-

۲۴۴- اگر قرآن كريم شوق لقاءالله را ملاك اول و آخر دين داري و ايمان و هدايت و اخلاص مي خواند و علي هم خود و ولايتش را اين ملاك مي نامد بدين دليل است كه خود هر كسي را خواستن و دوست داشتن و پرستيدن براي وجود خود آن فرد، جز جمال محض او را مخاطب قرار نمي دهد كه مظهر ذات اوست و عصاره كل صفات اوست همانطور كه امام صادق صورت انسان را برترين حجت خدا بر كائنات و عصاره علم و حكمت الهي و ام الكتاب مي خواند. و اين مذهب اصالت عشق است. اين همان عشقي است كه انسان خودش را فداي معشوق مي كند نه اينكه او را برده و مايملك و مريد و فداي خود كند. اين فرق بين جمال پرستي و صفات پرستي است و جمال پرستي مظهر ذات پرستي است كه در علي و امامان تحقق يافته است زيرا آنان وجه الله (روي خدا) مي باشند. اينست كه عشق علي عين خداپرستي خالصانه است و لاغير. و لذا خود حضرت برپائي ولايت خود در جان شيعيانش را تنها دين خالص مي خواند.

۲۴۵- علي ع در خطبه بيان مي فرمايد كه «خداوند بمن اسم اعظمش را بخشيده كه بواسطه آن مي توانم به آني از اين سوي جهان به آن سوي آن بروم و زمين و آسمانها را طي كنم و هر تغيير و تبديلي در جهان به انجام رسانم و به اراده او هر ناممكني را ممكن نمايم.» تحت تأثير جاهلانه و كافرانه از اين معناست كه بخش عمده اي از پيروان فرقه هاي درويشي و به اصطلاح عرفان علوي دربدر از طريق فوت و فن ها و چله نشيني ها و علم جفر و ابجد و كيميا مي خواهند به اسم اعظم برسند تا بتوانند بر جهان و جهانيان سلطنت كنند و همه گنج هاي عالم را به تصرف خود آورند. اين وجهي از ولايت علي و خطبه هاي علي است كه كافران را گمراه نموده و به خسران عظيمي مي رساند همانطور كه قرآن هم كافران را گمراه مي سازد و مؤمنان را هدايت مي كند. اين سوداگران اسم اعظم جمله به ماليخوليا و جنون دچار شده و هلاك مي گردند. اين بدان معناست كه در قبال علي و ولايت علي و سخنان و معارف آن حضرت هيچكس بي نصيب نمي ماند و هر كسي در آنچه كه هست بسرعت به غايت مي رسد. يكي به خدا مي رسد و يكي هم به شيطان. يكي خليفه خدا مي شود و يكي هم خليفه شيطان. يكي ولي الله مي شود و يكي ولي شيطان. «هر كه هلاك شد بواسطه من است و هر كه نجات يافت هم بواسطه من است.» خطبه بيان-

۲۴۶- بدان كه گوهره نخستين و ذاتي عرفان حق چيزي جز عشق علي نيست و عشق علي هم چيزي جز عشق به عدل و معرفت و صبر و محبت و عزت و عفو و قاطعيت و مطلق پرستي علي نيست و عشق به خداي علي. عشق به دين علي و تقواي علي. و عشق به عشق علي بخدا و خلق. و همه اين عشق ها در يك كلام عشق به حق انسان است و كمال انسان. و نه عشق به عارف شدن و قلدر شدن و صاحب گنجهاي جهان گشتن و نه عشق به شاه شدن! و لذا كسي به علي و ولايت علي مي رسد كه عاشق معرفت و در عطش خودشناسي باشد و لذا مي فرمايد هر كه خود را شناخت ربش را شناخت.

۲۴۷- آنانكه وسوسه و سوداي علوم خُفيه و جفر و ابجد و اجنه و موكل و گنج گيري و جادو و كرامت پرستي را به اسم عرفان و ولايت علي تبليغ و اشاعه مي دهند براستي كه دجالان عرفان و ولايت علي هستند و از مصاديق مسخ كننده ولايت علي مي باشند كه خود مسخ مي شوند و اينجانب صورت مسخ شده بسياري از اينان را ديده ام.

۲۴۸- آنچه كه يك انسان را به علي مي رساند دردها و عشق هاست. درد فقدان آدميت در خويش و عشق به آدميت در علي.

۲۴۹- اينكه مي گوئيم انسان ذاتاً در خلقت ازليش، جانشين خداست به اين معناست كه انسان، مسئول و صاحب و ولي وجود خويشتن است و اين همان معناي اختيار است. و لذا آنكه اين اختيار وجودش را نمي پذيرد و انتخاب نمي كند مشمول جبر الهي و جباريت حق مي شود. اولي حيات و هستي ايماني است و دومي كافرانه.

۲۵۰- از آنجا كه انسان يك موجود جهاني است پس پذيرش مسئوليت وجود خويشتن عين پذيرش مسئوليت كل جهان است زيرا جهان هستي از نفس واحدي است و كل عالم و عالميان همچون يك موجود واحدند. و اين همان معناي خليفه بودن است و لذا خليفه خدا همان خليفه خلق خداست. و علوي شدن پذيرش اين مسئوليت و خلافت است. و علي نخستين انساني است كه به تمام و كمال اين مسئوليت و حق را پذيرفته است. پس انسان كامل همان موجود كامل و وجود كامل است و لذا انسان كامل، جهان كامل و كل جهان است. از اين منظر مي توان معنا و حق خطبه هاي مذكور را يافت. يعني علي همان انساني است كه بايد باشد و قرار بوده كه باشد. «حق آمد و چون آشكار شد آنرا نشناختند و انكارش نمودند.» بقره ۸۹-

۲۵۱- يكي از مهمترين علل انكار و كتمان ولايت علي در طول تاريخ از جانب شيعه و سني اين مسئله بوده كه اين مقام الهي علي و ولايتش محدود و منحصر بفرد خود علي و فرزندانش مي باشد زيرا اين مسئله به طور طبيعي موجب پيدايش بخل در مخاطب مي شود و مي دانيم كه بخل اساس كفر است همانطور كه قرآن كريم هم كافران را بخيل مي خواند كه قبل از هر كسي به خودشان بخل مي ورزند. و اين بخل ناشي از عدم درك رحمت مطلقه خداوند درباره بشر است كه بشر را جانشين و وارث خويش در جهان كرده است و همين رحمت مطلقه خدا از درب وجود علي به سوي بشريت سرازير گشته است و لذا علي، مردم و شيعيانش را امر به پرستش خودش نكرده است و مي فرمايد كه مرا رب نخوانيد در حاليكه مظهر كمال ربوبيت خدا بر خلق است و بلكه مي فرمايد كه من نورم را بر هر كسي كه اين حق را در من تصديق كند مي تابانم و ولايت خود را در وجودش مستقر مي سازم و او را عين خودم مي نمايم همانطور كه سلمان را نمودم.

۲۵۲- پس بدان كه انكار غير شيعيان نسبت به ولايت علي و انكار منافقانه بسياري از شيعيان نسبت به ولايتش بازتاب دو نوع بخل نسبت به علي است و احساس و باورهاي اكثر شيعيان درباره علي و امامان معصوم بيان آشكاري از تحقير و ذلت امامان است كه امامان را در آسمان فوق عرش قرار مي دهند و بر زمين بدبخت ترين انسانها معرفي مي كنند و لذا خود شيعه در تاريخ بدبخت ترين مذاهب بوده است و اين عذاب چنين نگاهي به امامان است كه گوئي امامان در اين دنيا هيچ خير و بركتي ندارند و خاصيتشان فقط براي آخرت است و لذا همواره امامان و عليين بر روي زمين تنها مانده اند و اين راز غيبت است.

۲۵۳- پس هر گاه علي و امامان معصوم وعليين به حق شناخته شدند عصر غيبت هم به سر خواهد آمد و اين مجموعه آثار رسالتي جز اين ندارد.

۲۵۴- پس اي شيعه امام را نپرست بلكه او را بشناس تا بداني كه او حق وجود توست كه آشكار شده است، يعني او خود تو هستي آنگونه كه بايد باشي ولي نيستي. و سپس او را اطاعت و حمايت كن تا چون او شوي يعني هماني شوي كه ذات و فطرتت تو را بر آن مي خواند يعني امام ظهور انسان است پس انسان را بشناس و تصديق و اطاعت كن و ياريش ده تا انسان شوي و از اينهمه بدبختي و فلاكت نجات يابي.

۲۵۵- اینکه رسول اکرم ص فرموده که «علي در باطن همه پیامبران بوده و بر من رخ نموده است» فقط شامل انبیاي الهي و محمد ص نیست بلکه شامل هر انسان حق پرست و مؤمني است که بالاخره بایستي علویت وجودش آشکار گردد و در بیرون رؤیت شود و این امامت است و ظهور انسان کامل! این همان سرّ ولایت علي است که مي فرماید منم ظاهر و باطن و اول و آخر!

۲۵۶- در اینجا معناي زایش عرفاني و خلق جدید واضح تر مي شود که همان ظهور علي ع از ذات خویشتن هر انسان مؤمني است. و اینجانب چنین حقیقت و زایش و خلقتي را در سراسر زندگیم مرحله به مرحله در خویشتن شاهد بوده ام که واقعه نزول روح و لقاي الهي به مثابه اوج این زایش و آفرینش جدید بود که البته در فرهنگ قرآني و علوي بیاني دگر دارد که بسیار کاملتر و زیباتر و توحیدي تر است که آن تجلي و ظهور است یا ذوالجلال و الاکرام!

۲۵۷- پس بدان که کل جریان سیر و سلوك عرفاني چیزي جز شناخت و وقوع ولایت علي و تجلي این ولایت در انسان سالك نیست هر آنچه که سیر از خلق به حق و سیر از حق در حق و سیر از حق به خلق و سیر از حق در خلق نامیده مي شود که در تبیین فلسفي آن اکثر این معارف و حقایق در مفاهیم مشرکانه اندیشه یوناني مسخ و منحرف و تبدیل شده است که گاه از اصل این ولایت چیزي باقي نمانده است که این دسیسه از زمان بني عباس برعلیه حکمت و ولایت امامیه آغاز شد و در تاریخ بر جاي حق نشست که با هزار فتواي ارتداد برعلیه التقاط هم درست شدني نیست مگر اینکه یکبار دگر نور این ولایت مشعشع گردد بمصداق این کلام خدا که «زمین به نور پروردگارت طلوع کند.»

۲۵۸- و عجبا که امروزه اکثر کساني را سخنگویان فلسفه تفکیك و مبارزه با التقاط مي یابیم که خود بسیار شدیدتر و عمیق تر از مردمان به اسرائیلیات و اندیشه یوناني و غرب زدگي متشرع مبتلایند و درستي و نادرستي احادیث را به ملاصدرا و بوعلي و یا حداکثر به ابن عربي محك مي زنند. یکي از اینان در تقدیس و تکریم امام سجاد مي گفت: «وقتي صحیفه سجادیه مي خوانیم گوئي فتوحات مکیه مي خوانیم و اشارات بوعلي را!؟»

۲۵۹- این بدان که برترین عرفانهاي مسیحي و یهودي و چیني و هندي هم جمعاً در قیاس با عرفان علي ع، براستي قیاس کلاغي با سیمرغ است. و انسان کامل در این عرفانها در قبال علي ع و مکتب او چه ناقص و حقیر و مفلوك است و خودپرست. بدان که عشق عرفاني و عرفان عشق جز در مکتب علي یافت نمي شود. در حالیکه عشق در سائر عرفانهاي قدیم و جدید عین خودپرستي و بولهوسي و حداکثر بهشت پرستي است.

۲۶۰- عشق و عرفان در مکتب علي سراسر مبتني بر حکمت و علم و خلقت و بدعت و کرامت و عزت و قداست و شرف و عصمت و رسالت و جهاد و ایثار است و همه صفات خداي را داراست. و انسان عارف در این مکتب، خدائي است که بر زمین بار کائنات مي کشد و خالق جهان هائي بسیار بزرگتر و برتر از کل زمین و هفت آسمان است. پس انسان برتر از خداست بگونه اي که خداوند بواسطه اش مبارك و اکبر مي شود و محبوب خدا مي گردد تا آنجا که به رسول خود مي گوید: اي محمد نسبت تو بمن مثل نسبت من است به علي! و این همان مقام و عشق و عرفاني است که بر ابلیس و پیروانش سخت ناگوار است جز بر دلهاي عاشقي که تمامیت خود را فدا و فناي معشوق نموده اند و به اجر آن به درك عقل کل نائل گشته اند که مستلزم فهم ولایت علي مي باشد.

۲۶۱- آنچه که در مردمان موجبات انکار ولایت علي مي شود اساساً سه عنصر بخل، جهل و ترس است. کافران از فرط بخل، شیعیان از فرط ترس از تهمت و علما هم از فرط حقارت عقل خود در حصار علوم نقلي و قیاسي و علیتي نسبت به ولایت علي دچار انکار مي شوند. و اما غالیه حقیقي آنگونه که ائمه اطهار وصف کرده اند کساني هستند که امام را خدا مي نامند تا از پیروي او و حرکت در مسیر درك و حصول فضایل او معاف باشند و لذا دچار اشد تباهي و فساد مي شوند و رسوا مي گردند و اینان منافقان ولایت علي هستند.

۲۶۲- یکي دیگر از علل پیدایش شك و تردید و تهمت نسبت به ولایت علي ع و ائمه اطهار ع در قلمرو معرفت دیني و عقلانیت و عدل الهي اینست که بخشي از جاهلیت عربي در لباس تشیع این فضائل و مقامات الهي امام را محصور در عربیت و محبوس در اصالت قریشي و بني هاشمي ساخته و بر علیه هر غیر عربي (عجم) بعنوان نوعي نژاد و نسل برگزیده بکار گرفته است و کمال انسان و علویت وجود آدمي را فقط مختص به این خاندان کرده است در حالیکه دهها سخن از رسول گرامي و ائمه اطهار و آیات قرآن خلاف این ادعا را ثابت مي کند و علي ع شیعیان مخلص خود را قلمرو ولایت خود اعلان کرده است و ظهور نور علیائي خود را در هر صورت و در هر زمان و مکاني مقدور دانسته است و منکران آنرا لعنت فرموده و مستوجب دوزخ خوانده است و به همین دلیل مي فرماید که من به هر صورت و در هر زمان و مکان و بر هر قوم و زباني آشکار مي شوم و هر بار نیز جدید و بدیع و بي سابقه ام.

۲۶۳- و مي دانيم که نخستين اولياي عرفاني علي ع اکثراً غير عرب بوده اند و لااقل از شبه جزيره عربستان نبوده اند همچون سلمان و ميثم و بلال و مقداد و اويس و عمار و قنبر و ابن سنان. شيعيان مخلص سائر ائمه اطهار نيز اکثراً همينگونه اند و بيشترشان ايراني مي باشند.

۲۶٤- ترديدي نيست که منشأ اصلي اين نور در تاريخ بشري آل ابراهيم و آل عمران و آل محمد و آل علي است که شجره ايمان و معرفت و هدايت و کمال بر روي زمين است و اين حقيقت را همه عالمان رباني و عارفان واصل به گونه اي اعتراف کرده اند. خود اينجانب نيز در خارج از باورهاي سنتي و وراثتي به اين حقيقت رسيده ام و امروزه که مجموعه آثارم مدون گشته که جمله به نور تجربه و معرفت و اشراق بوده است تازه به اين خطبه هاي نادره و کمياب علي ع دست يافته ام و از اين بابت خداي را شکر مي گويم که حقش را بيواسطه تاريخ و وراثت و آموزه هاي منقول ديني و مستقيماً از تجربه باطني يافته ام. و بناگاه در غايت اين راه مواجه با اين گنجينه هاي بيکران علي ع شده ام و علي ع را بار دگر از طريق کلامش، مصدق و مؤيد راهي که پيموده و معارفي که يافته ام، مي بينم. و بار دگر اعتراف مي کنم که از آغاز زندگاني تا به امروز همه نشانه هاي راه و آيات و بينات و اشراقات الهي که يافته ام سراسر از علي و بلکه خود او بوده است براستي که جز علي هدايتگري نيست. «من هشدار دهنده ام و علي هدايت کننده.» رسول اکرم ص -

۲۶۵- خود علي ع حتي ظهور جهاني مهدي را هم ظهور خودش مي نامد همانطور که امام صادق ع هم همه امامان را عليين مي نامد.

۲۶۶- از رسول اکرم ص روايت شده است که خطاب به علي ع مي فرمايد «اي علي! خداوند به تو محبت درماندگان و مستضعفين روي زمين را داده است که تو به برادري با آنها راضي شدي و آنها به امامت تو! شيعيان تو افرادي هستند که در بين مردمان حقير محسوب مي شوند ولي نزد خدا عظيم الشأن هستند و در فردوس همسايه خدايند... اگر تو و شيعيانت نبوديد دين خدا برپا نمي شد... تو و شيعيانت در قيامت بزرگ بر حوض کوثر مي ايستيد و دوستداران خود را سيراب مي کنيد... اي علي شيعيان تو کساني هستند که در رسيدن به درجات بهشت با هم رقابت مي کنند در حالي که خداوند را ملاقات مي کنند... اي علي ذکر خير تو و شيعيان تو در تورات و انجيل موجود است قبل از آنکه بدنيا آمده باشند... اي علي ذکر شيعيان تو در آسمان بيشتر از زمين است... و خداوند از آنها راضي است. زيرا که به عهدي که با خدا بسته اند وفا دارند و تو را بر خاندان خود ترجيح دادند و در مصائب تو شريك شدند و صبر کردند... اي علي خداوند شيعيان تو را از گل ما آفريده است و اسرار ما را در آنها به وديعه نهاده است و دلهاي آنها را به معرفت حق ما ملزم کرده است و آنها را در مقام ما قرار داده است... آنها چراغهاي هدايت بر روي زمين هستند.» بحار الانوار- اين کلام رسول خدا که داراي اسنادي معتبر است بکلي داعيه اهل بيت عربي رسول خدا و علي مرتضي را در احاديث جعلي که نژادپرستي بني اسرائيلي ديگري را در اسلام بنا نهاده است طرد مي کند و شاهديم که شيعيان مخلص علي را داراي مقام عليين ائمه اطهار ع قرار داده است که تنها راه جبران ختم نبوت و غيبت امام دوازدهم مي باشد. همانطور که در حديث ديگري شيعيان مخلص را عليين ناميده است که ذکرش رفت و اين در تصديق ادعاي ماست که «عليين» در قرآن را همان علي واران دورانها خوانده ايم به درجات تعالي. و اينکه اين عليين جملگي به ديدار با خداوند نائل مي آيند که يکي از تجليات جمال اعلاي پروردگار است که مقام رضا مي باشد طبق آيات ۲۱-۱۹سوره ليل- و نيز در اين سخن رسول خدا آشکارا اين شيعيان را مصداق راضية مرضيه مي يابيم که جملگي در تأئيد معارفي است که قبلاً تبيين کرده ايم و اينست که ادعا داريم که تنها دين اسلام و مکتب علي ع است که در آخرالزمان دين جهاني بشر است که اين رحمتي است بر عالميان و نعمتي بر شيعيان مخلص که جامع همه اسرار و مقامات علي ع توانند بود.

۲۶۷- با توجه به سخن رسول اکرم درباره شيعيان علي ع درمي يابيم که شيعيان حقيقي علي ع جمله علماي ربّاني و عارفان واصل و اهل لقاءالله و اشراق و اسرار الهي مي باشند. پس بهتر است که درباره ادعاي شيعه بودن خود تأمل و تجديد نظري کنيم تا براستي لايق اين ادعا گرديم.

۲۶۸- پس درمي يابيم که هر شيعه علي ع يعني آن مؤمني که خداوند دلش را آزموده است يك علي وار است که علي بر او تابيده و ولايتش را در دل و جانش برپا کرده و علم و اسرار خود را در او نهاده است و او را چراغ هدايت مردم قرار داده است. و اين همان مصداق «کرار» بودن علي در تاريخ است که بهر صورتي که بخواهد برون مي آيد و منکران اين ظهور مکررش را لعن نموده و مستوجب دوزخ کرده است.

۲۶۹- براي درك و تصديق ظهور مکرر علي ع در تاريخ علم درجات را از ياد مبر. بي ترديد ظهور تمام و کمال علي ع در جهان همان مهدي آخرالزمان است ولي قبل از اين ظهور جهاني هر يك از عليين به درجه اي از تقوا و علم و عرفان و

عدالت و كرامت و محبت رخ مي نمايند. پس اگر خود از آنان نيستي پس انكارشان مكن تا مورد لعن و غضب علي ع قرار نگيري تا از رحمت و نعمت جهاني اش برخوردار باشي. بخل به علي، بخل بخويشتن است. «بگو كه او از رگ گردن به شما نزديكتر است.» قرآن- اوئي كه از رگ گردن به آدمي نزديكتر است نه الله كه «هو» است كه خليفة الله و مظهر اسماء الله و كلمة الله در جهان و انسان است و علي ع عاليترين تجلي خداست.

۲۷۰- هر كه بگويد كه علي، خداست انسان را كه علت العلل خلقت جهان است انكار كرده است و آنكه خلقت را انكار كند خداي را انكار كرده است زيرا خداوند جز بواسطه خلقش شناخته شدني نيست. بدان!

۲۷۱- و هر كه هم علي ع را بعنوان مظهر اسماء الله و كلمة الله و وجه الله و نور الله و عين الله و يدالله انكار كند به بهانه پرستش خداي خيالي، باز هم خداي حقيقي را انكار كرده است.

۲۷۲- اي انسان نسبت به علي بخيل مباش! بدان كه آن بار امانتي را كه علي از خدايش بر تن و دل و جانش مي كشيد اگر لحظه اي بر تو نهند نابود مي شوي همانطور كه زمين و آسمانها حتّي از پيشنهاد چنين امانتي نزديك بود كه فروپاشند.

۲۷۳- علوي بودن، بار هستي كشيدن است بار مسئوليت عالم و آدميان را حمل نمودن است. و اين سرّ آدميت است.

۲۷٤- بار هستي و مسئوليت عالم وجود يعني چه؟ يعني حمل حضور و ظهور خداوند! زيرا عالم هستي جز قلمرو حضور و ظهورش نيست. و اين همان معناي خلافت است. و اين معناي عرش و كرسي است. همانطور كه علي ع مي فرمايد كه من عرش و كرسي هستم.

۲۷۵- امروزه آخرالزمان و عرصه ظهور مستمر نشانه هاي الهي است تا بدانند كه او حق است. ولي مردمان از ديدن اينهمه آيات الهي چه واكنشي نشان مي دهند؟ عموماً موجب هجو و سهويت و ابطال بسياري از باورهاي مقدس كهن مي شود زيرا «باور و شوقي به ديدار خداوند ندارند.» قرآن- زيرا امام، وجه الله است. چرا؟ زيرا «خداوند درست از جائي كه گمانش را نداشتند رخ نمود.» قرآن-

۲۷٦- اينجانب تعداد كثيري را مي شناسم كه براي ديدار با امام زمان چله نشيني كردند و هر شب دعاي عهد خواندند و در خواب امام را ديدار كردند و شناختند و دانستند كه كيست ولي انكار كردند كه: يعني فلاني است؟ و اتفاقاً عين همين روايت از رسول اكرم و علي ع نقل شده است كه چون امام ظهور كند مي گويند «اين كه فلاني است» يعني امام زمان هرگز غايب نبوده بلكه ناشناخته بوده است. و بدان كه هر فرد و گروهي را امام ويژه خودشان است. امامت يك دستگاه است متشكل از سيصد و اندي از اولياي امام زمان در دوره غيبت كه همواره بر روي زمين حضور دارند و عموماً ناشناخته اند و چون شناخته شوند موجب آزار و تهديد و چه بسا شهادت قرار مي گيرند همانگونه كه علي ع پيشگوئي كرده است و اينان شيعيان خالص و عليين دورانهايند كه گاه بصورت مصلحين و منجيان آزادي بخش جوامع بروز مي كنند كه شاهد بسياري از آنان در آخرالزمان بوده ايم. و بدان كه عصر انقلابات عصر قيامتهاي صغراي جوامع بشري است كه رهبران مصلح آنان همان منجيان و مهدي هاي آن جوامع هستند و عليين دورانهايند در درجات همچون چه گوارا، موسي صدر، ماندلا و امثالهم كه براستي از مصاديق حمل مصائب امام در دوره غيبت اويند و از جمله صالحين و شهداء و برپا دارندگان قسط بر روي زمين مي باشند.

۲۷۷- امّ المصائب جامعه اسلامي و خاصه شيعي بي معرفتي درباره امام و امام نشناسي است. اهل سنت كه پادشاهان را اولياي امر و امامان خود مي دانند و عامه شيعيان هم به نوعي دگر امام زمان خود را پادشاه مي خواهند تا آنها را هم در سلطنت خود سهيم كند وگرنه خونش را مي ريزند مثل همان واقعه اي كه در حكومت علي رخ نمود همچون ماجراي طلحه و زبير كه حدود ربع قرن براي به حكومت رسيدن علي ع صبر كردند و عاقبت آن كردند كه دانيم. پس مي بينيم كه شقاوت و حماقت دو روي سكه كفر بشرند.

۲۷۸- طبق توصيفي كه رسول اكرم ص و علي ع در خطبه هايش از شيعيان نموده اند يك شيعه حقيقي بلاكش و مصيبت جو و ملامت كش و سپر بلاي امام غايب است نه مصرف كننده شفاعت و رحمت امام. زيرا شقي ترين كافران و مفسدان هم طالب شفاعت و رحمت مي باشند و در اين هيچ فضيلت و هنري نيست. فرق مسيحيت رايج و تشيع در همين امر است هر چند كه مسيحيت حقيقي هم مطلقاً غير از اين جرياني است كه در سراسر جهان مسيحي شاهدش هستيم كه همه معاصي و مفاسد و مظالم ممكنه را تحت عنوان شفاعت مسيح بر خود حلال و بلكه واجب مي شمرند و به آن مي بالند و شيعه گري اكثر ماها هم هيچ دست كمي از آن ندارد كه مسيح سوار بر ابر و مهدي هم سوار بر اسب قرار است بيايند و ما را به

بهشت ببرند. چرا خود را اینقدر حق بجانب و مستحق بهشت مي دانیم؟ بدلیل محبت به مسیح ع و علي ع!؟ این بدان که عاشق شبیه معشوق مي شود پس اگر ما هیچ شباهتي به مسیح و مهدي نداریم پس باید بدانیم که کمترین محبتي به آنان نداریم و بیشتر مستحق آتشیم زیرا ادعائي داریم که کمترین تعهدي به آن نداریم پس غیر مسیحیان و غیر شیعیان چه بسا به رحمت الهي مستحق ترند.

۲۷۹- بدان که شیعه حقیقي و خالص آنگونه که ذکرش رفت کسي است که بار ولایت و مصائب غیبت امام را تماماً بدوش کشد. و بدان که طبق قول خود علي ع، مؤمنان علوي در آخرالزمان مقامشان در نزد خدا از پیامبران پیشین برتر است.

۲۸۰- شیعه شفاعت پرست از شجره ابن ملجم و ابن زیاد است که تا لقمه چربتري یافت امامش را مي فروشد و تا عدالت امامش را دید بر او تیغ مي کشد. بدان که این دو ملعون از شیعیان نمك پرورده سفره خاندان علي و در حکم فرزند خوانده علي بودند.

۲۸۱- بدان که برجسته ترین و محوري ترین حق امام و امامت و پیروان امام همانا عدالت است که درباره اش به تفصیل سخن گفته ایم. پس علوي بودن و عادل بودن امري پر واضح است و بدان که غیبت امام جز عداوت شیعیان با عدالت، دلیل دیگري ندارد.

۲۸۲- و امروزه نیز در این باب بسیار بیندیش که چرا تنها حکومتهائي که از حق انقلابات ملل اسلامي و مردم مظلوم فلسطین دفاع مي کنند کمونیست هایند و لاغیر. یعني کساني که در برپائي قسط و عدل تلاش مي کنند هر چند که راه و رسم حقیقي آنرا نمي دانند ولي از آن دست نمي کشند. و امروزه بهتر آن سخن مرحوم طالقاني به اثبات رسیده است که مبارزان راه عدالت را در کنار انبیاي الهي و مسلمانان و علویان حقیقي مي نامید و در آن عصر متهم به التقاط و کمونیزم شد.

۲۸۳- یقین دان که اسلام و تشیع و عرفان علوي راه و رسم سعادت و رستگاري فردي و خانوادگي نیست. این مذهب کفر است هر چند که شبانه روز نماز بخواني و ورد بگوئي و تفسیر قرآن و مثنوي کني و ابن عربي و ملاصدرا تلاوت نمایي و صدقه بدهي و خیرات نمایي و شبانه روز از شاخ گربه کابوس ببیني. خداوند هم مي فرماید کساني که از رسول (امام) پیروي نمي کنند همه عبادات و خیراتشان را برایشان تبدیل به عذاب مي کند.

۲۸٤- کسي که از مشاهده این همه ستم و تجاوز و فساد و زنداني و آواره و ایدزي و معتاد و خانواده هاي فروپاشیده و دختران خیاباني و کودکان پرورشگاهي با شکم سیر و خیال آسوده مي خوابد حیوان هم نیست. گربه اي را مي شناسم که به بچه گربه هاي دیگر هم شیر مي دهد و برایشان موش مي آورد و خودش آنها را نمي خورد و به تماشا مي ایستد تا اگر چیزي باقي ماند بخورد.

۲۸۵- رسول اکرم ص مي فرماید «شیعیان علي کساني هستند که دفاع از حق علي را بر دفاع از حقوق خاندان خود ترجیح مي دهند.» و دفاع از حق علي همان دفاع از عدالت و معرفي علي بعنوان سلطان عدالت و عرفان و محبت است. علوي کسي است که خود را فداي معارف و آرمانهاي علي ع کند. علي بعنوان حق و میزان انسان!

۲۸٦- همانطور که علي ع، خلیفه خدا در عالم ارض است یك شیعه علي ع هم بایستي خلیفه علي ع در تاریخ غیبت امام باشد. به همین دلیل است که رسول خدا در حدیث مذکور، شیعیان را همردیف خود علي قرار داده و هم مقام او.

۲۸۷- علي ع هم بار خدا را مي کشد و هم بار خلق را. هم یار خداست و هم یار خلق است. اگر نمي توانیم چون او باشیم لااقل مي توانیم او را آرزو کنیم و دوست داشته باشیم که این سرآغاز علوي بودن است. «منم آرزو کننده و آرزو شونده».

۲۸۸- هم پیامبر و هم علي هر دو شیعیان را هم مقام خودشان قرار دادند. کدام پیامبر و رهبري اینگونه اند. و نیز خداي کدام پیامبر و قدیسي مي گوید «مرا دوست بدارید تا چون من شوید». پس براستي خدائي جز خداي محمد و علي قابل پرستش نیست.

۲۸۹- «انساني بسیار انساني» این سخن نیچه عین مصداق یك انسان علوي است. علوي بودن، انسان بودن است آن انساني که بقول خود امام صادق، جمالش، جامع همه صورِ کائنات و عصاره علم و اسرار خداست که خداوند با قلم خودش آنرا نگاشته است و از سیرت خودش.

۲۹۰- كسي كه فقط كارش گريه بر امامان است كه خودش را تخليه كند تا بهتر بتواند عياشي كند و حيوانيت خود را پروار نمايد انسان علوي كه نيست بلكه انسان ضد علوي است همچون يزيد كه در مسجد شام براي حسين گريست و سپس به بزم نشست.

۲۹۱- نگاه عامه شيعيان به امامان همچون مسيحيان اينست كه آنها كشته شدند كه ما هم شفاعت شده و به بهشت برويم همين و لاغير! و اين يك نگاه بني اسرائيلي است و بيهوده نيست كه جهان مسيحي و اسلام هر دو در زير يوغ و اسارت بني اسرائيل جان مي كنند.

۲۹۲- اگر اهل كوفه پس از علي ع و حسن ع و حسين ع به بهشت رفتند ما هم مي رويم. به ياد آوريم كه كوفيان پس از واقعه كربلا، به چه عذابي عظيم مبتلا شدند. «آنانكه در اين دنيا در عذابند در آخرت عذابي بزرگتر دارند.» قرآن- حجاج ابن يوسف ثقفي پس از واقعه كربلا بلائي بر سر كوفيان آورد كه در تاريخ بشري بر سر هيچ قومي نيامده است. «آيا پنداشتيد كه كسي به بهشت وارد مي شود تا زمانيكه مجاهدين از قاعدين (عافيت طلبان) تفكيك نشده باشند.» قرآن-

۲۹۳- «مؤمنان برخي اولياي برخي ديگرند.» قرآن- از خداوند كه نخستين مؤمن است تا علي و شيعيان و دوستداران آنان جمله سلسله مراتب اين ولايت به معناي خلافت مي باشند. در اين معنا بمان!

۲۹٤- علوي بودن يعني اهل عصمت و عدالت و عرفان و عبوديت و عفو و عشق و علم و عزّت و عبرت بودن!

۲۹۵- شيعه يعني پيرو و مريد! پس شيعه علي از صفات و اخلاق علي پيروي مي كند و اين علائم را در هر كسي كه مشاهده كند از آن كس در آن اخلاق تبعيت مي كند و تحت ولايت آن درمي آيد. اينست تشيع! «مؤمنان برخي بر برخي ديگر ولايت دارند.» قرآن-

۲۹٦- پس در هر كجا و هر كسي صفتي از علي ع ديدي تابع و شيعه باش.

۲۹۷- در هر كسي كه نوري از عدالت، معرفت، محبت، عفو، عزت، عصمت، مردانگي، عياري، شرف و علويت ديدي مريد باش! اينست شيعه علي!

۲۹۸- آري! علي علي گفتن نيز داراي كرامت و نورست ولي اگر با اخلاق علوي همراه نباشد چه بسا اين نور و كرم علي تو را ديوانه ساخته و امر را بر تو مشتبه مي سازد و اين قدرت و روح برخاسته از جان و دلت تو را يك شبه به جهنم رهنمون مي كند. برخي از فرقه هاي درويشي حجتي بر اين ادعايند. به همين دليل همه كساني كه در اطراف علي ع بودند يا عارفان واصلي گرديدند و يا دجالاني شقي. دعوي علويّت داشتن نيز همينگونه است.

۲۹۹- نسبت شيعه علي به علي مثل نسبت علي به خداي علي است. همانطور كه علي مماس بر ذات خداست بقول رسول خدا، شيعه هم مماس بر ذات علي است. همانطور كه خداي علي، علي را محبوب خود نموده و مريد اراده اوست علي هم شيعه اش را محبوب و مراد خود كرده است. همانطور كه خداي علي بر علي صلوة مي كند علي هم بر شيعه اش صلوة مي كند. همانطور كه خداي علي شاهد و شهيد در علي است علي هم شاهد و شهيد در شيعه خويش است و شيعيان هم شاهد و شهيد در مسلمين هستند. همانطور كه خداوند بر علي به جمال اعلاي خود تجلي كرده است علي هم بر شيعه خود تجلي كرده است همانطور كه علي حامل عرش و كرسي خداست شيعيان هم حامل عرش وجود علي هستند و اينست معناي حمل ولايت علي و برپا داشتن اين ولايت در خويشتن!

۳۰۰- انسان علوي انسان فوق قومي و فرقه اي و مذهبي و زباني و تاريخي است زيرا علي انساني جهاني است به معناي كامل كلمه. «من زمين و آسمانم. من ماه و خورشيدم. من شب و روزم. من بهشت و دوزخم. من آدم و نوح و ابراهيم و موسي و عيسي و محمدم. من آرزو كننده و آرزو شونده ام. من زلزله و طوفان و رعد و برق هستم. من همه زبانهاي بشري و جانوري را مي دانم. من نورم...» خطبه افتخار و بيان.

۳۰۱- در قرآن كريم مي خوانيم كه خداوند كل عالم و آدم را از نفس واحده آفريده است. پس اگر كسي به حقيقت اين نفس واحده در خود ملحق شود انساني موحد و واحد گشته و در جوهره هستي جاري گرديده و انساني جهاني شده است و لذا علي مي فرمايد «به آني زمين و آسمانها را درمي نوردم و هر كجا كه بخواهم هستم.» يعني از قيد مكان و زمان آزاد شده و هويت الهي يافته است و اين واقعه جز از طريق معرفت نفس ممكن نيست و لذا معرفت نفس فراوانترين مفهومي است كه

در سخنان علي حضور دارد و سخنان قصار علي درباره معرفت نفس در كل تاريخ حكمت بشري بي سابقه است: به تحقيق هر كه خود را شناخت خدايش را شناخته است. به تحقيق هر كه خود را شناخت مشكلش حل شد. به تحقيق هر كه خود را شناخت رستگار شد. به تحقيق هر كه خود را شناخت پيروز شد. به تحقيق هر كه خود را شناخت همه چيز را شناخت. به تحقيق هر كه خود را شناخت خالص شد. به تحقيق هر كه خود را شناخت به اعظم علوم رسيد. به تحقيق هر كه خود را نشناخت هيچ چيز را نشناخت. به تحقيق هر كه خود را نشناخت نابود شد و... و در حيرتم از مردمي كه خود را نمي شناسند و مي پندارند كه خدا را مي شناسند. در حيرتم از مردمي كه در جستجوي گمشده اي هستند حال آنكه خود گمشده اند و به جستجوي خود نيستند و... .

۳۰۲- از اين سخنان قصار علي در باب معرفت نفس بوضوح درمي يابيم كه اين علمي مختص خود اوست و لذا همواره درباره اش به يقين و اطلاق سخن مي گويد و لفظ «فقد» دال بر ادعائي تحقيقي و علمي حضوري و مكاشفه اي است: من عرف نفسه فقد عرف ربه!

۳۰۳- «هر كه خود را شناخت خداي را شناخت» سخني بس حيرت آور و ادعائي شگرف و در حد يك كرامت و بينه الهي است و نيز اين سخن كه «هر كه خود را شناخت همه چيز را شناخت و هر كه خود را نشناخت هيچ چيز را نشناخت.» و خود علي ع در اين خطبه هاي نادره اش مصداق و اثبات آشكار اين ادعاست زيرا هر آنچه كه درباره خود وصف مي كند عين توصيف خداست و علم درباره عالم و آدميان از ازل تا ابد است و مصداق اين كلام خدا كه «هيچكس نمي تواند خداي را وصف كند الا عاشقان خالص خدا».

۳۰۴- اينكه معرفي علي ع از خودش عين معرفي خدا و معرفي عالم و آدميان از ازل تا ابد است معناي جهاني و الهي بودن علي ع است و نيز بيان كامل انسان بعنوان مظهر خدا و عصاره كائنات و جهان صغير است. و اينكه علي ع ظهور و شرح نفس واحده اي است كه عالم هستي از آن آفريده شده است و اينكه خداوند جهان هستي را از نور علي آفريد.

۳۰۵- خطبه هاي نادره علي ع كه در يك جمله تحت عنوان «علي نامه» در اختيار علاقه مندان قرار مي گيرد شرح و بسط و تفصيل و تأويل و تعين و تفسيري جز مجموعه آثار ما و خاصه رساله «مذهب اصالت عشق» ندارد و اين از بركت و حكمت الهي بود كه مجموعه اين خطبه ها بناگاه و يكجا در حين نگارش جلد نهم اين رساله به دست ما رسيد و لذا اين جلد را بطور ويژه به اين خطبه ها اختصاص داده ايم كه مي تواند در حكم مقدمه «علي نامه» باشد تا به درك و فهم و تصديق مفاهيم نوري اين خطبه ها ياري رساند تا انشاءالله از جمله كساني باشيم كه از امتحان الهي دل سربلند برون آئيم و از جمله مؤمنان حقيقي باشيم.

۳۰۶- علمي را كه پيامبران الهي و كاملترينشان محمد مصطفي ص از راه وحي و معراج آسماني دريافتند علي از راه معرفت نفس و استغراق و تعميق و رسوخ در خويشتن حاصل نمود و اين علم و راه جديد كه براستي بزرگترين كشف و بدعت بشري در تاريخ معنويت و معرفت است موجب ختم نبوت و برپائي قيامت است كه عاليترين محصولش لقاءالله در عالم خاك مي باشد كه ما آنرا وحي قلبي ناميده ايم و علي ع آنرا الهام مي خواند.

۳۰۷- محمد ص سوار بر براق و با راهنمائي جبرائيل به آسمان هفتم معراج نمود و خدايش را در برترين تجلي ديدار فرمود و علي سوار بر نور عشق و عرفان نفس محمد را همراهي نمود و لذا در همه جاي اين معراج با او بود كه در اين باره روايات كثيري وجود دارد كه گاه منشأ پيدايش افسانه ها در عالم تشيع بوده است.

۳۰۸- در حقيقت علي ع كوتاهترين و سريعترين راه رسيدن به خدا را كشف و فتح نمود و براي جهانيان به ارمغان آورد و آنرا صراط المستقيم ناميد و لذا مي فرمايد صراط المستقيم منم.آيا خدمتي برتر و مقدس تر و نجات بخش تر از اين به بشريت ممكن است!؟ عارفان اسلامي كساني هستند كه حق اين مكاشفه علي را يافتند و به آن ملحق شدند و لذا عارفان اسلامي پس از علي ع بزرگترين انسانهاي تاريخ بشرند كه راه علي را شرح و بسط داده و به بشريت آينده عرضه كرده و مي كنند و راه نجات را پيش روي انسان مي نهند و لذا جمله پرچم داران و بانيان قيامتهاي دورانهايند و همان شيعياني هستند كه در كنار علي ع بر حوض كوثر معرفت و عشق، تشنگان را سيراب مي كنند (رسول اكرم ص) و داراي مقام محمدي و علوي هستند.

۳۰۹- آيا براستي تا قبل از علي ع، آدمي چه مي دانست كه در باطنش جز شكمبه و روده و كبد و قلوه و مدفوع و خون چيز ديگر و راه ديگري هم وجود دارد كه به خدا مي رسد كه راه نور است كه از ظلمات مي گذرد.

۳۱۰- علي كاشف دل و جان و روح انسان است و لذا مي فرمايد من همان امر خدا و روح هستم كه در قرآن آمده است كه «از تو درباره روح سئوال مي كنند بگو كه امر خداست و علمش داده نشده است الا اندكي.» و محمد[ص] هم علي را روح خودش مي خواند كه تجسم يافته است پس علي روح كسي است كه حبيب الله است و قرآن كريم درباره اوست كه مي فرمايد «اي مؤمنان از روح خدا نااميد مباشيد». پس علي برترين نعمت خدا در نزد بشر است و لذا ميفرمايد «نعمت خدا را دائماً به ياد آوريد».

۳۱۱- علي كاشف انسان و انسانيت و باني علم روح و انسان شناسي جهاني و جهان شناسي انساني و انسان شناسي الهي و خداشناسي انساني است. و لذا به انسان عزت و عظمت و شرفي بخشيده است كه كل انبياء و علما و حكيمان تاريخ بشري جمعاً خدمتي يك هزارم او نكرده اند. و اينست كه خداوند خود را مريد علي مي خواند و خليفه اش نموده است و كل هويت و اراده و روح و علم و خلاقيت و قدرت و محبت و كبريائي اش را به علي تفويض نموده است و اين غايت عشق خدا به انسان است كه از عشق علي به خدا و خلقش مي باشد.

۳۱۲- پس علي براستي سلطان عشق و خدمت به بشريت است و بشريت اساس خلقت جهان است و حق آن است و لذا رسول خدا مي فرمايد «علي با حق است و حق با علي است و علي بهر سو رود حق هم بهمان سو رود.» و اين مريدي حق نسبت به علي است. اينست كه مي گوئيم خداوند علي را بر خودش ترجيح داده است و به رسول خاتمش مي فرمايد «نسبت تو بمن مثل نسبت من به علي است».

۳۱۳- و اين را بدان كه علي در عشق به عدالت و حقيقت الهي انسان به اين مقام رسيده است. در نفرت و نبردش برعليه استكبار و ستم و شقاوت بشري و رحمت و عطوفت و عشقش به مستضعفين و درماندگان و جانفشاني و حمايتش نسبت به اهل ايمان. پس براستي بايستي علي را به معناي كامل و حقيقي كلمه اش يك اومانيست مطلق ناميد كه باني مكتب اصالت انسان در كل كائنات است و لذا صورت بشري را برترين حجت خدا بر جهان هستي و جامع همه صور و عصاره علم خدا مي خواند و خودش هم مصداق عيني و عملي اين حقيقت است.

۳۱۴- هر مكتب و مذهب و آئيني داراي حقي است و وجهي از حقيقت را داراست. و علي جامع جميع همه حقوق موجود در همه علوم و مكاتب و مذاهب تاريخ بشر است و اين وجه ديگري از جهاني بودن اوست. و لذا نابترين حقيقت اومانيزم و كمونيزم و اگزيستانسياليزم و ليبراليزم و نيهيليزم و ناتوراليزم و... در هويت علي تجلي كرده است و لذا هر فرد و گروه و مكتبي در اندك آشنائي با علي، او را از آن خودش مي داند. و اين معناي ديگري از جهاني بودن علي است و علوي بودن ذات هر انساني.

۳۱۵- علي اگزيستانسياليست مطلق است يعني پيرو و معتقد به وجود مطلق و في نفسه است و خودش تجسم اين فلسفه است.

۳۱۶- علي يك كمونيست مطلق است كه حتي نان كار خودش را هم نمي خورد و رزقش را مستقيم از خدا مي گيرد.

۳۱۷- علي يك ليبرال مطلق است و يك دموكرات مطلق. واكنش او در قبال شوراي سقيفه و بيست و پنج سال سكوتش واضح ترين دليل اين ادعاست.

۳۱۸- علي يك نيهيليست مطلق است كه جز خداي احد و واحد هيچ معنا و ارزشي در جهان نمي شناسد و لذا دنيا را سه طلاقه كرده است.

۳۱۹- اين شعر معروف شهريار عين حقيقت است كه خداي را جز بواسطه علي نمي توان شناخت كه اين كلام رسول خدا و ادعاي خود علي هم هست كه خدا جز در وجود ما شناخته نمي شود. براستي كه آدمي در شرح هويت علي در همه حال احساس مي كند كه مشغول توصيف خداوند است. براستي كه او حجت خداست. حجت خدا يعني معرفي نامه خدا و دليل اثبات وجود خدا! يعني علي با موجوديتش، وجود خدا را به عينه اثبات كرده است. چون علي هست پس خدا هم هست و اينست معناي حجة الله و كلمة الله!

۳۲۰- عشق فقط از وجود علي است كه تعين مي يابد و علي تجسم عشق است و لذا خداوند عشق علي را ميزان هر عشقي قرار داده است و عشق غير علي را نمي پذيرد. «هر كه علي را دوست بدارد مرا دوست دارد و هر كه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است.» حديث قدسي- پس مپندار كه انسان غيرعلوي اصلاً با عشق سروكاري دارد.

۳۲۱- قبلاً مفصلاً شرح داده ايم كه عشق و عدالت دو روي سكه حقيقت انسان است كه بدون يكديگر ممكن نيستند و علي ع اسوه اين هر دو است. پس بدان كه ميزان عشق، علويت است در صفات و افعال. پس هرگز انسان غيرعلوي را عاشق مدان! و بدان كه علوي بودن به اسم نيست همانطور كه هر كس كه نامش علي شد از عليين نيست.

۳۲۲- علي ع اگر ميزان انسان است ميزان همه ارزشهاي انساني است ميزان عشق و عدل و عقل و علم و شجاعت و ايمان و تقوا و پاكي و عظمت و عزت و حقيقت و سخاوت و رحمت و شفقت و عفو و قاطعيت و قهاريت و آزادي و جبر و اختيار. علي به معناي واقعي كلمه، انساني ينيورسال (Universal) است كه در لغت بمعناي وحدت اضداد مي باشد و در فرهنگ عامه هم بمعناي جهانيت است زيرا جهان عرصه حضور اضداد است و لذا انسان جهاني طبعاً بايستي مظهر وحدت همه اضداد موجود در آن باشد. و بدان كه وحدت اضداد بمعناي جمع جبري اضداد نيست بلكه بمعناي رسيدن به ذات عالم وجود است و الحاق به نفس واحده هستي كه خداست. و علي چنين است و هر انساني كه در سمت هويت جهاني خود حركت مي كند انساني علوي است.

۳۲۳- اينجانب نيز در راه معرفت نفس زندگانيم بود كه به علي رسيدم و از همان آغاز او را در خود كشف كردم تا به ديدارش نائل آمدم و او را عين خود يافتم.

۳۲٤- هر انساني كه درد خودشناسي يعني درد آدم بودن داشته باشد بالاخره به علي مي رسد و ذاتاً علوي است و اين درد همان درد علويت وجود انسان در درك اسفل السافلين است. ولي اين راه براي كساني كه با يكي از عليين عصر خود آشنا مي شوند هزار چندان آسانتر و سريعتر مي گردد و اين نعمت وجود امام است از وجود علي واران.

۳۲٥- بدان كه درد خودشناسي كه گوهره عرفان علوي و هر عرفان حقيقي است درد «من چيستم» است نه وسوسه «من چه خواهم شد»! زيرا وسوسه «من چه خواهم شد» منشأ ابتلاي به خرافات و رمالي و نجوم و فالگيري و دجاليت است.

۳۲٦- درد «من چيستم» جداي از درد مردم و بدبختي ها و فلاكتهايشان نيست كه «مردم چيستند» و اين مسئله آدميت است كه اصولاً انسان چيست كه بدبخت ترين جانور روي زمين شده است. كه اگر چنين نباشد بايستي در اصالت اين درد ترديد كرد به همين دليل علي ع مي فرمايد «هر كه خود را شناخت مردم را هم شناخت.» زيرا انسانها همه از نفس واحدي هستند و تفاوتها فقط مربوط به شرايط بيروني است.

۳۲۷- اينست كه درد و عشق خودشناسي در ذاتش حامل عشق به عدالت اجتماعي نيز مي باشد و عشق به جهان شناسي و خداشناسي. اينست كه علي ع معرفت نفس را اعظم علوم و شاهراه هر معرفتي مي داند.

۳۲۸- پس مكتب علي ع تماماً عرفاني است و لذا بدون عرفان نه مي توان علي را شناخت و نه مكتب او را كه غايت دين و اسلام است.

۳۲۹- در حقيقت بايد گفت كه معرفت نفس غايت و كمال دين انبياي الهي است كه از ختم نبوت، خداوند با هر انساني از باطنش سخن مي گويد و غيبت امام زمان براي اينست كه هر انسان اهل ايمان و حق پرستي مجبور شود براي ارتباط با خداوند بخودش رجوع كند: «انسان بايد بنگرد كه از چه آفريده شده است... چرا در خود نظر نمي كنيد... از شماست كه بر شماست. او از رگ گردن به شما نزديكتر است... هر كجا كه باشيد او با شماست... بهر سو كه روي كنيد خداست... خداوند اهل تقوا را تعليم مي دهد و فرقان مي بخشد... خداوند درست از جائي كه گمانش را نداشتيد آمد... آنچه را كه در انتظارش بودند آمد ولي نشناختند و انكار كردند...» قرآن كريم-

۳۳۰- چرا تا قبل از علي امكان ارتباط با خدا در خويشتن وجود نداشت؟ خود علي پاسخ مي دهد «من دليل ختم نبوت هستم.» يعني اين علي بود كه راه باطن انسان را گشود و تا به ذات پيمود و به خدا ملحق شد و در ذاتش بر جاي خدا مستقر گشت و لذا نور باطن انسان شد. پس علي كاشف راه از خود تا خداست و راهبان و راهنماي آن. و نور راه و بلكه خود راه و بلكه مقصود راه. «مقربين به عليين مي رسند.» قرآن- يعني خداي را در تجلي علي ديدار مي كنند. «هر كه مرا ديد خداي را ديده است.»علي –

۳۳۱- اينست كه دين آخرالزمان مكتب علي ع و عرفان اوست و جز اين راهي بسوي خدا نيست و اين كوتاهترين و سريعترين و بلكه تنها راه رسيدن به خداست.

۳۳۲- اين روح و نور و جاذبه علي در آخرالزمان است كه كل بشريت را متوجه خويشتن خويش نموده و همه بشريت خداي را در خود مي جويند. و اينست كه دجالها هم دامها گسترده اند. ولي ميان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمين تا آسمان است. و فقط عاشقان معرفت بدام اين دجالان عرفاني نمي افتند و دجال را از امام تشخيص مي دهند.

۳۳۳- و اما بدان كه بدون معراج محمدي امكان عرفان علوي نمي بود و اين همان حقيقت بزرگي است كه در بسياري از عرفانهاي انحرافي كتمان شده و لذا اين عرفانها را به تباهي كشانيده است.

۳۳٤- علي باطن محمد بود كه در معراجش رخ نمود.

۳۳۵- علي، فدائي و فناي در عشق و رحمت محمدي بود تا آن حد كه مي گفت «من بنده اي از بندگان محمدم.» اين عشق بود كه علي را مظهر جمال اعلاي خداي محمد نمود. يعني علي از وجود محمد، آفريده شد به خلق جديد عرفاني. و علي نخستين انساني بود كه از نو آفريده شد به نور عشق. «بزودي گروهي را پديد مي آوريم كه عاشق بر خدايند و خدا هم عاشق بر آنهاست.» قرآن- اينان عليين دورانهايند كه بنده عشق محمد- علي هستند. و لذا ذكر دائم مؤمنان آخرالزمان «يا محمد يا علي» است.

۳۳٦- پس مپندار كه علي ع به پارتي بازي نژادي بود كه خليفه مطلق خدا شد. او ادا كننده حق كامل عشق بود. زيرا اداي حق عشق است كه دل را زنده مي كند و دل درب خانه حق است كه راه ذات را مي گشايد. «از رسول اطاعت كنيد تا شما را زنده كند و پاك نمايد و كتاب و حكمت آموزد و از تاريكي به روشنائي برد.» قرآن- و محمد ص رسول عشق بود و لذا اطاعت از رسول عين اطاعت از عشق است. و علي در اين اطاعت و مريدي مطلق بود كه ولي خدا و جانشين او در جهان هستي شد. و لذا تشيع جز ارادت و اطاعت محض از امام نيست و مابقي همان مذهب اهل سنت تحت لواي شيعه است.

۳۳۷- پس بدان كه علي ع ظهور ذات انسان است و ظهور مهدي آخرالزمان هم ظهور جهاني انسان است و لذا هر كه به او كافر باشد بخودش كافر است و بر عدميت وارد مي شود كه همان دوزخ است تا در تجربه نابوديش، وجود جاودانه را طلب كند و وجود جاودانه جز خدا نيست و همه صفات و مقامات علي هم صفات و مقامات جاودانگي وجود و وجود جاويد است. در اين معنا بمان!

۳۳۸- دو علي داريم كه يكي پسر ابوطالب و ديگري اسم اعظم خداست كه پيشوند بسياري از اسماي الهي در قرآن است مثل علي العظيم، علي الكبير، علي العليم و... كه اسم اعظم خدا كه ذات محمدي بود در صورت پسر ابوطالب رخ نمود. و اين بر حسب اتفاق نبود زيرا علي عاشق و مريد مطلق و فدائي تمام و كمال محمد ص بود و لذا مقيم دل محمد و باطن او شده است همانطور كه هر محبوبي چنين است. و در واقع عشق علي در دل محمد بود كه در معراج محمدي موجب ظهور ذات محمدي شد در محضر حضرت احدي! و در اين ظهور اين همان شد! يعني خدا از وجود عاشق حق رخ مي نمايد و اين قاعده در هر زمين و زماني رخ مي دهد كه عليين دورانهايند. همانطور كه مثلاً مولوي در رابطه با عشق شمس تبريزي مواجه با چنين ظهوري شد. در آخرالزمان غيبت امام، عليين كانون عشق حق هستند و هر كه با آنان عهد عشق الهي بندد و حق عشقش ادا كند قلمرو ظهور حق است و موجب انفجاري از نور حق مي شود كه به نورش خلق خدا هدايت مي گردند. «شمس الحق تبريز كه بنمود علي بود»و بنگر كه چگونه نور علي از عشق اين دو عارف امروزه جهاني را مجذوب و منور ساخته است. به مصداق اين حديث كه «دو مؤمن چون به ديدار هم روند خداي ديدار مي شود».

۳۳۹- بي مولوي شمس شناخته نمي شد و بي شمس هم مولوي آفريده نمي شد. مولوي به نور علوي شمس از نو آفريده شد به عشق. و اين دو مصداق آن كلام علي ع در خطبه اش مي باشد كه «هر زماني دو امام است يكي ناطق و ديگري صامت».

۳٤۰- حقانيت بسياري از حقايق حيرت آور و محير العقول خطبه هاي بيان و نورانيه و افتخار براي اينجانب كل سير و سلوك عرفاني و آيات و بيناتي بوده كه در طول عمرم در خواب و بيداري دريافته ام. به بياني كل زندگيم حجتي بالغه و كامله بر حقانيت مطالب اين خطبه هاست و اين خطبه ها هم متقابلاً حجتي كبير بر حقانيت راهي است كه تاكنون پيموده و معارفي است كه تاكنون نوشته ام. حمد خداي را و شكر مولاي را كه بالاخره مرا به حق اليقين زندگيم رسانيدند. و نيز دانستم آن نوراليقيني كه در مواقع اضطرار و بحرانهاي معنوي و دنيوي به سراغم مي آمد نيز نوري از علي بود چون خود او مي فرمايد كه «من نور يقينم». در واقع اين خطبه ها به نوعي شناسنامه باطني و عرفاني خود من محسوب مي شوند همانطور كه رسول اكرم فرمود كه شيعيان علي در مقام علي هستند. من با زندگانيم به حقانيت قرآن و احاديث نبوي و خطبه

هاي علي رسيده ام و اسرارشان را يافته ام. و اين بدان معناست كه عشق معرفت آدمي را به راه واحدي مي كشاند كه راه انبياء و اولياي الهي و در كمالش نور محمد و علي است.

۳٤۱- در كتاب «سرگذشت عليين» در وصف احوال و مقامات انبياء و اولياي الهي درست خود را بر جاي هر يك از آنها مي يافتم و از زبان خودشان، سيره شان را نقل مي كردم. آن موقع ها آنچنان كه بايد درباره حقيقت اين واقعه حيرت آور يقين كافي نداشتم و اينك با اين خطبه هاي علي ع به كنه آن وقايع راه يافته و به يقيني برتر رسيده ام كه آن تناسخ نبود بلكه خلافت و معيّت و محبت و تجلّي بود همچون واقعه اي كه در جواني ام در رابطه با دكتر شريعتي بر من رخ نمود و تا سالها دكتر را در تن و جان خود مي يافتم و حتي صورتم شبيه او شده بود. براستي كه عاشق شبيه معشوق مي شود در صورت و سيرت. اين اثبات كننده حقيقت نفس واحده است كه همه كساني كه به اين قلمرو توحيد ذات راه مي يابند با همه بي تائي، شباهتي غير قابل وصف دارند. همانطور كه خداوند بي همتاست ولي در جهان مثل اعلا دارد و اين مثل اعلاي پروردگار عليين هستند كه بقول رسول خدا مصداق سوره توحيد مي باشند. خدا خودش مي گويد كه مرا دوست بداريد تا شبيه من شويد. حديث قدسي-

۳٤۲- ما مسلمانان و خاصه شيعيان يك بار براي هميشه بايستي تكليفمان را با احاديث قدسي و معراج و خطبه هاي علي ع يكسره كنيم آيا اينها را قبول داريم يا نه. اين سكوت و مواضع يك بام و دو هوا جز نفاق و شقاق حاصلي نداشته است. ديگر بس است دوران تقيه بسر آمده است همه نشانه هاي ظهور عيان شده است. بيائيم تكليف مسلماني و شيعه گري خود را با خودمان روشن كنيم.

۳٤۳- بسيار جاي تأسف است كه در اين غوغاي تهاجم و قتال فرهنگي كه مسلمين و شيعيان از الفباي ديني خود بيگانه و بيزار شده و دسته دسته روي به وهابيت و مسيحيت و بهائيت و درويشي گري و عرفانهاي هندي و انگليسي مي كنند هنوز هم خطبه هاي علي قاچاق هستند گوئي كه هنوز دوران بني اميه و بني عباس در جهان اسلام بسر نيامده است لعنت خدا بر آنان كه فلسفه هاي يوناني و هندي را به عربي ترجمه كردند و حكمت امامان را قاچاق ساختند كه هنوز هم ادامه دارد زيرا شاهديم كه انواع عرفانهاي دجالي به وفور در بازار يافت مي شود ولي خطبه هاي علي ع را بايستي در سايت هاي بي نام و نشان و قاچاقي جستجو كنيم. با كمال تأسف شاهديم كه حتي گاه طلبه هاي علوم ديني ما چون طالب عرفان مي شوند به آثار كريشنا مورتي و اوشو و كاستاندا و امثالهم رجوع مي كنند نه خطبه هاي علي. زيرا اتهام غاليه گري از كمونيزم هم نابخشودني تر است. يعني هر كه علي و امامان را خليفه خدا بداند و صفات الهي را به آنها نسبت دهد غاليه و مرتد است. در حاليكه خود علي در خطبه اش مي فرمايد هر كه اين معارف را انكار كند و يا درباره شان ترديد كند و آنها را پنهان دارد مرتد است. آيا براستي ميزان ارتداد در نزد علماي ديني ما چيست؟ اين ميزان را امام تعيين مي كند يا خلفاي بني عباس؟ گوئي كه هنوز هم ميزان دين ما را بني عباس تعيين مي كنند. آيا ما شيعه علوي هستيم يا شيعه اموي و عباسي و صفوي. امام ما علي است يا مأمون و معاويه و شاه عباس! با اين باوري كه داريم آيا با امام زمان چه معامله اي خواهيم كرد؟ آيا او را هم غاليه نخواهيم خواند و فتواي ارتدادش را صادر نخواهيم كرد؟

۳٤٤- مرحوم علامه مجلسي اكثر خطبه هاي نادره علي ع را در بحارالانوار آورده است. چطور است كه بسياري از احاديث جعلي را كه آبروي اسلام و امامت را برده مسكوت گذاشته ولي اين خطبه ها را كه طوفاني از عقل ناب و عرفان حق است مشكوك و ضعيف و جعلي اعلان مي كنند. التماس و گريه و زاري امامان به درگاه خلفاي بني عباس را جعلي نمي دانند ولي خطبه افتخار و بيان كه هزاران حجت قرآني و عقلي و عرفاني در حقانيت آن موج مي زند را جعلي مي خوانند.

۳٤۵- براستي از چه مي ترسيم. خدا را شكر كه در جمهوري اسلامي و مملكت امام زمان زندگي مي كنيم نه در عربستان سعودي. از اين مي ترسيم كه وهابيون ما را مشرك بخوانند؟ مگر نمي خوانند! مگر عداوتي هم بوده كه با ما نكرده باشند با پول همين ها بود كه هشت سال ما را بمباران كردند و ملت ايران را به عزا نشاندند.

۳٤٦- بسيار جاي تأسف است كه علما و اساتيد ديني ما در رسانه ملي با افتخار از فلاسفه غربي نقل قول مي كنند ولي شهامت نقل يك جمله از حديث قدسي را ندارند تا چه رسد به خطبه افتخار و بيان.

۳٤۷- زيرا مغز عرفان اهل بيت همين خطبه هاي نادره علي ع است كه حقانيتش در هزاران موارد در عصر ما اثبات شده است و اكثر پيش بيني هاي امام در آخرالزمان بوقوع پيوسته است و همين امر دليل كافي بر حقانيت كل اين خطبه هاست كه صدايش گوش كر جهانيان را شنوا مي كند و انقلابي عظيم در اذهان عمومي جهان پديد مي آورد و اگر به لحاظ منافع ملي و امنيت نظام هم كه باشد خيري كبير در بردارد كه تهاجم فرهنگي غرب و عرب را بر عليه ما در هم مي شكند. بايستي با

ذوالفقار علي به جنگ با اين تهاجم فرهنگي رفت و شمشيري برنده تر از اين خطبه ها نيست در عصري که هر دجال و شياد و مفسدي کوس اناالحق مي زند.

۳۴۸- بخدا که اين خطبه ها زمينه هزاران دکترين علمي و هنري و فلسفي و فرهنگي و ديني و عرفاني و اقتصادي و سياسي خواهد بود و گنج بيکراني که مهد توليد علم اسلامي است و مي تواند علوم انساني ما را از مهلکه برهاند و ما را از اسارت علوم انساني الحادي غرب نجات بخشد.

۳۴۹- بخدا سوگند که بدون خطبه هائي از علي که منسوب به غلّات شيعه شده اند امکان تفسير و تأويل و تعين قرآن در جهان مدرن نيست و بلکه اصلاً امکان درك جهاني اسلام و قرآن نيست و مهمتر از همه امکان درك حق امامت بعنوان تنها راه هدايت و نجات آخرالزمان نيست. اين خطبه هاي به اصطلاح مشکوك همانطور که علي ع در خطبه بيان مي فرمايد عين وصيت رسول خدا به علي است که در آخرين ايام عمرشان خطاب به امت بيان کنند و به همين دليل اين آخرين خطبه به «بيان» موسوم شده است که بيان اسرار و حقايق امامت است به مثابه تنها اتصال معنوي و عرفاني و اعتقادي شيعيان به سرچشمه امامت و وصايت که از شخص رسول ص به ارث برده است و گنجينه عرفان خاتم النبيين ص است.

۳۵۰- ميزان دين و ايمان و معنويت و معرفت و آدميت همان ميزان مسئوليت پذيري و ولايت انسان در جهان و در ميان آدميان است. در اسلام هدايت و رشدي جز اين نيست يعني رستگاري و هدايت و معنويت فردي و شخصي امري مهمل و عين ضلالت و شيطنت و فريب است. و علي بعنوان ميزان ايمان و انسان در رأس قله ولايت و مسئوليت نسبت به کل عالم و آدميان قرار دارد و خطبه هاي او اين امر را به وضوح اثبات مي کند که مسئول کل خلقت جهان هستي است و در اين مسئوليت کبير به خدايش پاسخگوست.

۳۵۱- و انسان مؤمن و عارف به ميزان رسوخش در فطرت و نفس واحده اش و به ميزان استقرارش در ذات خويشتن است که ولايت الهي و بار هستي را بر دوش مي کشد و وجود را حمل مي کند که همان امانت الهي است زيرا وجود امر واحدي است و هر که بار وجود خويش را پذيرا شد و حمل نمود خود بخود کل بار هستي دو عالم را حمل مي کند و اين همان حمل عرش خداست. و علي بزرگترين حامل عرش و کرسي پروردگارست که عرش و کرسي عالم وجود است. و اينست معناي علي العظيم و علي الکبير!

۳۵۲- ولي انساني که از خويشتن غافل و جاهل و بيگانه است حتي موجوديت مادي خودش را هم حمل نمي کند و در تسخير اجنه و شياطين است که آنرا حمل مي کنند. و اين معناي انسان کافر است.

۳۵۳- پس پذيرش ولايت علي در خويشتن عين پذيرش خلافت علي است همانطور که علي هم خليفه خداست. اين همان ياري بين خدا و امام از يکسوست و ياري بين مؤمنان و امام از سوئي دگرست. و اينست پيام همه امامان که: «آيا کسي هست که مرا ياري دهد!» و اين پيام خداوند که «هر که خداي را ياري دهد خداوند هم ياريش نمايد.» اين ياري در پذيرش مسئوليت عالم وجود است که در محور و اساس آن مسئوليت بشريت است و چون عالم هستي بر حق خلافت انسان و خدا آفريده شده است پس کل عالم هستي را هم در برمي گيرد. پس اين ياري همان خلافت و ولايت است. و اگر گفته شده که ولايت در رأس و محور دين قرار دارد به اين معناست زيرا کل دين و دين داري هم براي رسيدن انسان به خلافت است يعني پذيرش مسئوليت عالم وجود. و اين نه از نياز خدا به انسان که از عشق خدا به انسان است زيرا خداوند عالم و آدميان را به تنهايي و به نظري آفريده است.

۳۵۴- پس حق و ارزش آدمي جز در ميزان مسئوليت پذيري او در جهان نيست. اين همان معناي ولايت است که علي اسوه کامل آن مي باشد و لذا او را ولي الله گوئيم يعني يار و ياور خدا! و شيعه علي هم کسي است که ولي امامش باشد. «مؤمنان اولياي يکديگرند.» قرآن- و بدان که شيعيان خالص علي نيز تحت تعليم او قرار مي گيرند يعني آنانکه از خود براي برپائي ولايت او گذشته اند که مصداق متقين هستند و او مولاي متقين است. «خداوند متقين را تعليم مي دهد.» قرآن. پس معارف ما در اين آثار نه وحي است و نه نبوت. بلکه تعليم الهي علي است در قلوب مخلصين ولايت او و متقين عشق او. «متقين علم کلمه علي را فرا مي گيرند.» رسول اکرم ص-

۳۵۵- اينکه علي ع مي فرمايد «ما بار گناهان شيعيان خود را بر دوش مي کشيم و شيعيان هم در مصائب ما شريك هستند» منظور از شراکت در مصائب امام، گريه و ناله درباره مظلوميت آنان نيست بلکه حمل بار ولايت آنها در زمين و زمان خويش است در مسير برپائي نور ولايت آنها در خويش و احياي دين خالص که اين دو روي سکه امامت است و امري واحد مي باشد همانطور که علي ع در خطبه نورانيه مي فرمايد. و مجموعه آثار ما مصداق علم کلمه علي ع است.

۳۵۶- در جريان حمل اين ولايت است كه يك شيعه حقيقي نيز همچون امامش عمري را با تيغي در چشم و استخواني در گلو و ماري در آستين و آتشي در دل سپري مي كند و بر آن صبور است. همانطور كه خود آن حضرت «صبر» را در جاي جاي قرآن كريم همان صبر بر حق امام مي داند زيرا خود امام اسوه صبر بر بلاياي الهي است. زيرا هر كه بر خدايش بلي گفت مصدر بلا مي شود. كه اين بلايا فقط هم امتحانات نيستند بلكه اصلش حمل بار ولايت و دين خالص است و خلافت ائمه و خلق!

۳۵۷- اصل معناي ولايت امام و عليين و شيعيان حقيقي در جامعه همين حمل بار مسئوليت وجودي خلق است كه امري اساساً باطني و روحي مي باشد كه اگر اين حقيقت درك نشود از امامت جز حكومت باقي نمي ماند همانطور كه در نزد اهل سنت عموماً چنين است و نيز در نزد بسياري از شيعيان و حتي علماي شيعه. كه اين ولايت فقط در حكومت جهاني امام زمان به عرصه ظهور مي رسد و مشهود و محسوس مي گردد وگرنه در دوره غيبت هم اين ولايت حاكم است منتهي از وجه رحماني و روحاني!

۳۵۸- متأسفانه ماهيت و احساس اكثر ما شيعيان نسبت به امامان مصداق «من آنم كه رستم بود پهلوان» است بي آن كه كمترين تلاش و رغبتي در مشاركت با اين پهلواني داشته باشيم. و عموماً فقط مصرف كننده ايم و باري از ولايت آنان را در خود نه داريم و نه مي خواهيم داشته باشيم افسوس!

۳۵۹- اين بدان كه پيدايش و ظهور سيصد و اندي شيعه مخلص كه شرط ظهور امام زمان است بدان معنا مي باشد كه اين شيعيان بايستي عرش وجود امام را برپا دارند و حمل كنند و هر گاه اين تعداد شيعه مخلص بر روي زمين پديد آمد امكان ظهور هم پديد آمده است. همانطور كه علي برپا دارنده و حامل تمام و كمال عرش خدا است و بدينوسيله است كه شيعيان خالص يعني عارفان واصل در طول تاريخ توانسته اند جمال اعلاي پروردگار را ديدار كنند. اين علي است كه عرش حق را به زمين آورده است و شيعيانش را امر مي كند كه خداي ناديده را پرستش نكنند. و اين همان معناي برپا داشتن قيامت است و سرّ ختم نبوت و حقيقت آخرالزمان و عظمت مكتب علي و مذهب شيعه علوي! و بدان كه مجموع آثار ما چيزي جز امر به معروف و نهي از منكر نبوده است همانطور كه علي ع امر به معروف را امر به ولايتش و نهي از منكر را نهي از منكران ولايتش خوانده است. و مجموعه آثار ما ولايت نامه علي است.

۳۶۰- پس بدان كه شيعيان خالص علي كه ولايتش را برپا داشته اند همانا عارفان واصل در تاريخ اسلام هستند و اينانند عليين و محل حضور و ظهور نور ولايت علي ع در دوره غيبت! «غايب ما هرگز پنهان نيست.» علي ع- خطبه نورانيه-

۳۶۱- مجموعه خطبه هاي نادره علي ع كه در حقيقت مغز ولايت علي و امامت عليين و كمال نعمت خدا بر بشر و راز خاتميت و غيبت آخرالزمان است به همراه خطبه غدير از رسول اكرم ص تحت عنوان «علي نامه» به مثابه حسن ختام مجموعه مبارك «مذهب اصالت عشق» و ضميمه آن محسوب مي شود كه مصدّق يكديگرند. اين نه دفتر همايون كه به قلم عشق حق علي نازل شده است به مثابه نه جرعه از جام بلاي عشق است كه بايستي پياپي نوشيده شود. مفتخر و شاكريم كه جرعه نهم اين جام به ولايت عشق علي ع و ائمه هدي و عليين علي اعلا رسيد.

۳۶۲- «خداوند نور آسمانها و عالم ماده است و مثال نورش همچون چراغداني است كه در آن چراغي است و چراغ در شيشه اي قرار دارد كه چون ستاره درخشاني است كه اين چراغ از درخت مبارك زيتون كه نه شرقي و نه غربي است افروخته مي شود كه روغنش هر آن بخودي خود بي آنكه آتشي به آن برسد روشن مي شود كه نوري بر نور است (نور علي نور) و خداوند بواسطه اين نور هر كه را خواهد هدايت كند...» نور۳۵-
و اين «نورعلي نور» وجود امام است (عليين) كه تجلي نور خداست كه نور ازلي است كه همان وجود مطلق عمائي و عدمي بود. و خداوند جهان هستي را بواسطه تجلي نور ازلي خود آفريد كه اين تجلي همان نوري است برخاسته از آن نور ازل كه همان علي است: علي العظيم، علي الكبير، علي العليم، علي الحكيم، علي الحليم، علي العزيز و... كه اسم اعظم خداست و خداوند با اين اسمش متجلي و خلاق گشت و كن فيكون نمود. كه اين اسم و نور علي نورش در آدم صورت يافت و در علي ابن ابيطالب از عرش اعلي العليين به درك اسفل السافلين فرود آمد. پس علي ابن ابيطالب، آن نور مطلق ازل را از عرش اعلي بر فرش اسفل آورد و بدينسان قيامت در عالم ماده (درك اسفل) برپا گشت كه نقطه آغازينش از پست ترين اقوام بشري يعني اعراب شروع شد. اين همان نزول حق از آسمان هفتم بر زمين بود. «و چون آنچه را كه مي شناختند آمد انكار نمودند بدين بهانه كه چرا خداوند فضل خود را به هر يك از بندگانش كه بخواهد اعطا مي كند...» بقره۹۰-۸۹

٣٦٣- امام علي ع در خطبه نورانيه خطاب به دو تن از مخلص ترين يارانش يعني سلمان و ابوذر، حقيقت امامت خود را به ساده ترين و نوراني ترين بياني آشكار فرموده است و اين خطبه را همان امتحاني خوانده كه خداوند بواسطه اش قلوب مؤمنان را مي آزمايد كه كداميك لايق درك و دريافت ولايت او هستند كه هر كس درباره اش ترديد نمايد از قلمرو ولايت او و بلكه ايمان خارج شده و كافر و خصم مي گردد. پس معارف اين خطبه به مثابه ميزان كفر و ايمان و هدايت و ضلالت و شيعه و غيرشيعه مي باشد بميزان درك و حمل قلبي حقايق آن. پس اهميت حياتي و سرنوشت ساز اين خطبه پرواضح ميباشد. از همين رو از نور ولايت امام همت مي طلبيم تا بتوانيم معارف اين خطبه را به زبان امروز بشر مدرن تبيين كنيم و وظيفه علوي خود را در حق اين نور علي نور ادا نمائيم زيرا جز بواسطه آن نجات و هدايتي ممكن نيست. اين خطبه بي كمترين غلوي عين بيانيه تشيع به زبان خود بنيانگزارش مي باشد.

٣٦٤- معرفت امام به نورانيت يا شناخت نوري امام، اساس اين خطبه است و اصلاً سلمان و ابوذر به نقل كلامي از پيامبر اكرم ص درباره اهميت چنين شناختي از وجود امام به نزد امام مي روند تا از خود امام درباره اين معنا سؤال كنند كه امام از همان آغاز خطبه اش مي فرمايد كه: «معرفت امام به نورانيت» بر هر مرد و زن مؤمن واجب است و بدون چنين نوعي از معرفت، سينه انسان براي اسلام گشايش نمي يابد و اسلام وارد دل نمي شود و لذا ايماني حاصل نمي گردد.

٣٦٥- شناخت نوري امام به زبان ساده همان درك هيكل نوري امام است كه در حكمت اشراق سهروردي تبيين شده است كه در حقيقت بايد اين شيخ را شهيد اين حكمت خواند و باني معرفت نوري امام در جهان اسلام ناميد هر چند كه اين حكمت را آنچنان كه بايد به منطق امامان تبيين نكرده و فلسفه زده است كه با اين حال از عظمت و قداست اثرش نمي كاهد و براستي سهروردي يك امام شناس طراز اول جهان اسلام است و بدين لحاظ مقامش از ابن عربي برتر مي باشد.

٣٦٦- امروزه در فيزيك مدرن محقق شده است كه نور عنصر ذاتي و نخستين جهان ماده است يعني كل عالم و عالميان داراي هيكل نوري هستند ولي بر اين نورانيت خود علم و عرفان و احاطه ندارند ولي امام، نوري است كه بر نورانيت خود شهادت دارد و اين معناي لغوي نور علي نور است كه حاصل خودشناسي مي باشد.

٣٦٧- پس بدان كه معرفت بر نورانيت امام جز بواسطه معرفت نفس ممكن نيست. يعني جز عارف امكان چنين شناختي را ندارد. پس آن شيعياني كه خداوند دلشان را به ايمان محك مي زند و در اين آزمون سربلند بيرون مي آيند و علوي مي شوند جز عارفان نيستند كه اماميه هستند. همانطور كه خود امام، عارف كامل و مطلق است بقول خودشان كه: ما اصحاب اعرافيم!

٣٦٨- «چرا در خود نظر نمي كنيد كه در شماست.» قرآن- و امام كسي است كه مخاطب مستقيم اين كلام خداست كه به امر خدا به تمام و كمال لبيك گفته است و اين رويكرد به خود و نظر به خويشتن است كه هيكلش را نوري كرده است اينست فرق امام از سائر مردمان و سائر موجودات! زيرا همه موجودات عالم از نورند ولي طبع و خواص و ماهيت خلاق نوري ندارند ولي امام با نظر به خويشتن خويش به نور ازل وجودش رجعت مي كند و به اين ازليت ملحق مي گردد و لذا مي فرمايد: من ازليت هستم! يعني امام نخستين كسي است كه به تمام و كمال رجعت به نور ازليت وجودش نموده است و با آن نور يكي شده است و بر جايش نشسته است و اين يعني خلافت. و لذا خودش را نور رجعت مي خواند.

٣٦٩- هر كه بر نور نظر كند نور مي شود و تا خداوند بر آدمي نظر نكند آدمي هم بسويش نظر نمي كند و لذا مي فرمايد: بگوئيد كه پروردگارا بر ما نظر فرما! پس عرفان حاصل اين نظر خدا بر مؤمن است و علي هم عين الله است پس خداوند با چشم علي بر كسي نظر مي كند.

٣٧٠- و لذا رسول خدا در دعايش مي فرمايد «خدايا مرا نور گردان» يعني امام كن! خود خداوند هم در كتابش اين دعا را به مؤمنان تلقين مي فرمايد كه: ما را امام متقين ساز!

٣٧١- پس بدان كه اهل معرفت نفس يعني انسان عارف و نوري كه در حال نور شدن است و روي به نور ذات خويش دارد مد نظر علي ع و خداي علي ع قرار دارد. يعني اين علي يا خداي علي است كه از ذات سالك بر او نظر مي كند و اين نظر موجب خلقت نوري مي شود در مسير رجعت الي الله!

٣٧٢- همانطور كه خداوند كل عالم و عالميان را به نظري آفريد و اين خلقت دوباره عرفاني كه خلقت عاشقانه است موجب پيدايش هيكل نوري در عليين است. «بزودي گروهي را پديد مي آوريم كه عاشق بر خدا و خدا عاشق بر آنهاست.» قرآن-

۳۷۳- محمد ص نخستين انساني بود كه در خلق جديد، نور شد و بواسطه اين هيكل نوري بود كه معراج فرمود. و علي ع نخستين انساني بود كه در رجعت و عروج باطني اش نور شد به نور محمدي و در عشق و اطاعت محض از محمد ص. و لذا علي ع خود را باني و سلطان رجعت مي خواند در خطبه اش.

۳۷٤- رسول خدا در دعايي مي فرمايد كه: «پروردگارا چشم و گوش و عقل و دل و همه اعضاي مرا نور كن.» و اين عاليترين دعائي است كه رسول خدا به امتش تلقين كرده است. و علي ع هم نخستين فرد از امت اوست كه نور شده است.

۳۷۵- همه مفاهيم و مقامات و قدرتهاي الهي علي ع در خطبه هايش جز در درك و تصديق نوري بودن وجود مباركش قابل درك و تصديق نيست. پس معرفت نوري بودن علي ع و اصولاً نوري شدن انسان عارف، اساس درك و تصديق خطبه هاي نادره علي و لذا تنها راه پذيرش ولايت علي ع به عنوان تنها راه ابقا و اكمال ايمان و هدايت است. زيرا امام از معرفت به نورانيت امام سخن گفته است و نه پذيرش جاهلانه و مقلدانه اين ادعا. پس انسان غير عارف نمي تواند در جرگه مؤمناني باشد كه خداوند دلشان را آزموده و مقبول حق واقع شده باشند و براستي شيعه علي ع تلقي شوند و از عليين گردند و در وادي علويت قرار گيرند كه وادي هدايت آخرالزمان است.

۳۷٦- همانطور كه علي ع، نور باطن محمد ص است نور باطن هر انسان شيعه خالصي هم علي است و لذا هر كه نظر به ذات خويشتن كند به نور علي عارف شده و به امامت ذات مي رسد. و لذا امام سجاد مي فرمايد كه خودشناسي و امام شناسي امري واحد است و انسان تا خود را نشناسد امامش را نمي شناسد و تا امامش را نشناسد خدا را نمي شناسد.

۳۷۷- رابطه مستقيم خودشناسي و امام شناسي و خداشناسي در احاديث نبوي و اماميه بسيار مورد تأكيد قرار گرفته است كه از اين احاديث در آثارمان مكرراً سخن گفته ايم كه شاهراه معرفت نوري مي باشد و سراسر حكمت عرفان نفس است.

۳۷۸- و بدان كه رويكرد به نور علي در عرفان نفس تحت الشعاع تربيت و اطاعت محض از عليين دورانها ممكن است و نه در وادي القاعات نفساني و بازي با معارف نظري محض و رياضت هاي من درآوردي.

۳۷۹- همانطور كه خود امام مي فرمايد يك شيعه بميزاني كه بار مصائب ائمه را به دوش مي كشد و مجاهد راه عدالت و معرفت است و زندگيش را وقف احياي دين خالص مي كند در اين ولايت قرار دارد و حامل نور آن است و انسان علوي است. يعني انسان عافيت طلب و بولهوس و نژادپرست را به اين وادي راه نيست حتي اگر حافظ قرآن و تأويلات امامان باشد و مجموعه عرفان اسلامي را بداند و هجي كند.

۳۸۰- آدمي روي به هر چه كند و هر چه را شبانه روز مطالبه نمايد همانست. انسان شكم پرست و عورت پرست و زن باز و بچه باز و مردم پرست و آبروپرست و عافيت پرست اگر علامه عرفان هم باشد فقط حيواني مدعي است كه اين معارف جز شيطنت ببار نمي آورد و حاصلش بخل و عداوت و انكار با امامان و عرفا است. و از اين نوع به اصطلاح عارفان در عصر ما فراوان هستند.

۳۸۱- در قلمرو عرفان اسلامي- قرآني- علوي، عارف غير مجاهد نداريم چرا كه همه مكاشفات و بينات عرفاني حاصل حيات بهشتي عارف است و خداوند در كتابش مي فرمايد كه: «آيا پنداشتيد كه بر بهشت من وارد مي شويد قبل از آنكه شما را آزموده باشم و مجاهدين از عافيت طلبان معلوم شده باشند». اين همان بهشتي است كه متقين جهت فراگرفتن علم كلمه علي بر آن وارد مي شوند بقول رسول اكرم ص- يعني بهشت، دانشگاه عرفان و علم و ولايت علي ع است و نه قلمرو عافيت طلبان.

۳۸۲- خداوند در كتابش مي فرمايد كه دين خالص با صدق و عدل است كه برپا مي شود. و علي ع هم در خطبه اش مي فرمايد كه ميزان اين صدق و عدل مائيم و دين خالص به ما بر پا مي شود. پس انسان علوي و اهل معرفت نوري امام يعني اهل عرفان هم بر اساس صداقت و عدالت زيست مي كند و چنين حياتي در آخرالزمان كه دوران سلطه جهاني استكبار و ستم و دروغ است ملازم جهادي بي امان مي باشد زيرا راه از خود تا خدا در وادي معرفت نفس چيزي جز مراتب صدق و عدل نيست. زيرا انسان عادل انساني است كه به جايگاه ذاتي خود رسيده و بر جاي خود قرار گرفته است و اين راه به لحاظ روش سراسر صدق است و نبرد با ظلمات و فريبها و تجاوزات نو به نو در درون و برون. نبرد با دروغ و ستم موجود در آفاق و انفس، نبرد با شياطين دروني و طاغوتهاي بروني، جهاد افضل و جهاد اكبر!

۳۸۳- پس بدانكه عرفان بهشت پرست و عافيت پرست و به اصطلاح عشق و حال پرست، عرفان دجالي و شيطاني است. همچنين عرفان شفاعت پرست و پرستشگر سلامت و رياست معنوي و جستجوگر آرامش و تسكين حيواني كه در دنياپرستي فني و صنعتي ناكام شده است و اينك در ماوراي طبيعت به جستجوي عافيت و عيش است و در هنر به اصطلاح ديني-عرفاني- روحاني به جستجوي زيباسازي جهنم است تا بشر از دوزخ صنعت مأيوس نشود. اين عرفان و هنر را بايستي آخرين كيد ابليس براي نگاهداري مردم در جهنم دانست و زقوم معنوي است و تسكيني براي تحمل دوزخ مي باشد تا بشر به فكر خروج از آن نباشد.

۳۸٤- همانطور كه علي ع مي فرمايد كه آدمي تا چهار موت را در زندگي تجربه و حاصل نكرده باشد دينش خالص نشده است يعني لايق ولايت علي نگشته است كه آن گذشتن از جان و نان و نام و محبوبيت مردمان است نه در عالم خيال كه در وادي حيات روزمره پاي بر همه انواع عافيت هاي نفساني گذاشتن است و امنيت جاني و مالي و عاطفي و حيثيتي را دمادم به قمار عشق حق سپردن. كه همه انواع اين معامله با خدا در قرآن كريم مذكور است تا آنجا كه خداوند به داعيان ايمانش امر به خودكشي مي كند «اگر خداوند به مؤمنانش امر به خودكشي كند اندكي اطاعت مي كنند.» قرآن- و اين نيز بخشي از آن امتحان دل جهت استحقاق ولايت علي ع است كه ولايت خدا در عالم ارض مي باشد. همچون واقعه كربلا كه مصداق آشكار خودكشي است. وقتي انسان در اجراي امر الهي جانش را جداً در خطر مي يابد و با اينحال از آن امر سر باز نمي زند گوئي به سوي خودكشي مي رود. پس بايستي حب جان و نان و عافيت و سلامت و امنيت و آبرو و محبوبيت در نزد خاندان و ياران از دل برود تا دل مستحق دريافت نور علي گردد و اينست معناي انسان علوي و شيعي كه بقول رسول اكرم ص، مقامشان هم شأن محمد و علي است (كتاب امالي و الواحده) و نيز مي فرمايد كه هر كه از ما پيروي كند از ما مي شود. و اينست معناي آل محمد! هر كه به حقيقت محمدي رسيد آل محمد است و حقيقت محمدي جز وجود علي نيست و لذا مي فرمايد «زين پس فقط رهروان معرفت نفس به حقايق دين من نائل مي شوند.» يعني عارفان! و لذا همه عارفان واصل خود را علي مي خوانند و اين حق است كه خود علي ع در خطبه بيان بر آن تصريح دارد و منكران آنرا مرتد مي خواند و مي فرمايد كه در هر زمان و زمين و بهر صورت كه بخواهيم رخ مي نمائيم و هر بار جلوه تازه اي داريم و هرگز تكرار نمي شويم الا به حقيقت! و اين كلام رسول كه در كتاب «مشارق انوار اليقين» آمده است كه: «آيا در علي شك مي كنيد كه در جسم افرادي كه اهل ولايت او هستند مي تابد و تجلي مي كند و اين تناسخ نيست در آنچه علم نداريد حكم نكنيد.» و نيز در كتاب المناقب به نقل از رسول خدا آمده است كه «... اگر كسي هزار سال خداي را عبادت كند و بعد هزار سال روزه بگيرد و شبها تا صبح بر نماز باشد و به اندازه حجم زمين طلا داشته باشد كه انفاق نمايد و همه بندگان خدا را مالك باشد و سپس آزاد سازد و سپس به مقام شهادت نائل آيد ولي در قيامت به دشمني با علي به ملاقات خداوند برود بسوي دوزخ پرتاب خواهد شد...».

۳۸۵- در حديث قدسي آمده است كه خداوند مي فرمايد «اي بنده من از من اطاعت كن تا تو را چون خود سازم... تا هر چه اراده كني ايجاد شود...» و علي چنين بنده اي شده است و ثابت كرده كه انسان مي تواند براستي خدايگونه شود و اصلاً جز بر اين حق آفريده نشده است و اگر حق خود را مطالبه نكند كافر و دوزخي است. اينست كه دشمن علي ع، دشمن حق خويش است و دشمن حق خلقت است و لذا دشمن خداست.

۳۸٦- در قرآن كريم سخن از مسلماناني است كه يهود شدند. علي ع مي فرمايد كه اينان همان مسلماناني هستند كه مرا انكار كردند. پس واپس رفتند و هلاك گشتند.

۳۸۷- همانطور كه عالم موجودات در كيفيت وجود داراي مراتبي از نور تا هوا و آب و خاك و نبات و حيات هستند نور نيز داراي مراتبي است كه پست ترين آن نور نجومي خورشيد است كه ماديت نور است. و بدان كه نور عامل روشنايي و بينايي است و خداوند نور مطلق ازلي است كه هر كس ديدارش كند بايستي خود نورالنور شده باشد و به ذات نور ملحق شده باشد كه سپس در جوهره زمين و آسمانها جاريست و چون خداي حضوري همه جائي دارد زيرا لامكان شده است و از هستي فرا رفته است و اين از قدرت رجعت الي الله در وادي عرفان نفس و مجاهدت در عدل و صدق است. و علي نور صدق و عدل است و صادق و عادل هم خداست چون مطلقاً هست بهرگونه و هر كجا و هر زمان كه بخواهد. و اين مقام انسان كامل است.

۳۸۸- و اينست كه علي ع در خطبه نورانيه مي فرمايد «شناخت نورانيت امام عين شناخت خداست و شناخت خدا همان شناخت نورانيت امام است.» و علي نور مجسم است. و نيز مي فرمايد كه چنين شناختي همان دين خالص است كه دين قيّم است. يعني ديني كه قيامت را بر پا مي كند و يوم الدين آشكار مي شود. چرا كه اسلام دين قيامت است و جز اين در آخرالزمان دين نيست. و اين عارفانند كه بر پا كننده دين خدا در آخرالزمان مي باشند زيرا عارفانِ نورانيتِ امام و انسان هستند و حاملان ولايت علي ع.

۳۸۹- اینست که رسول خدا مي فرماید «اگر همه درختان زمین قلم شوند و آبها مرکب گردند و همه انسانها نویسنده باشند و از آغاز تا پایان جهان درباره فضیلت علي بنویسند به یك دهم آن هم نخواهند رسید.» بحارالانوار- پس فضیلت علي ع همان صفات خداوند خالق است و با اینحال اصرار مي ورزد که مرا خداي نخوانید تا بتوانید مرا دریابید.

۳۹۰- و نیز در خطبه مذکور مي فرماید «نماز ولایت من است و هر که حامل این ولایت نیست بي نماز است.» فقط در شرح و توصیفي که ما درباره اسرار و حقایق صلوة در سائر آثارمان نموده ایم مي توان این سخن علي را دریافت و فهم نمود. صلوة بمعناي رویکرد روحاني مؤمن به امام و تجلي امام در مؤمن که نتیجه آنست و اینگونه است که نماز واقعه برپائي ولایت حق در دل و جان است که همان واقعه نوري شدن وجود است که عرصه لقاء الله است که یوم الدین مي باشد.

۳۹۱- اینست که هر کس ولایت علي را درك و تصدیق نکرده باشد در وجودش، از اسلام و دین محمد، حداکثر موسویت و عیسویت را یافته است و این عین کلام رسول خداست در حدیث. یعني در تاریخ جا مانده و دچار خسران عصر است و به روز و در الساعه نیست یعني در دین نیست زیرا خداوند مي فرماید: بدانید که دین همان واقعیت جاري است. واقعیتي که عین واقعه به معناي قیامت است. و لذا علي ع خود را الساعه مي نامد. و این بمعناي حضور در محضر حضرت حق است. این همان اهل حال بودن است که مقام لقاء الله است. و انسان باید نوري باشد تا جمال نور را دیدار کند زیرا «این چشمها نیستند که او را مي بینند بلکه اوست که چشمها را درمي یابد.» قرآن- یعني با نور حق مي توان حق را دریافت. به خدا مي توان خدا را دید. و این دیدار علوي است. یعني این علي است که نورش موجب لقاء الله است. کل تجربیات عرفاني و اشراقي و مشاهدات غیبي اینجانب مصداق این ادعاست که در سائر آثارم به تفصیل نقل شده است.

۳۹۲- من هرگز با دروغ کنار نیامدم و با ستم معامله نکردم و با دروغ و ستم در خود و اطرافیان و جامعه یکسره جنگیده ام و برایش از همه منافع و عافیت دنیوي خود گذشته ام و بدینگونه بتدریج به سوي علي راه یافتم و علي ع را در خود کشف نمودم و دیدار کردم و او مرا به سوي خداوند رهنمون کرد. و بدین طریق است که خطبه نورانیه را با تمام زندگیم درك و تصدیق مي کنم و آنرا بیانیه دین و ایمان و عرفان خود مي یابم و لذا تفسیر این خطبه را عین تفسیر زندگیم مي بینم.

۳۹۳- دین خدا بي علي، راهي بي مقصد مي بود و لذا منکران حق و ولایت و عرفان و نورانیت علي در واقع منکر حق و مقصود دین هستند پس کافرند.

۳۹٤- اینجانب در خطبه هاي نادره علي و از جمله خطبه نورانیه به غایت خودشناسي رسیدم و درباره راهي که طي کرده ام یقین یافتم که حق بوده است و مابقي نقصانها از جهل و ناتواني من بوده است. و لذا خطبه هاي علي ع آئینه معرفت نفس هر اهل ایماني است و میزان و مرتبه ایمان. زیرا علي فهمي و علي باوري عین خودفهمي و کمال فهمي و کمال باوري است و خداباوري به عنوان ارحم الراحمین و اقدرالقادرین و اخلق الخالقین!

۳۹۵- انسان بمیزاني که در زیر بار ولایت و عشق حق فنا مي شود قدرت بر دوش گرفتن این ولایت را مي یابد. امروزه حمل این بار هزاران بار شاقه تر از حمل واقعه کربلاست. حسین ع در ظهر عاشورا سیماي ظاهري علیین آخرالزمان در باطن است بي هیچ یار و یاوري! و بلکه تنهائي ظاهري چه رحمتي است آنگاه که همه یاران را خصم جان و دل و روح و ایمان و عرفان خود مي بیني که براي نابودیت لحظه شماري مي کنند با صدها خار در چشمان و استخوانها در گلو و مارها و عقربها در آستین و نیزه ها در پس و آتش از روبرو و در دل و جان. و اینجا صبح روز نوزدهم ماه رمضان است که: آیا کسي هست مرا بکشد! و اینست آخرین بیان «آیا کسي هست یاریم دهد.» در اینجا راز شفاعت کردن ابن ملجم بهتر درك میشود. فقط در چنین وضعیتي مي توان علي وار بود و بار ولایتش را بر دوش کشید. این بار در یك کلمه چیزي جز بار تنهائي و بیکسي و غربت محض نیست پس از عمري جهاد براي عشق و عدالت و معرفت و خدمت بي مزد و منت به خلق! و تنهائي مطلق اجر این جهاد است و آدمي را با احدیت ذاتش پیوند مي زند و آماده براي پذیرش آن امانت الهي یعني ولایت علي! البته به شرطي که آدمي در این بیکسي ها و خیانتها و زخمها دچار شقاوت و مرگ دل نشود. زیرا همه این تنهائي ها غایت آن آزمون الهي است بر دل اهل ایمان که آیا توان کشیدن این بار را دارد یا نه!

۳۹٦- تنهائي علي و امامان و علیین محور اصلي و غایت و اساس ولایت حق است که همان وادي تفرید و تجرید و توحید وجود است که غایت استضعاف نیز هست زیرا او مستضعفترین مؤمنانش را به خلافت برمي گزیند.

۳۹۷- تن رنجور با مرضي که دمادم جان را بر لب مي دارد و بر آستانه مرگ مقیم مي سازد. و همین جان از برون نیز لحظه اي امنیت ندارد زدست دشمنان دور یا نزدیك. و این موت سرخ است و استضعاف جان!

۳۹۸- مسکین و ابن سبیل و یتیم و اسیر و مریض و... در حد کمالش همان امام و علیین هستند که اسوه استضعاف بشرند و ماندن با دل و جان در این استضعاف اساس پذیرش ولایت حق است.

۳۹۹- آنچه که از نداري و فقر مطلق هم هولناکتر است این است که نان شب تو هم در دست دشمنانت باشد. و این موت زرد است و استضعاف کامل در نان.

۴۰۰- و اما موت سیاه که موت نام و آبرو و حیثیت دیني و عاطفي و اخلاقي و اجتماعي است. یعني آنگاه که نزدیکترین و عزیزترین کسانت به بدترین نگاهها و سوء ظنها و تهمت ها به تو نظر مي کنند.

۴۰۱- و موت سفید آنگاه که بالاخره تن به تنهائي مي دهي ولي تنهائي هم ممکن نمي آید. در درون تنها و بیکسي ولي در برون محاصره شده اي بواسطه کساني که خصم تنهائي تو هستند. پس اینك از تنهائي هم باید بگذري.

۴۰۲- ابراهیم خلیل نخستین انساني که تنها شده و یکتا گردید به امر خدایش در نبردي بي امان با نژاد خویشتن، عاقبت به این نتیجه رسید «جز خدا همه دشمن من هستند.» قرآن- یعني هر که غیر خدا در دل باشد خصم انسان است حتي اگر روزي دوستي مخلص باشد. «تنها باش و در میان.» علي ع- و این کاري کبیر است و ممکن نمي آید الا بر خاشعین به شرط آنکه آدمي در عطش دیدار حق باشد. و این وقوع صلوة است در مقام امامت. و بدینگونه آدمي از مصلین و دائم الصلوة مي شود. در درون با خدا و در برون با خلق خدا. در درون با دوست و در برون با دشمن. این دو روي سکه صلوة است و ولایت حق: سیر با حق در خلق!

۴۰۳- پس بدان که برپائي ولایت علي در جان خویشتن همان واقعه صلوة است. «پروردگارا من و فرزندانم را از مصلین قرار ده.» این آخرین تقاضاي ابراهیم از خداست در قرآن.

۴۰۴- فرق ابراهیم ع و علي ع در چیست؟ هر دو امامند ولي ابراهیم به امر خداوند از برون از خویشتن و به یاري وحي جبرائیلي به امامت رسید ولي علي ع به امر عشق و به مسئولیت خودش در ذاتش به امامت رسید.

۴۰۵- ابراهیم ع نخستین موحد کامل است ولي علي ع خود احد شد. ابراهیم، امام شد ولي علي، امام بود. این فرق شدن و بودن است فرق نبوت و ولایت. ولي این بودن از آن شدن است و لذا خداوند مؤمنان امت محمد ص را پیرو مذهب ابراهیم حنیف مي خواند.

۴۰۶- در خطبه هاي نادره علي ع مي خوانیم که علم و عرفاني که در نزد همه انبیاي الهي جمع بوده است همچون قطره اي در قبال دریاي علم و عرفان علي ع است. همانطور که هر پیامبري مظهر یکي از اسماي الهي است و امام جامع همه اسماء الله است.

۴۰۷- وقتي علي ع مي گوید که منم زمین و آسمان، روز و شب، آدم و نوح و ابراهیم، آفریننده جدید و روزي دهنده و زنده کننده و میراننده و تقسیم کننده بهشت و دوزخ و بلکه آفریننده آن و... سخن از خلق جدید است همانطور که رسول خدا در خطبه اي مي فرماید که دوازده هزار جهان وجود دارد که هر یك بزرگتر از زمین و آسمانهاست که خالقش امامان و علیین و شیعیان هستند. و اینست معناي این آیه مکرر در قرآن کریم که «و افزون آمد خداوند خالق زمین و آسمانها...» این برکت و افزوني از وجود امامان و شیعیان آنهاست. و اینست راز معرفت امام به نورانیت که عین معرفت درباره خداوند است و خداوند بدینگونه فقط از وجود امامان و علیین شناخته مي شود. و اینست معناي نوري بر نوري (نور علي نور) که همان جهاني بر جهاني دگر و برتر است که پدید مي آید به اراده امامان و شیعیان.

۴۰۸- معرفت بر نورانیت علي ع جز بواسطه محبت به علي و آل او درك و دریافت نمي شود این محبت همان نور علي در دل و جان است که اجر جهاد در صدق و عدالت است زیرا علي ع مظهر کلمه صدق و عدل است همانطور که خود مي فرماید و قرآن کریم هم دین خالص را بر صدق و عدل قرار داده است. پس راه رسیدن به نور علي راه و رسم صداقت و عدالت مي باشد. زیرا صداقت یعني صدق با خود و عدالت هم یعني رسیدن بخود و خود شدن. و هر که خود شد از علیین است و خود مظهر نور علي نور است. و اینست راه و روش رسیدن به معرفت نوري درباره علي که همان تنها راه خداشناسي است.

۴۰۹- هر که به خود رسید به اسم اعظم خدا یعني علي رسیده است که بواسطه این اسم دست بکار آفرینش زد و هستي را براي انسان بعنوان خلیفه و مظهر اسماء و صفاتش پدید آورد. پس هر که بخود رسید به سر منزل خلقت و بدعت رسیده

است يعني به علويت وجود رسيده است و اين راه رجعت است كه باني و سلطانش كسي جز علي ع نيست و اين راه رسيدن به نور ازلي حق است و نوري شدن! پس نوري شدن و علوي شدن امر واحدي است.

۴۱۰- مبارزه با ظلم مبارزه با از خودبيگانگي انسان در دنيا و اهلش مي باشد و اين راه بازگشت بخويشتن است. پس انسان عارف مجاهدي مادام العمر بر عليه ستم است در انواع و اشكالش. «اي مؤمنان با ظلم در نزديكترين حد خود جهاد كنيد.» قرآن-

۴۱۱- چرا خداوند دازگاره را ميعادگاه و محل عروج من بسويش قرار داد؟ زيرا عمري با ستم حاكم در آن جغرافيا نبرد كردم و در اين نبرد از همه حقوق دنيوي خود هم گذشتم و از زادگاهم برون رانده شدم به فتنه هاي فاميلي كه آن منطقه را از دست خوانين خارج كردم و به آنها بازگردانيدم و رفتم و چون آنان را به عدالت و عزت و دين خدا دعوت كردم با من به عداوت برخاستند و عاقبت ظالم ديگري را بر خود مسلط ساختند كه آن ظالم آنها را نابود ساخت و دوباره مالكيت خود را از دست دادند و دچار خسران دنيا و آخرت گشتند و همه آنهائي كه بر عليه من متحد شده بودند بجان هم افتادند و خاندان يكديگر را برانداختند و از فرط ستم و فساد و فتنه اي كه بر پا كردند عاقبت دولت آن منطقه را به تصرف آورد و همه را بر جاي خودشان نشاند و عدالت به جبر حاكم گرديد. و عاقبت دازگاره براي من سكوي پرش به آسمان گرديد و براي ساكنان ظالمش ورطه هلاكت شد. «هر كه هلاك شد بواسطه ما بود و هر كه نجات يافت بواسطه ما بود.» علي ع-

۴۱۲- تجربه دازگاره براي من در دوران جواني ام مقياس كوچكي از كل زمين و حيات بشري بر روي آن است كه سپس با استفاده از آن تجربه عظيم دست به نبردي كبير بر عليه ظلم و فساد و جهل حاكم بر جهان زدم كه مجموعه آثارم وجهي آشكار از اين جهاد است كه در اين جهاد نيز به اشد استضعاف و بلا و مصائب همه جانبه مبتلا شدم و تك و تنها گشتم.

۴۱۳- يك انسان علوي بايستي با ظلم نبردي بي امان داشته باشد از نفس خودش تا خانواده و نژادش و تا شهر و جامعه و كل بشريت در جهان اين جهاد را توسعه بخشد. و اينست راه جهاني شدن انسان كه همان رشد اوست و راه رسيدن به نفس واحده و ذات نوري حق در خويشتن. تفريد و توحيد نفس بزرگترين اجر اين جهاد است. همانطور كه علي ع و سائر امامان ما در غايت تنهائي و بي كسي از دنيا رفتند يعني در حاليكه به علويت وجود رسيده و انساني جهاني و خدائي شده بودند.

۴۱۴- مبارزه با ظلم همان نبرد با ظلمت است و حركت به سوي كانون نور كه ذات خويشتن است و اين روندي است كه انسان را بظاهر و در برون تنها مي كند و در باطن، جهاني و الهي مي سازد و با هستي كل عالم يگانه چون علي!

۴۱۵- تلاش براي دروغ نگفتن و نشنيدن و فريب ندادن و نخوردن همان حركت به سوي عدالت و كانون نور ازل ذات خويشتن است. و اينست سير و سلوك الي الله و عرفان علوي! و لذا علي خود را مظهر كلمه صدق و عدل مي نامد و خداوند هم دين خالص را احياي اين دو كلمه معرفي كرده است. «و به كمال رسيد سخن پروردگارت بواسطه صدق و عدل... و اگر اكثر مردم را پيروي كني تو را از راه خدا گمراه مي كنند...» انعام ۱۱۶-۱۱۵ «و فريب نمي دهند الا خودشان را.» انعام ۱۲۳-

۴۱۶- علوي شدن، جهاني شدن است و جهاني شدن، در جهان بودن نيست بلكه جهان بودن است. و اين يعني نور بودن! و اين معناي بودن است. و اين مكتب علي است و شيعيانش بايد اينگونه باشند! و بلكه آفريننده جهاني برتر و بهتر از كل كائنات قديم! «اي سلمان و ابوذر هيچ يك از شيعيان ما به سر حد بصيرت و روشنائي نمي رسند مگر ما را به مقام نورانيت بشناسند پس هر گاه چنين شد در دريائي از علم فرو رفته و بر اسرار پنهان خدا آگاهي يافته اند...» خطبه نورانيه-

۴۱۷- روزي يكي از شيعيان به نزد امام صادق آمد و پرسيد «آيا خداوند ديدني است؟» امام فرمود مگر نمي بيني اش.» بدان كه باور به لقاء الله در جمال امام كه وجه الله و نورالله و عين الله است اساس معرفت نوري درباره امام است و عليين كه محل تجلي نور امامند. اين باوري به عقل و حكمت است كه بر پا كننده قيامت مؤمن است و قيامت جز با لقاء الله بر پا نمي شود. و شيعيان انسانهائي قيامتي يعني اهل الساعه مي باشند و پرچم داران آن در دورانها!

۴۱۸- و بدان كه آفرينش جديد عرفاني خويش و جهان برتر، از اين قيامت و لقاء الله آغاز مي گردد.

۴۱۹- وقتي از محبت علي و اهل بيت بعنوان شرط لازم و اساس ايمان و هدايت سخن مي گوئيم اساس اين محبت جز معرفت در حق علي و آل او نيست وگرنه مگر چه نسبتي با ما يا سائر مردم جهان دارند كه همه بايد آنها را دوست بدارند تا نجات يابند. مگر چند درصد مردم جهان سادات هستند كه بدليل نژادي به علي و اهل بيتش محبت داشته باشند كه تازه طبق روايات مكرر نخستين دشمنان ظهور جهاني علي (امام زمان) گروهي از همين سادات هستند. پس محبت علي و اهل بيت يك

محبت عرفاني و حاصل عقل و علم و عرفان است و اينكه اين اولياي حق چه كاري براي بشريت كرده و مي كنند و چه عشقي به انسانيت دارند و براي سعادت بشري چه مصائبي كشيده و مي كشند. و در اين بار مسئوليت به چه مقام الهي رسيده اند. محبت و رحمت و كرم و سخاوت و عفو و ايثار و عظمت و عصمت و شرف و كبريائي اين اولياي الهي است كه دوست داشتني است كه اين دوستي موجب اعتلاي بشر است تا ديگران هم به عزت و عظمت وجودي آنها برسند. اگر عداوت با علي و آلش موجب كفر و سقوط در دوزخ است بدين معناست كه اين عداوت عين عداوت با خويشتن است زيرا علي، ظهور ذات انسان است.

۴۲۰- پس يقين دان كه محبت علي ع و ائمه اطهار ع جز حاصل معرفت درباره امام نيست و اين محبت بعنوان نور ايمان و هدايت اجر همان چيزي است كه علي آنرا معرفت نورانيت امام ناميده است كه آنرا بر هر اهل ايماني واجب شمرده است و ترديد در آنرا موجب كفر و ضلالت و آتش خوانده است. و هر ترديدي جز معرفت علاجي ندارد.

۴۲۱- به تجربه نيز مي دانيم كه عشق و محبتي كه برخاسته از معرفت در حق محبوب نباشد امري كور و ظلماني است و بلكه عين خودپرستي و شقاوت مي باشد و از بطن چنين عشقي، نفرت و عداوت و انتقام رخ مي نمايد كه اين امر در قلمرو عواطف جنسي منجر به خيانت و جدائي مي شود ولي در وادي ولايت و ايمان منجر به جنايت مي گردد و مولد ابن ملجم است.

۴۲۲- پس تشيع در تاريخش، نقصان و بدبختي اي جز فقدان معرفت درباره امام و امامت نداشته است يعني فقدان امام شناسي علت العلل همه فجايعي است كه تشيع در تاريخ بدان مبتلا بوده كه مولد بيشترين فرقه هاي اسلامي بوده است كه از صد فرقه فراتر است. و تفرقه حاصل جهل و توهم است.

۴۲۳- همانطور كه علي ع مي فرمايد امر به معروف و نهي از منكري جز امر به ولايت امام و نهي از غير امام نيست. و اما اين امر و نهي جز بواسطه امام شناسي و اشاعه معرفت امام به نورانيت در جامعه بشري ممكن است؟ آيا مي توان به مردم جهان امر كرد كه اي مردمان آل محمد را دوست بداريد تا از آتش جهنم نجات يافته و رستگار شويد؟ آيا در جهان امروز به ما نمي خندند؟ الا اينكه محمد و علي و فاطمه و حسن و حسين و سائر امامان و عليين را به جهانيان بشناسانيم. همانطور كه مثلاً مولانا، شمس را به جهانيان شناسانده است و بشر مدرن را تحت الشعاع نور امامت شمس قرار داده است. پس امروزه جهادي جز قلم امام شناسانه نيست و فقط بدين طريق مي توان بشريت را بيدار كرد و به محبت آل محمد كشانيد و ظهور جهاني امام را مهيا نمود. اين همان قلمي است كه بقول رسول اكرم ص، مركبش از خون شهيد برتر است. زيرا كه برترين شهيدان امامانند كه بدست جهل شيعيان و نفاق مسلمانان همه عمر محبوس بودند و خونشان ريخته شد و هم اينك هم امامشان در ظلمت جهلشان غايب از نظر است. زيرا حتي خون امامان هم نتوانست بيدارشان سازد. و سوگند خدا به قلم هم منظور قلمي است كه فضايل كبريائي محمد و علي و عليين را معلوم دارد كه در دفاع از چنين قلمي چنان غيرت و غضبي نشان مي دهد كه در كل قرآن كريم منحصربفرد بوده است و منكران چنين قلمي را به همه رذائل و مفاسد بشري متهم مي كند: زنازاده زناكار و پليد كذاب تهمت زن شرور!! و مي دانيم كه طبق دهها روايت و حديث، دشمنان علي و امامان جز زنازادگان نيستند (سوره قلم) و چنين قلمي كه فضائل و حقايق و مقامات الهي امامان و شيعيان مخلص آنان را معرفي مي كند مركبش از خون شهيد برتر است زيرا بواسطه چنين قلمي است كه مردمان به نور محبت آل علي از آتش دوزخ مي رهند و امكان هدايت و تعالي مي يابند. پس نجاتي برتر از اين نيست. و اگر شهيد هم شناخته نشود چه اثري در سرنوشت مردم دارد. و امامان شهيدان خدا و خلق هستند و شهيد مطلق مي باشند. «خداوند شما را برگزيده تا حق جهادش را ادا كنيد و رسول شهيد در شماست و شما هم شهيد در مردمانيد.» قرآن-

۴۲۴- «غايب ما هرگز پنهان نيست.» علي ع- پس جز جهل مسلمين و شيعيان حجاب نيست و اين حجاب جز با امام شناسي دريده نمي شود و جز خود امام نمي تواند خودش را معرفي كند و خطبه نورانيه مقدمه اين شناسائي است كه در خطبه تطنجيه و بيان و افتخار به كمال مي رسد. و بدان كه اگر حدود سيصد نفر امام را به نورانيت بشناسند ظهور آغاز مي شود.

۴۲۵- غايت تنهائي و مهجوريت امام را ببين كه پس از جنگ صفين در پايان خطبه بيان كه باقي مانده شيعيانش را مخاطب قرار مي داد مي فرمايد كه «اگر كلام خدا و رسولش نمي بود هم اينك همه شما را از دم تيغ مي گذرانيدم.» اين نشان مي دهد كه جمله شنونداگان اين خطبه باطناً در انكار كلام او بودند و مقام خلافت اللهي او را تصديق نمي كردند. همانهائي كه چند ماه بعد در جنگ نهروان بر او تيغ كشيدند و جز ده نفر جمله به تيغ علي كشته شدند كه به روايتي حدود چهار هزار نفر بودند كه ابن ملجم از جمله آن ده نفر بود كه بيش از سي سال مريد علي مي نمود.

۴۲۶- این بدان که هر کس امام را به نورانیت بشناسد و قلباً تصدیق کند و در برپائي ولايتش در جان خويش بکوشد بي ترديد ديدارش مي کند.

۴۲۷- علي شناسي، کمال خودشناسي و آغاز خداشناسي است. زيرا امام مظهر کمال فطرت انسان است و خداوند مي فرمايد که «مردم را بر فطرت خودش آفريده است.» و لذا خودشناسي و خداشناسي امري واحد است که جز به نور امام ممکن نيست. پس امام راه رسيدن از خود به خداست و لذا علي ؏ خود را عين صراط المستقيم مي نامد. و لذا امام راهست و راهنما و راهبر و نور راه و مقصد راه. زيرا مظهر حق است و وجه الله!

۴۲۸- ابن عباس بزرگترين و معتبرترين حافظ قرآن و راوي حديث نبوي و علوي و تأويل گر بزرگ قرآن که خود مهمترين راوي احاديث رسول درباره ولايت علي ؏ است با علي مسئله دار شد و در صفين از او جدا گشت و با امام حسن ؏ هم چنين کرد و تنهايش گذاشت. نَفَس اينست پس ديگر چه چشم داري زچشم دوستان دور يا نزديك...! و اينست راز غيبت امام! تا شايد بشريت در دوزخ تکنولوژي موفق به درك وجود امام شود چون در جهنم همه ايمان مي آورند.

۴۲۹- «خداوند شهادت مي دهد که اوئي جز او نيست و ملائك و علماي راسخ نيز شاهد بر اين شهادت هستند و اوست که عدل را بر پا مي دارد.» قرآن- و آنکه عدالت را بر پا مي دارد علي و عليين هستند. و فقط در خطبه هاي افتخار و بيان و تطنجيه و نورانيه مي توان حقانيت و تأويل و تعين اين آيه را به تمام و کمال دريافت که خدائي جز او در زمين و آسمانها نيست. و اوست که عدالت را در عالم وجود برپا مي دارد يعني هر چيزي را به حق وجودش مي رساند و مظهري از حق مي سازد و خداوند را از هر ذره و کره و نباتي و حيواني و انساني آشکار مي کند زيرا جز خدا وجود ندارد و هر چيزي براي اينکه وجود داشته باشد بايستي تجلي خدا باشد در بي نهايت جلوه. و علي ؏ برپا کننده اين واقعه يعني قيامت و لقاء الله است و اينست عدالت. همانطور که خود مي فرمايد عدل يعني هر چيزي را بر جاي خودش قرار دادن. و علي با حضورش در ذات عالم هستي، خداوند را از هر چيزي آشکار مي سازد و هر چيزي را الهي مي کند و اين حق و عدالت است که عين موجود ساختن و آفرينش جديد است. «من خلق را از نو مي آفرينم».

۴۳۰- بدان که هر انساني در حيات دنيايش، بهشت يا دوزخ و برزخ موعود و اخروي خود را بدست خودش مي آفريند. پس به تعداد آدمها، بهشت و دوزخ و برزخ وجود دارد که هر يك مختص هر فردي است.

۴۳۱- پس مباد که به قول علي ؏، همچون عامه مردمان نسبت به آن حقيقتي که در ظرف فهم تو نيست عداوت کني. لااقل سکوت کن و از خدا بخواه که به تو ظرف درکش را اعطا فرمايد تا بتواني محمد و علي و آل الله را دوست بداري يعني کمال الهي خود را بخواهي. و اين طلب و شوق و عشق است که انسان را از آتش دوزخ که هستي حيواني و جمادي است مي رهاند. و اينست که مي فرمايد «دوستان ما بر دوزخ وارد نمي شوند و دشمنان ما بر بهشت وارد نمي شوند.» زيرا علي دوستي عين دوست داشتن عزّت و شرف و کبريائي وجود خويشتن است و لذا عين خدا- دوستي و خود- دوستي است.

۴۳۲- خدا، انسان را آفريد. پس انسان بايد خداي را بيافريند و علي نخستين کسي بود که خداي را آفريد و لذا فرمود جز خدا نمي بينم يعني از عالم هستي جز خداي باقي نگذاشت «همه نابودند جز خدا که صاحب تجلي و کرامتهاست.» قرآن- و اين سخن علي است. و اينست که مي فرمايد «هستي را از نو مي آفرينم» آنهم نه يك بار که دوازده هزار جهان دگر و برتر آفريده است که همه جهان خدائي و خداي جهاني است.

۴۳۳- اين علي بود که محبت خدا را در دل خلق پديد آورد بواسطه کاري که کرد اينست که مي فرمايد «هر که ما را دوست بدارد گناهان گذشته و آينده اش بخشوده و پاك شده و شياطين بسويش نمي آيند و بهشت بر او واجب مي گردد».

۴۳۴- چرا دوست داشتن علي و آل علي موجب رهائي از عذاب و سعادت و بهشت مي شود؟ زيرا علي همه انسانها را همانگونه که هستند دوست دارد زيرا در هر چيز و کسي جز خدا نمي بيند يعني جمال ذاتشان را مي بيند و دوست دارد. پس دوست داشتن کسي که تو را براي خودت همانطور که هستي دوست دارد منجر به بي نيازي و استقلال و عزت و اتکاء به نفس مي شود و همين امر آدمي را از دنيا و اسارتش مي رهاند و از حيوانيت و شقاوت پاك مي سازد و ارتقاء مي بخشد. چون هر که را دوست داشته باشي چون او مي شوي و دوستدار عالم و آدميان مي شوي و اين همان صلح با هستي است و عمل صالح جز اين نيست. و اين اساس بهشت مي باشد و رويکرد به خداي هستي و قلمرو لقاء الله که ديدار با جمال اعلاي خويشتن است که موجب رسيدن به مقام رضاست به قول قرآن سوره ليل۲۱-۱۹

۴۳۵- «بهشت» يعني «به هست» يعني با هستي شدن و صلح با هستي. و اين جز در محبت علي و آل علي ممكن نيست زيرا با هستي و بلكه عين هستي هستند: منم زمين و آسمان و روز و شب و...! خطبه بيان-

۴۳۶- هستي حضور خداست و با هستي بودن با خدا بودن است يعني با ارحم الراحمين بودن. و علي نخستين كسي بود كه با هستي شد و عين هستي شد و محل ظهور نور هستي شد و نور انساني خود را در هستي، منتشر نمود و جهان هستي را علوي و انساني ساخت يعني خداي را انساني ساخت و علوي! و لذا محل حضور و ظهور علي العظيم و علي الكبير شد. لذا محبت علي و عليين موجب هستي مندي است و آدمي از حقارت و حصر تن خويش رها مي شود و اينست رستگاري!

۴۳۷- پس محبت علي ع و عليين، اساس هستي مند شدن و خلق جديد است كه همانا خلقت علوي مي باشد كه از انسان خليفه خدا مي سازد و مظهر همه اسماء الله! همانطور كه حضرت رسول، علي و شيعيان خالصش را در مقام خودش قرار داده است. بحارالانوار-

۴۳۸- همانطور كه طبق قانون نور و نظريه نسبيت، هر چيزي كه به سرعت نور برسد نور مي شود انساني كه خداي را بشناسد و جلوه اي از جمال نوري او را ديدار كند در واقع به نور معرفت و به سرعت اين نور به نور ملحق شده و نوري مي شود يعني علوي!

۴۳۹- علي ع در خطبه هايش مكرراً مي فرمايد كه من وجه الله هستم در قرآن كريم. و وجه الله در قران كريم در آيات بسياري قلمرو لقاء الله است پس ديدار با علي همان لقاي وجه رب اعلاست كه بايستي بواسطه اطاعت و جهاد و عرفان نفس به ديداري يقيني برسد كه ديداري نوري است. و لذا گفته مي شود كه هر چيزي را تا نجوئي نيابي الا دوست (امام) را كه اول مي يابي و سپس حقيقتش را مي جوئي!

۴۴۰- بدان هر انسان علوي برپا كننده قيامتي جديد و خلقتي جديد و انساني جديد و جهاني جديد و بلكه كائناتي دگر است و يكي از جهان هاي دوازده هزار گانه اي كه بزرگتر از كل كائنات است متعلق به اوست. همانطور كه در حديث قدسي از رسول اكرم آمده كه خداوند شيعيان علي ع را بقدرت كن فيكون مي رساند. و اين يك تعارف عرفاني نيست و عين حقيقت است. (مشارق انوار اليقين.)

۴۴۱- و بدان كه عرفان حق، همان نور علي نور است زيرا معرفت نفس به مثابه نظر خدا بر ذات انسان است كه عرش خداست. پس روياروئي دو نور است: نور علي نور! و عارف تجسم نور علي نور است و لذا خداوند بواسطه وجود عارفان كه عليين هستند مؤمنان را هدايت مي فرمايد.

۴۴۲- در كتاب «مشارق انوار اليقين» در كلامي از امام در تأويل سوره نور (الله نور السموات و الأرض...) آمده است كه نور علي نور عبارت است از علي ع و فاطمه س كه نوري بر نور هستند. و اين همان روياروئي عارف با پروردگار عالميان است در تجلي جمالی كه مظهر فطرت اوست و اين فطرت جز فاطمه اطهر نيست. و لذا عارفان جمال فطرت الله را فاطمي مي بينند كه وصفشان در ادبيات عرفاني ما مشهور است.

۴۴۳- حدود ده سال از قيامتي كه بر من واقع گرديد گذشت تا شهامت و يقين و حجت كافي براي تبيين و بروزش را بيابم. اينهمه تأخير در رسانيدن اين رسالات و بينات الهي به مردمان چند دليل اصلي داشت. اول اينكه اصلاً آيا نيازي به بروز آنهمه وقايع غيبي و قيامتي براي عامه مردمان هست و آيا امري واجب است يا نه. دوم اينكه دلايل و برهانها و حجت هاي قرآني- اسلامي كافي براي تبيين آن وقايع در خود نمي يافتم و مي ترسيدم كه آن همه عظمت و كرامت و حجت هاي الهي لوث گردد و از اداي حقش برنيايم. و سوم اينكه هنوز دچار سرمستي و حيرت و مدهوشي بودم و براستي هنوز پاهايم به زمين نرسيده بود و در ميان مردم احساس غربت مي كردم. ولي بتدريج خود قرآن و علي ع و امام زمان به ياريم آمدند و در اين امر عظيم ترغيب و حمايتم نمودند كه پيدايش خطبه هاي نادره علي كاملترين حجت بالغه بر اين وقايع و معارف بودند كه هر نوع ترديدي را در من زدودند و مرا به حق اليقين آن واقعه عظيم رسانيدند. هر چند كه براي اين بروز و ظهور آشكار بر ما تيغ ملامت و شقاوت بسيار كشيدند و براستي خونم ريخته شد و بار دگر حياتي دگر يافتم به شفاعت خود امام زمان درست در لحظه اي كه داشتم دنيا را ترك مي گفتم و ديگر هيچ خوني در رگهايم باقي نمانده بود. و اين بدان كه ظهور و بروز و بيان علي به نورانيت و هويت و خلافت الهي بود كه خونش را در كمتر از يك سال پس از ايراد خطبه بيان در مسجد كوفه بر زمين ريخت زيرا دليل لازم و كافي بر صدور فتواي ارتدادش بدست خودش فراهم شده بود و لذا رسول خدا به او وصيت نموده بود كه در سال پايان عمرش آن خطبه را در معرفي خودش بيان نمايد. و بدان كه مجموعه آثارمان خاصه پس از سال ۱۳۸۵ چيزي جز معرفي علي و امامت به نورانيت نبوده است كه با اين دفتر بهمراه خطبه هاي نادره

اش به كمال مي رسد. و خون ما هم تاكنون يكبار آشكارا بر زمين ريخته شده است و اين كمترين بهائي است كه يك شيعه بايستي در معرفي امامش تقديم كند و اين مشاركت شيعه در مصائب امامان است.

٤٤٤- اين بدان كه يك شيعه تا بينات و آياتي از نورانيت امامش را در حيات و دل و جان خود نبيند محال است كه آنهمه مقامات نوراني امام را در خطبه هايش ذره اي درك و تصديق كند. و بدان كه هر شيعه اي بميزاني كه محبت امامش را داراست داراي شعاعي از نورانيت امام در زندگانيش مي باشد و لااقل صفتي از صفات الهي امام را در خود درك مي كند و اين كمترين نشانه ولايت علي و شيعه علي بودن است.

٤٤٥- انسان شيعي، انساني قيامتي و صاحب كرامت و نورانيت و معرفت حضوري و الساعه است به درجات خلوص و جهادش.

٤٤٦- انسان شيعي شبانه روز با علي زندگي مي كند و با حُبّ و نام علي اتصال به خدا پيدا مي كند. و بدان كه خداي بي علي خداي خيالات و نفس پرستي و وسوسه هاي خناس و شياطين است و ايده خداست نه خداي حيّ و حاضر و خلاق و حكيم و عزيز و عظيم و كريم و نور و حق و قادر و ارحم الراحمين. همانطور كه خود علي ع مي فرمايد شيعيان علي همان حزب الله هستند كه همواره غالب و پيروزند در دو جهان!

٤٤٧- بدان كه خداوند عالم به نور محبت و عرفان و اسم علي در عالم ارض و در وجود شيعيان رخ مي نمايد و حاضر و حيّ و ناظر و كريم و خلاق است و شيعيان را بسوي جمال اعلايش راه مي نمايد.

٤٤٨- شناخت شيعيان مخلص صدر اسلام همچون سلمان و عمار و بلال و ميثم و مقداد و ابوذر و كميل بمراتب مهمتر و مقدم بر شناخت خود علي است. همانطور كه براي شناخت محمد بايستي از درب علي وارد شد براي شناخت علي هم بايستي از درب اوليايش وارد شد تا بدانيم كه شيعه بودن يعني چه. در عصر ما دكتر شريعتي نخستين كسي بود كه اين دربهاي ولايت علي را به صدا درآورد و از اين بابت تهمتهاي بسيار بر جان خريد.

٤٤٩- آنچه كه در ادبيات عرفاني ما موسوم به «شطحيات» است كه مختص به عرفان اسلامي مي باشد تجلياتي از ولايت علي ع از جان و زبان عارفان واصل است كه بسياري از آنان را همچون خود علي به شهادت كشانيده است. ولي متأسفانه بسيار بندرت و شايد هرگز اين پديده بزرگ مورد بحث و تبيين عالمانه و عقلي و ديني و قرآني قرار نگرفته است. و يكي از علل آن اينست كه اصل اين شطحيات به زبان شعر و شعار بيان شده اند. البته انگشت شماري از عارفان همچون ابن عربي و روزبهان شيرازي به تفسير شطحيات سائر عارفان چون حلاج و بايزيد پرداخته اند ولي زبان تفسير آنان بمراتب از خود شطحيات، بغرنج تر و رمزوارتر است و لذا حقايق كبريائي وجود امامان و عارفان هرگز وارد فرهنگ شيعيان نشده است جز در لباس افسانه و اساطير و قصه ها از زبان پيران براي كودكان!

٤٥٠- با مطالعه خطبه هاي افتخار و بيان درمي يابيم كه دعاوي و يا به اصطلاح شطحيات امام بسيار فراتر از اناالحق گفتن حلاج و اناالله گفتن بايزيد است. زيرا علي جمله صفات الهي را بخودش نسبت مي دهد و تازه مي فرمايد كه مرا خدا نخوانيد. در اينجا ياد آن كلام مشهور بايزيد به ميان مي آيد كه مي گفت «من از خدا برترم!». زيرا مخلوقي كه به مقام خالقش مي رسد براستي ديگر خدا نيست بلكه از خدا برتر است يعني الله اكبر است و راز اين كلام مكرر خدا در قرآن است كه: فتبارك الله (و افزون آمد خدا). ولي هيچ امام يا عارفي خود را خدا يا برتر از خدا نمي داند و بلكه عبد مطلق و خاك آستان اوست. اين كرامت و بركت و عظمتي است كه خدا به بنده اش اعطا مي كند از مقام عشق محض و مقام ارحم الراحميني اش!

٤٥١- و لذا كسي كه عشق و رحمت مطلقه خداي را درنيابد هيچ حقيقتي را درك نخواهد كرد زيرا عالم وجود مظهر اين رحمت و عشق مطلق است. و لذا كسي كه خداي را در خودش نشناسد هيچ چيزي را نمي شناسد زيرا عشق را نمي شناسد. پس عشق، آن گوهره ذات هر علم و معرفتي است. يعني هر شناختي كه از عشق حق برنيايد جهل است. يعني علم بغي بقول قرآن.

٤٥٢- بدان كه هفت زمين و آسمان و هر آنچه در آنها و بين آنهاست خلقت قديم است كه در دست انسان بصورت ماده اوليه خلقت وارد خلق جديدي مي شود از هزاران جهان دگر و برتر از طبقات دوزخ و برزخ و بهشت و رضوان كه بقول رسول اكرم ص هر يك بزرگتر از كل عالم هستي است و عليين آفرينندگان اين جهانها هستند همانطور كه علي ع خود را آفرينشگر بهشت و دوزخ مي خواند و سپس خود را عين بهشت و دوزخ مي نامد و اين بدان معناست كه علي در آفرينش

خودش در خلق جديد موفق به خلق اين بهشت ها و دوزخها شده است. و اين معنا واضح ترين بيان عرفان وحدت وجود است يعني باني وحدت وجود جز علي نيست و بقول خودش هر كه اين حقايق را انكار كند مرتد است و خداي را انكار كرده است. يعني مؤمن حقيقي اهل وحدت وجود است و مابقي كافرند. (خطبه نورانيه و بيان)-

۴۵۳- انسان عارف در جريان معرفت نفس و خداشناسي به علم آفرينش نائل مي شود و آفريدن را تعليم مي بيند و مي آفريند. و اين علم را البته از نقشه خلقت قديم جهان مي آموزد كه خداوند ابداع نموده است.

۴۵۴- و آفرينش از مطلق تنهائي و تفريد و تجريد رخ داده است پس آدمي بايستي به اين مقام توحيد برسد تا بر آستانه آفرينش قرار گيرد و نيازمند به آفرينشي دگر و برتر از خود و جهان شود. و لذا بزرگترين صفت و هويت علي ع و عليين همان تنهائي و توحيد نفس است.

۴۵۵- خداوند در ازل، جهان و انسان را آفريد تا از تنهائي بدر آيد و خود را به او معرفي نمايد. و اصولاً آدمي در رابطه با كسي از احساس تنهائي بدر مي آيد كه بتواند در رابطه با او به عرصه ظهور برسد. و اين سرّ خلقت عالم و آدم است همانطور كه مي فرمايد «گنجي نهان بودم و چون دوست داشتم تا خود را آشكار كنم آفريدم.» انسان هم بميزاني كه تنها مي شود يعني خودش مي شود عاشق مي شود عاشق بر كسي كه بتواند خودش را به او معرفي و عرضه كند. و چنين كسي را بايد خودش بيافريند. و غايت چنين وضعيت و تلاشي همان معرفت نفس است كه به خداشناسي مي انجامد و لقاء الله. يعني اين خود انسان عارف است كه خداوند را از غيب الغيوب عدم به عرصه وجود مي آورد و ديدار مي كند. اينست كه مي گوئيم خداوند، انسان را آفريد و انسان هم بايد خداي را بيافريند يعني از عدم عمائي به عرصه حضور و ظهور آورد و اين مستلزم رسيدن به غايت خوديت و تنهائي است كه همان عدل وجود است و بر جاي خود قرار گرفتن و خود شدن! «تنها شو تا بمن برسي.» حديث قدسي-

۴۵۶- و تلاش براي برپائي عدالت است كه انسان را بخود مي رساند و يگانه مي سازد و بر آستانه آفرينش جديد قرار مي دهد كه لقاء الله سرآغاز آن است. يعني هر كه از غير پاك شد و در دلش هيچكس نبود بر آستانه آفرينش جديد قرار گرفته است زيرا چون به خودِ خودت برسي به عدميت رسيده اي و چيزي به معناي خود در خود نمي يابي و اين آستانه اراده به آفرينش خود است پس بايد ذات خود را ديدار كني و از آن خودت را بيافريني. و اين همان واقعه لقاء الله است زيرا «هيچكس در نزد خدا (بقا) چيزي ندارد كه بخواهد الا جمال اعلاي پروردگارش را...» قرآن- خدا همان بقاي جاويد و وجود است. پس انسان براي وجود يافتن بايد خدائي شود. و علي نخستين صاحب وجود مطلق است و لذا او را «موجود» مي نامند.

۴۵۷- اين معارف سرمست كننده است و اين مستي گوهره آفرينش جديد است و بدان كه اين همان جام كوثر است كه از دست علي و عليين مي نوشي كه شراب معرفت است. «اي علي تو و شيعيان خالص تو بر حوض كوثر ايستاده ايد تا تشنگان را بنوشانيد.» رسول اكرم- اين همان شراب زنجبيلي و كافوري و طهوري در قرآن است كه بدست پروردگار نوشانده مي شود.

۴۵۸- اگر بقول امام صادق ع صورت انسان جامع جميع حكمت و علم و عرفان خداوند و ام الكتاب است كه بدست خود خداوند نگاشته شده است بدين دليل است كه آن كسي كه قرار است خداوند را بشناسد و از تنهائي بدر آورد بايستي داراي علم و عرفان و بينائي او باشد تا او را ببيند و بشناسد. و اين ديدار خالق و مخلوق بر صراط است در قرآن كريم. و علي ع خودش را اين صراط مي نامد در خطبه بيان. «و بگو كه من هم چون شما منتظرم.» قرآن-

۴۵۹- پس بدان كه خدا، وجود است و علي، موجود است. اينست فرق خدا و علي! يعني فرق الله و امام! در اين نكته بسيار بمان و تأمل كن!

۴۶۰- بدان آن را كه مشركان خدا مي خوانند هواي نفس آنها و ابليس است كه اكثر بشري چنين است بقول قرآن! ولي خداي مؤمنان علي است. و فقط خداي عليين، الله است. و اين سلسله مراتب ربوبيت حق است. زيرا ابليس هم فرستاده خدا بسوي مشركان است. همانطور كه امام هم فرستاده خدا بسوي مؤمنان است كه اين معنا در قرآن آشكارست.

۴۶۱- بقول روزبهان شيرازي، اين نوعروسان ملكوت را جمله بر درب حجله وصال شهيد كردند. سخن از عارفان واصل و عليين است كه جمله در حجله توحيد شهيدند. و اين شهادت راز شطحيات است و شطحيات هم راز شهادت.

۴۶۲- اگر از هر عارفي يكي دو فقره شطح صادر شده است جمله سخنان علي ع، شطح است نه فقط در خطبه هاي نادره بلكه در كل غررالحكم و دررالكلم و نهج البلاغه، اگر در مفاهيم كلام تأمل كني. يعني هدايت بخش ترين و گمراه كننده ترين سخناني كه در تاريخ بشر پديد آمده است كلام علي ع است كه وحدت اشد اضداد معاني است و اين ذات قرآن است كه مؤمنان را هدايت و كافران را گمراه مي كند و منافقان را رسوا. و سخن علي جمله تأويل و استخراج قلب قرآن است.

۴۶۳- «خداوند نور زمين و آسمانهاست كه مثال نورش همچون چراغداني (مشكات) است كه در آن چراغي (مصباح) است و چراغ در شيشه اي (زجاجه) است كه چون ستاره درخشان است از روغن زيتون مباركي كه نه شرقي و نه غربي است روشن مي شود كه روغنش بي آنكه آتشي به آن برسد بخودي خود روشن مي شود كه نور علي نور است و خداوند به اين نور هر كه را خواهد هدايت كند...» نور۳۵-
بدان كه اين مشكات همان محمد ص است و اين مصباح، علي ع است و اين زجاجه كه چون ستاره درخشان است فاطمه س است و اين روغن زيتون مبارك هم حسن و حسين هستند و اين نور علي نور هم سلمان و كلاً شيعيان مخلص هستند كه به مثابه نوري هستند كه از آن نور متجلي شده اند كه نور ولايت حق را به ميان مردم مي برند يعني عليين كه امامان ناطقند و سپر بلاي امام صامت و غايب!

۴۶۴- عليين نوري از ولايت علي هستند كه بر باطن ها مي تابند و بدين طريق قيامت نفوس مردمان را در هر عصري برپا مي كنند و كافر و مؤمن و مشرك و منافق را از هم تفكيك مي نمايند و هر كسي را بر جاي خود مي نشانند و اينست عدالت! كه اندكي از مردم منشأ اين قيامت و عدالت را مي شناسند و مابقي از سرچشمه اين نور بي خبرند.

۴۶۵- عليين فقط باطن انسانها را روشن نمي كنند بلكه دل ذرات و كرات و نباتات و حيوانات و بلكه ملائك را روشن مي كنند و بدين طريق همه موجودات را به ذات ازلشان رجعت و عودت مي دهند. «خداوند جهان را آفريد و سپس بازش گردانيد.» قرآن- و علي مي گويد كه منم آنكه جهان و جهانيان را رجعت مي دهم. خطبه بيان-

۴۶۶- و بدينگونه است كه جهان هستي مريد اراده علي و امامان است زيرا به جهان، هستي جاويد و الهي مي بخشند در نظرشان به ذات آن. و اينست خلق جديد! «من خلق را از نو مي آفرينم.» خطبه بيان-

۴۶۷- از آنجا كه مقصد و نظر خداوند در خلق زمين و آسمانها چيزي جز انسان كامل (علي) نبوده، پس كل جهان هستي مسخر و مريد علي ع بعنوان قصد ذاتي پيدايش جهان است. يعني روياروئي جهان با علي عين روياروئي جهان با ذات و مقصود هستي خودش مي باشد. و اين راز رابطه عليين با جهان هستي است.

۴۶۸- «من روشنائي بخش زنانم.» خطبه بيان- زن باطن مرد است همانطور كه حوا باطن آدم است. و حوا مخلوق آدم است چرا كه از بطن آدم پديد آمده است و علي بيان كننده حقيقت وجودي حوا و روشنگر باطن اوست و بدين طريق روشنگر خويشتن و عارف بر خويشتن است زيرا حواشناسي مغز آدم شناسي است و لذا هر مردي جز در شناخت زنش قادر به شناخت خودش نيست و به عكس. و اينست كه همسر علي، جز فاطمه نمي توانست بود.

۴۶۹- بسياري از زنان به بنده مي گويند كه « تو ما را از خودمان هم بهتر مي شناسي اين شناخت را از كجا حاصل كرده اي.» پاسخ من اينست كه «هر كه خود را شناخت همه را شناخت» و هر كه باطن خود را شناخت زن را شناخته است. زيرا زن باطن مرد است و لذا جز عارفان، زن را نمي شناسند. و اينست كه رسول اكرم عقل كل و عارف كامل عالم مي فرمايد: «زن در دل من دوست داشته شده است همچون نماز و عطر.» و اينست كه اكثر ياران امام زمان هم زنان هستند زيرا به نور وجودش صاحب وجود مي شوند. زيرا يكي از تجليات حق و لقاي رب، جمال حوائي آدم است كه ديدار مي شود و نور اين جمال در چشم و جان عارف هر زني را بيدار و روشن نموده و بخود مي آورد و اين آغاز خلقت جديد زنان در رابطه با عليين است. همانطور كه تعداد صحابه هاي زن رسول اكرم بسيار بيشتر از مردان بودند و بسيار مخلص تر هم بودند.

۴۷۰- اينجانب نيز به نور ولايت علي ع و رحمت مطلقه محمد ص، در اين دوران تنها كسي هستم كه زن را بيان و روشن كردم و لذا دهها رساله درباره هويت زن نگاشته ام كه هر زني با مطالعه اش به حيرت مي افتد و با خود روبرومي شود و خود را مي بيند كه يا به تصديق مي رسد و يا انكار. يعني يا شقي مي شود و يا سعيد. و اين قيامت زن مدرن است كه در آثارم بر پا شده است كه اين قيامت، دين را عين واقعيت نشان مي دهد كه: براستي كه دين هر آن واقع است! قرآن-

۴۷۱- در حقيقت هر گاه كه دين خدا و همه معارف و حقايق ديني در واقعيت جهان عينيت يافت قيامت آغاز شده است. و چنين تعين و يگانگي حقيقت و واقعيت در آثار اينجانب بوقوع پيوسته است.«مائيم صاحبان قلم.» خطبه افتخار-

۴۷۲- همانطور که نشان ديگري از قيامت طبق کلام رسول خدا، اينست که امامت علي ع در جاي جاي قرآن آشکار شود و قرآن چيزي جز معرفي نامه امام نباشد. و اين امر نيز در آثار ما رخ نموده است و ما نشان داده ايم که همه محکمات قرآني شناسنامه امام هستند و بلکه همه متشابهات شرعي و فروع دين هم جز امام حقيقتي ندارد همانطور که خود مي فرمايد که: منم نماز و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهي از منکر!

۴۷۳- مهمترين صفتي که علي در خطبه هايش بخود نسبت داده که اساس انکار و ترديد خود شيعيان و علماي رسمي نسبت به امام و خطبه هايش مي باشد صفت خالقيت است. يعني هر صفتي را مي توانند درباره علي توجيه کنند الا خلاق بودنش را. در حاليکه اين اصل و اساس خلافت است. و اين بدان دليل است که معناي خلقت جديد را درنمي يابند و آنرا فقط مختص به قيامت کبرا و پس از مرگ مي دانند. يعني عرفان علوي و حقيقت محمديه را درك نمي کنند و در يك کلام يعني امام و امامت را به نورانيت نمي شناسند و قدرت فهم آنرا ندارند. و اين جهل علت العلل همه بدبختي هاي عالم شيعه در تاريخ بوده است و همه بلايائي که بر سر عرفا آمده است. اين همان اساس تفرقه در تشيع است و علت اصلي حاکميت نظامهاي طاغوت اموي و عباسي و امثالهم بر تشيع بوده است.

۴۷۴- خلقت جديد يا آفرينش عرفاني براي نخستين بار در آثار ما حقيقتي اساسي و محوري در دين و اسلام و قرآن پيدا کرد و بيان عقلاني- عرفاني يافت که تبديل به مقصود خدا از خلقت و لذا مقصود خدا از دينش گرديد که در اسلام به عرصه ظهور آمد و آن امامت بود. پس امامت در يك کلمه چيزي جز خلق جديد عالم و آدم نيست. «من خلق را از نو مي آفرينم.» خطبه بيان-

۴۷۵- آنکه آفرينش عرفاني را درك و تصديق نکند دين و اسلام و امامت را درك و تصديق نکرده و در دين از مشرکان يا منافقان است. و اين معنا آشکارا در خطبه هاي نادره علي ع حضور دارد که ذکرش رفت.

۴۷۶- فرق علي و عمر تحت الشعاع نور حقيقت محمديه چه بود؟ فرق سلمان و ابن ملجم تحت الشعاع نور ولايت علوي چه بود؟ فرقي جز درك و تصديق آفرينش عرفاني و تکذيب آن نبود. و لذا علي و سلمان به اين آفرينش نائل آمدند و خود آفرينشگر شدند و عمر و ابن ملجم دچار انکار و ظلمت گشتند و در مرز بين وجود و عدم ماندند «نه مرده اند و نه زنده.» قرآن-

۴۷۷- آفرينش عرفاني و خلق جديد البته که در عرصه قيامت رخ مي دهد همانطور که قرآن کريم مکرراً متذکر است ولي مسئله در عدم درك قيامت در آخرالزمان است که: «آنچه در راه بود رسيد و آنچه که انتظارش را مي کشيدند آمد و انکار کردند... درست از جائي که گمانش را نداشتند خداوند آنان را آمد و انکار کردند... مسئله اينست که ديدار خدا را منکرند... » قرآن-

۴۷۸- مسئله اينست که علماي اسلامي باور ندارند که در آخرالزمان و قيامت قرار داريم و اين علت العلل همه غفلتها و خسرانها و مظالمي است که امت اسلامي در تاريخ به آن مبتلاست. و نيز اساس انکار امامت و تفرقه هاي فزاينده در امت!

۴۷۹- «کافران در انتظارند که قيامت به ناگاه رخ نمايد حال آنکه همه نشانه هايش آشکار است.» قرآن- يعني نشانه هاي قيامت دال بر قيامت است. مسئله اينست که کافران و جاهلان قيامت را در ظرف زمان و مکان درنمي يابند همانطور که انبياء و امامان را هم بدليل بشر بودن انکار کرده اند.

۴۸۰- پس کانون معرفتي درك و تصديق خطبه هاي نادره علي ع و فهم نورانيت امام سراسر بسته به درك و باور قيامت است که جاريست و روز به روز نشانه هاي بزرگتري رخ مي نمايد و کافران اين نشانه ها را به حساب تحولات غيرمترقبه در طبيعت مي دانند و بس و برايش دلايل نجومي و زمين شناختي و صنعتي و امثالهم قائل هستند و همين!

۴۸۱- حال آنکه همه اين تحولات غيرمترقبه و علائم قيامت، ظرف آفرينش جديد است که در آن دو انسان بهشتي و دوزخي رخ مي نمايد. و سلطان اين عرصه علي و عليين دورانهايند.

۴۸۲- دکتر شريعتي در بيان رمانتيك و شاعرانه مي گويد که: «خوشا آنوقت که انسان به قدرت اراده و معرفتش يکبار دگر دست در دست خدايش به آفرينش نوين خويشتن برسد و خود را آنگونه که دوست مي دارد بيافريند.» اين آرزوي دکتر شريعتي در ذات امامت و تشيع حضور دارد و آرماني محال نيست ولي در مجموعه آثار دکتر بنظر نمي رسد که باوري جديد

در اين باره وجود داشته باشد همانطور كه در آثار اكثر علما و عرفاي اسلامي. اين مسئله و ترديدي بزرگ در معرفت ديني مسلمانان است كه اساس شرك امت و خاصه شيعيان مي باشد و زمينه همه تذبذب هاست.

۴۸۳- بدان كه مدينه فاضله اسلامي و اماميه جز بر حق خلق جديد عرفاني پديد نمي آيد و جامعه امام زماني هم جز اين نيست.

۴۸۴- خود اينجانب با اينكه چندين رساله در باب خلق جديد نگاشته ام ولي فقط در مطالعه خطبه افتخار و بيان و تطنجيه بود كه در اين باب به يقين كامل و برتري رسيدم و اين از نور اين كلام امام بوده است كه همه معارف ديني و اسلامي و شيعي را در انديشه و قلبم هزار چندان قوت و عمق بخشيد و مرا به حق يقين مذهب شيعه و امامت رسانيد.

۴۸۵- كل جهان و جهانيان امروزه در عرصه و كارگاه خلقت جديد قرار دارند. و آدمي يا بواسطه عرفان نفس و ايمان بخدا و انبياي الهي، به نور ولايت علي متصل شده و بر خلقت بهشتي و رضواني وارد مي شود و در غير اينصورت بر خلقت دوزخي وارد مي شود و يك شيطان مي گردد يعني خليفه شيطان. آيا بهتر نيست كه خليفه خداي كريم و ارحم الراحمين باشد و نه خليفه شيطان كه دشمن انسان است.

۴۸۶- آدمي از گل است در خلق قديمش. ولي در خلق جديد يا نوري مي شود و يا ناري. و اين خروج از خلقت و حيات و هستي شجره اي- تاريخي و ورود به خلقت ماوراي طبيعي است. خروج از نژاد و ورود به قلمرو نزاد!

۴۸۷- و در ضمن مپندار كه خلقت جديد عرفاني، خلقتي بر مباني ارزشهاي ماوراي طبيعي و مفاهيم فوق بشري است و بلكه اتفاقاً قرار است انساني بر اساس اخلاق پديد آيد. و اما اخلاق چيست: صداقت، وفا، رحمت، عزت، حرمت، عصمت، اراده، محبت، حكمت و... يعني همين ارزشهائي كه در نزد عامه بشري جز شعار و تظاهر و بازي نيست. زيرا اگر اندكي شهامت در خود داشته باشيم درمي يابيم كه ذره اي از صدق و وفا و عزّت و رحمت در ما وجود ندارد و لذا وجود نداريم زيرا اينها ارزشهاي وجودي است كه جمله صفات و اخلاق الهي مي باشند. و از اين لحاظ است كه خداوند اكثر مردم را پست تر از حيوانات مي خواند.

۴۸۸- پس خليفة الله شدن يعني انساني صادق و با وفا و عزيز و كريم و حكيم و با محبت و صاحب اراده شدن! و اين معناي انسان كامل است. و علي هم چنين انساني است و همه كرامات و مقاماتش حاصل همين ارزشهاي اخلاقي است و لاغير!

۴۸۹- سرنوشت تو را كسي تعيين مي كند كه به او دل داري و دوستش مي داري زيرا سرنوشت تو را كسي مي نويسد كه در دل توست. و اين بزرگترين اجر است كه دل به كسي دهی كه اهل محبت حق است و او هم دوستت مي دارد. و چنين كسي جز عليين و شيعيانشان نيستند.

۴۹۰- تو شبانه روز بواسطه كسي كه در دل توست خلق مي شوي و بتدريج چون او مي شوي. پس واي بر تو اگر مقيم دلت انساني كافر و شقي و متكبر و جاهل و ظالم باشد يعني انساني بي وجود باشد پس تو را بسوي نابودي مي برد.

۴۹۱- و بدان كه ظالم جز به ظالم دل نمي دهد و صادق جز به صادق دل نمي دهد و فاسق جز به فاسق دل نمي دهد و... و اين قول خداوند در كتابش مي باشد كه پاكان با پاكان و ناپاكان با ناپاكان ازدواج مي كنند و اينكه مؤمنان اولياي يكديگرند و كافران هم اولياي همديگرند.

۴۹۲- بدان كه از هر كه بي چون و چرا اطاعت كني همو را بر دلت وارد كرده و دوستش مي داري. پس از صادقان و پاكان و اهل علم و محبت اطاعت كن!

۴۹۳- پس كسي را دوست بدار و مالك دل خويش ساز كه تو را براي خدا دوست بدارد يعني خدائيت وجودت را عاشق باشد يعني خداي را در ذات تو ببيند. و اين اجر اطاعت بي چون و چرا و خدمت ايثارگرانه عليين و شيعيان مخلص است كه صاحب نورند. زيرا از هر كه بي چون و چرا اطاعت كني او را بر دلت وارد مي سازي و اين همان واقعه صلوة است همانطور كه علي هم برپائي ولايتش را در دل شيعيانش عين اقامه صلوة مي خواند. خطبه نورانيه.

٤٩٤- امام در خطبه بيان مي فرمايد «منم كه زاده نشده ام» از همين رو رسول اكرم هم او را مصداق سوره توحيد ناميد يعني مظهر لم يلد و لم يولد! حال آنكه مي دانيم كه امام از مادري زاده شده است. اين چه سر و تناقضي است؟ اين واقعه جز به اين معنا نيست كه مخلوق مي تواند هويت خالقش را حاصل كند و حقاً الهي و ازلي گردد. و اين جز بر اساس براندازي نژاد و شجره و تاريخ و زمان و دهر از وجود خويشتن نيست. در اين باره به كتاب «عرفان تاريخ» از اينجانب رجوع نمائيد كه زمينه واجبي بر معرفت درباره نورانيت امام است.

٤٩٥- درباره حقانيت اين ادعا يكي از دوستان در رؤيائي امام علي ع را ديده بود كه كتاب «عرفان تاريخ» را در دست دارد و خطاب به مردم مي فرمايد كه «من زين پس هر كه را بخواهم هدايت كنم بواسطه اين كتاب هدايت مي كنم».

٤٩٦- اين جانب از دوران جواني بطرزي حيرت آور كل انديشه ام بر محور سرّ زمان و ماهيت آن بسيج شده بود و بطور ناخودآگاه به عظمت اين معما پي برده بودم و احساس مي كردم كه همه اسرار وجود عالم و آدم در ماهيت زمان نهفته است. و براي كشف همين معما مشغول مطالعه كتاب «هستي و زمان» از هايدگر بودم كه سخت ترين كتابي بود كه در همه عمرم مي خواندم. در اين ايام اواخر پائيز سال ١٣٦٠ به زادگاهم دازگاره رفتم كه كاملاً متروكه و تهي از آدميزاد بود كه يك روز بعد از ظهر آفتابي كه در فضاي آزاد غرق در اين معما و مطالعه كتاب مذكور بودم براي نخستين بار با حضرت خضر ديدار كردم در عين بيداري و هوشياري. كه با اين ديدار حيرت آور بناگاه نوري در اعماق جانم درخشيد و درب فهم اين معما و بلكه همه معماهاي حكمت و عرفان بر من گشوده شد و اين سرآغاز ورود من بر علوم لدني و عرفان نفس و سلوك روحاني بود. و همين اواخر در خطبه بيان از امام علي ع خواندم كه مي فرمايد «منم خضر». البته من تا سالها اين انسان الهي را در نزد خودم گاه خضر مي ناميدم گاه امام زمان و گاه سقراط حكيم! كه البته در ماهيت تفاوت چنداني هم ندارد. بهر حال اين ديدار برايم نور حكمت و عرفان را بهمراه آورده و تفكر توحيدي را در من خلاق ساخت.

٤٩٧- در حقيقت خضر، تجسم بشري نور حكمت است. چون در جستجوي اين نور بودم او را ديدار كردم. همانطور كه امام هم تجسم بشري الوهيت است همانطور كه خود مي فرمايد «من ظهور كلمة الله هستم» پس هر كه لقاي الهي را جستجو كند به امام مي رسد همانطور كه من رسيدم. و بدان كه هيچ جستجوي برحقي نيست كه به مقصود نرسد. براستي كه انسان جز تمناي خويش نيست. قرآن – و هر دعا و ادعائي كه با تفكر و معرفت و اخلاص و يقين باشد اجابت مي شود. (رسول اكرم ص).

٤٩٨- هم خداوند و هم امام زمان عج وعده داده اند هر كه آنها را جستجو كند البته خواهد يافت. «هر كه ما را جستجو كرد البته يافت.» حديث قدسي.

٤٩٩- به گفته خداوند در كتابش، دهر (زمان) موجب نسيان وجود است (سوره دهر) پس هر كه بر زمان فائق آيد بخود آيد و خود را بيابد و در اين واقعه خداي را يافته است كه نزاد است و ازلي و ابدي!

٥٠٠- اين را بدان كه رها و پاك شدن از زمان، رها شدن و پاك شدن از مكان هم هست. و اصلاً واقعه پاك شدن و تزكيه و تطهير در قرآن كريم جز اين نيست زيرا همه ناپاكيها از ابتلاي انسان به مكان و زمان است.

٥٠١- در مكان بودن، محدود و محبوس بودن است و در زمان بودن هم مرگ و نابودي است. پس اراده به آزادي و جهانيت و وحدت با هستي كل و اراده به جاودانگي اساس تلاش براي رهائي از مكان و زمان است. و اين مقام ابرار است كه در قرآن از اهالي بهشت هستند و علي نيز مي فرمايد «منم فرمانده ابرار».

٥٠٢- وقتي گفته مي شود كه مرز تشخيص امام از دجال به موئي است بدان معناست كه مرز تشخيص محبت از شقاوت و حق از باطل و راست از دروغ به موئي است وگرنه اكثريت مردمان جهان همواره به دام شيطان و دجال نمي افتادند زيرا دشمن را دوست مي پندارند. با توجه به اينكه دجال و شياطين مظهر اشد جلوه گري هستند ولي امام چنين نيست و بسوي مردمان نمي رود و بلكه مردمان بايد بسوي امام روند درست به عكس انبياي الهي.

٥٠٣- وقتي كه كتابهاي زندگينامه ام را نوشتم و در اختيار همگان قرار دادم نعره بسيار به آسمان رسيد كه: «چرا اسرار حق را برملا كردي... و تازه اسرار خودت را هم عيان نمودي و آبروي خودت را بردي و...» چرا كه من بوضوح نشان داده بودم كه در دوران جواني آدمي گمراه و سرگشته و مبتلا به همه معاصي بودم و حتي يكبار دست به خودكشي زده بودم و... و اين اسرار براي آن بود كه حق آشكار شود و رحمت مطلقه خدا اثبات گردد كه يك كافر و گناهكار مطلق هم مي تواند مورد رحمت و محبت و كرامت الهي قرار گيرد و به ديدار حق نائل گردد. آري من اسرارم را بدست دشمنانم دادم تا رحمت

مطلقه حق را ثابت كرده باشم نه خودم را! و مهمتر از همه اينكه محك و ميزاني آشكار براي تشخيص حق و باطل و كفر و ايمان و امام و دجال بدست داده باشم و بسياري از باورهاي ماليخوليائي و خرافي را از ميان برداشته باشم.

۵۰۴- ما قبلاً نشان داده ايم كه براي رسيدن به علم و معرفت كامل درباره چيزي بايد بر جايگاه وجودي آن چيز قرار گرفت و خليفه آن چيز شد يعني خود آن چيز شد منتهي با روح انساني. و علي نخستين كسي است كه به چنين مقام و قدرتي از روح رسيده است و خليفه جهان هستي و يكايك موجودات شده است و اين يعني امام مبين كه همه چيزها متمركز در وجود اوست و اين يعني قطب عالم امكان. و بدينگونه بر جاي خدا هم قرار گرفته و هويت الهي هم يافته و خليفه خدا شده و لذا خدا را بطور كامل شناخته است و مي فرمايد خدا فقط در وجود ما شناخته مي شود.

۵۰۵- پس انسان بايد صاحب روح الهي باشد تا به شناخت وجودي از هر چيزي برسد و چون بر جاي هر چيزي قرار گيرد خداي را دريابد زيرا ذات وجود عالم خداست و خداوند همه اشياء را از درون و برون فرا گرفته است. و لذا خليفه خدا شدن عين خليفه جهان شدن است و خليفه وجود شدن است و موجود گشتن! و لذا مي فرمايد اين مائيم كه خداوند روحش را در ما القاء مي كند. خطبه نورانيه!

۵۰۶- و انسان بواسطه روح خدا در خويشتن است كه مي تواند او را ديدار كند. «خداوند روحش را بهر بنده اي كه بخواهد القاء مي كند تا ديدارش را هشدار دهد.» قرآن- و نيز به ياري و قدرت همين روح است كه مي تواند بر جاي هر چيزي قرار گيرد و عين آن چيز شود و لذا مي فرمايد «منم زمين و آسمانها و شب و روز و ماه و زحل و مشتري... منم آدم و نوح و ابراهيم و...».

۵۰۷- و انسان فاقد روح محبوس در تن خويشتن است و لذا تنش قبر اوست «مردگانند مپندار كه زندگانند.» قرآن- چنين كسي حتي وجود خودش را هم درنمي يابد و خودش نيست يعني اصلاً نيست. و امام نور وجودش را بر عالم و آدم مي تاباند و صاحب وجودشان مي سازد. اين تابش و تجلي نور امام در شيعيان همان واقعه القاي روح خدا بواسطه وجود امام است. و اينست معناي حقيقي انسان روحاني كه عليين و شيعيان حقيقي اند. و اين تجسد و حلول و تناسخ نيست بلكه تجلي و روح بخشي است.

۵۰۸- براستي كه بقول امام، حمل و درك و دريافت نور ولايت علي ع كاري بس سترگ و سخت است كه جز ملائك مقرب و رسولان بزرگ و مؤمناني كه دلشان را خداوند امتحان كرده از آن عاجزند. و اين همان واقعه صلوة است در قرآن كريم كه خداوند آنرا كاري كبير مي داند كه جز خاشعين از برگزاريش عاجزند چرا كه لقاي الهي را منكرند. يعني فقط عاشقان ديدار با خدا توان و ظرفيت حمل و درك ولايت علي و امامان را دارند. پس اين ظرفيت و امكان كبير جز از عشق الهي برنمي خيزد و فقط عاشقان لايق درك اين ولايت هستند زيرا اين ولايت قلمرو شناخت وجودي خدا و ديدار با اوست و جز اين مقصودي ندارد. و فقط عاشقانند كه به محض درك و دريافت روح و نوري از امام، كوس اناالحق نمي زنند و دجال نمي شوند و بلكه فناي در حق و خدمتگزار بي مزد و منت خلق خدا مي شوند.

۵۰۹- بنگريد كه چگونه اكثر مردمان با مطالعه يك مقاله عرفاني در باب وحدت وجود كوس اناالحق مي زنند و مردمان را به بندگي خود مي خوانند و ديگر خداي را بنده نيستند و به تسخير شيطان درمي آيند و راه خدا را سد مي كنند. تا چه رسد به دريافت شعاعي از نور عليين! به همين دليل است كه شاهد ظهور آنهمه دجال و مدعي در اطراف وجود مبارك رسول خدا و علي ع هستيم و مي دانيم كه در عصر زندگاني خود رسول خدا دهها نفر دعوي نبوت داشتند و نخستين دجال هم ظهور نمود كه قرآن را از بر قرائت مي كرد و از خود رسول هم در اين امر موفق تر بود و داراي كرامات شيطاني هم بود و همچون گوساله سامري از خود علائم غيبي صادر مي نمود و همه را مفتون خود مي كرد.

۵۱۰- و مي دانيم كه به قول قرآن كريم سامري با برگرفتن نشانه اي از معجزات موسي بود كه توانست آن گوساله سخنگو را پديد آورد. امروزه نيز شاهد هزاران سامري و گوساله سامري در سراسر جهان هستيم و جملگي هم دم از عرفان و نجات مي زنند و مردم را از اطاعت احكام رسولان الهي بازمي دارند.

۵۱۱- مؤمن بايستي خاك و خاشاك (خاشع) گردد تا لايق روح شود و بتواند آنرا حمل نمايد. عده اي از دوستاني كه در واقعه نزول روح در اطرافم بودند و تحت الشعاع آن روح قرار گرفتند پس از اندك مدتي جمله كوس اناالحق زده و تبديل به ديوهائي از كبر و غرور و استكبار شدند و ظالماني بيرحم با اطرافيان خود گرديدند و بزودي با خود من نيز به عداوت رسيدند و رفتند و خود را هلاك ساختند. و به ياد مي آورم كه آنان را دعوت به اقامه صلوة و رعايت تقوا و احكام شرع

نمودم و اخطار دادم. که يکي از آنها گفت «نماز مال احمقان است ما خود نمازيم.» اين همان امتحاني است که دلهايشان در آن مردود شد و لذا خداوند آن روح و نور را از آنان برگرفت و کور و کر و احمقشان ساخت.

۵۱۲- بدان هر کجا که انسان صاحب روحي از عليين باشد در اطراف او شاهد ظهور اشد هويت هاي بشري از نوع الهي و شيطاني خواهيم بود. عده اندکي تحت الشعاع نور وجودش تعالي مي يابند و خاشع مي گردند و مابقي دجال مي شوند.

۵۱۳- بسياري از انقلابات اصيل عصر ما از برکت وجود عليين بوده است که در آن بناگاه شاهد ظهور اشد تناقضات بشري بوده ايم که پاکترين و ناپاکترين انسانها رخ نموده اند که متأسفانه عموماً اکثراً از نوع دجاليت است و لذا سرنوشت انقلابات پس از پيروزي در دست اين اکثريت تباه مي شود و گناهش به گردن رهبران و حقيقت انقلاب سنگيني مي کند که ظهور جريانات ضد انقلابي و ضد ايدئولوژيکي و ضد عدالت حاصل اين اتهام ناحق است که بواسطه دزدان انقلاب اشاعه مي يابد. بدان که اين انقلابات مصداق همان قيامتهاي وجود عليين است که جامعه را قيامتي و انقلابي مي سازد در درجات! که ظهور پيامبر اسلام و علي ع، بزرگترين اين قيامتها و منشأ همه اين انقلابات بوده است. در اين معنا تأمل کن.

۵۱۴- امروزه بسياري از محققين منصف و فرزانگان غربي اعتراف دارند که قرون وسطاي اروپا را فرهنگ اسلامي در هم پيچيد و رنسانس را برپا ساخت و منشأ اصلي همه انديشه هاي آزاديخواهانه و دموکراتيك و عدالت محور و انقلابي همانا انديشه هاي اسلامي بوده است که بواسطه ترجمه ها به اروپا رسيده است که از عصر فاطميان و جنگهاي صليبي آغاز شده است که جمله آموزه هاي ائمه اطهار و خاصه امام صادقع و شيعيانشان بوده است. اين بدان معناست که بقول رسول اکرمص، غير مسلمانان در اسلام از مسلمانان سبقت گرفته اند. و لذا شاهديم که امروزه مستکبرين غرب مشغول املاي حقوق بشر به ما مسلمانان هستند. و بدان که اصل و اساس مفاد حقوق بشر همان آموزه هاي دانشگاه امام صادق ع بوده است که از هر مذهب و نژادي دانشجو مي گرفت و همه را يکسان بورسيه مي نمود و حمايت مي کرد. و نيز حکومت ناکام پنج ساله علي ع که از بودجه مسلمين براي يهود و نصاري، کنيسه و کليسا مي ساخت و آنان را بيمه مي نمود. و از دانشجويان اين دانشگاه، بسياري هندي و ايراني و رومي بودند که پيام امام را به جهان انتقال دادند. و نيز اسماعيل پسر امام صادق و گروه چريکي او که اين معارف را به همه زبانها ترجمه مي کردند و مي رسانيدند و مي دانيم که هفتاد نفر از اين گروه را يك روز در مسجد مدينه سر بريدند به امر خليفه وقت عباسي به جرم ارتداد و غاليه گري!

۵۱۵- ما در کتابي که درباره فرقه هاي شيعي و اسماعيلي نوشته ايم نشان داده ايم که چگونه خلفاي عباسي به بهانه غاليه گري بسياري از شيعيان جاهل و منافق را خريدند و شيعيان مخلص و مريدان امامان را قتل عام کردند و اين قتل عام شيعه تا قرنها در ايران بدست حکومتهاي مزدور عباسي مثل غزنويان و سلاجقه ادامه يافت و هر شيعه مخلصي را به جرم قرمطي و غاليه گري کشتند و خاندانش را بر باد دادند تا حسن صباح به پا خاست که براستي از عليين بزرگ تاريخ است و نهضت خود را با نخستين تفسير از خطبه بيان آغاز کرد. و عجبا که در ميان شيعيان اثني عشري حامياني نيافت و لذا بسوي اسماعيليان رفت و آنان را براي انقلابش تربيت نمود و بمدت حدود صد سال خلفاي عباسي و حکام مزدورشان در ايران را قلع و قمع نمود و شيعه را از نابودي تاريخي رهانيد و بالاخره ادامه قيامش بنياد بني عباس را برانداخت. هر چند که ادامه دهندگان و اوصياي راه او بسوي سلطنت رفتند و برافتادند بدست مغول.

۵۱۶- در تاريخ اسلام و شيعه پس از ائمه، نخستين و شايد تنها کسي که تا به امروز، حقيقتِ قيامت قرآني وعلوي را دريافت و با صداي بلند در قلعه الموت اعلان نمود حسن صباح بود. اينجانب نيز در دوره جواني با مطالعه کتابي در اين باب، چنان دچار انقلاب فکري شدم که اين انقلاب و قيامت براستي در دل و جانم برپا شد و بالاخره در برون هم رخ نمود و دانستم که اصلاً اسلام و قرآن و خاصه تشيع مذهب قيامت است و اين تنها فرق اسلام از سائر مذاهب الهي است و لذا عمري را درباره حقيقت قيامت به تفکر و تحقيق پرداختم و عاقبت در خطبه هاي نادره علي ع دريافتم که اصلاً همه حقايق قيامت در اساس شيعه حضور دارد و در تاريخ کتمان شده است و شايد هم اراده الهي بوده تا اين قيامت را براي مدتي پنهان دارد.

۵۱۷- حدود هشتصد سال پيش حسن صباح ع قيامت را اعلان نمود ولي متأسفانه نه پيروان اسماعيلي و نه اثني عشري او اين حقيقت را درنيافته و باور نکردند و اين قيامت در همان قلعه الموت تا به امروز مدفون ماند و تنها امري از قيامت را که پيروان فرصت طلب و سلطنت خواه او اقتباس کردند و تا به امروز ادامه داده اند فسخ شريعت بوده است که فرقه اي از اسماعيلي امروز هم بطرزي منافقانه آنرا مسلك خود ساخته اند و عجبا که خود حسن صباح را از خود نمي دانند و انکار مي کنند زيرا که اثني عشري بوده است و خودش تا پايان عمر اسوه کامل شريعت تلقي مي شده است. براستي که شيعيان مشرك و منافق در طول تاريخ چه بلاهائي که بر سر مکتب امامشان نياورده اند و بيهوده نيست که اينقدر فجايع بر سرشان آمده است که تا به امروز ادامه دارد.

۵۱۸- شيعه اي كه خطبه هاي امامش را منكر است و طرد مي كند شيعه نيست و اصلاً مسلمان هم نيست و از يهود و نصاري هم كمتر است همانطور كه علي ع در خطبه اش مي فرمايد كه «منكران اين حقيقت امام گروهي مسخ شدند و مابقي يهود و نصاري گرديدند...» آيا براستي اكثريت شيعيان و مسلمانان جهان به آئين يهود و نصاري (غرب) زندگي نمي كنند و غرق در حيات جانوري نيستند. مگر اينكه در اين نهضت جهاني كه مسلمانان را در برگرفته بخود آيند و براستي مسلمان شوند. ولي بدون شناخت و درك و تصديق اين خطبه هاي امام امكان رهائي از اسارت و ضلالت نيست. تا قيامت امام را درنيابيم اصلاً جهان امروز را درنيافته ايم و امامت را درنيافته ايم.

۵۱۹- به ياد آوريم كه پس از واقعه كربلا با شيعيان منافق چه كردند مروانيان. مشابه چنين جنايت و فاجعه اي حتي در حمله مغول هم رخ نداد. هزاران تن از زنان و مردان و كودكان شيعه را در ميدان شهر شاهرگ زدند و بر اجساد نيمه جانشان ميگساري كردند. و اين فقط يك فقره از انتقام الهي بود. پس از حسن صباح هم در حمله مغول نيز بيشترين قتل عام نصيب شيعيان اسماعيلي شد هر چند كه بني عباس هم در اين تهاجم نابود شدند. خيانت و بيوفائي شيعيان به امامانشان راز بدبختي شيعه در تاريخ است.

۵۲۰- هر گاه كه نعمت بزرگتري بسوي انسان مي آيد مسئوليت انسان در قبال آن نيز بزرگتر است و كفران و تهمت به آن نعمت هم عذاب بزرگتري بهمراه دارد و بدان كه امام و امامت برترين نعمت خدا بر بشر است «امروز نعمت را بر شما تمام كرديم.» قرآن-

۵۲۱- «اي مؤمنان نعمت الله را ياد كنيد.» قرآن- زيرا ياد امام همان صلوة است و نور امام را به دل مي خواند همانطور كه نماز سراسر ياد خداست و امام خليفه خدا بر زمين و نور مجسم اوست كه دعاي مؤمن را پاسخ مي گويد و اين پاسخگوئي جز تجلي نور امام در دل مؤمن نيست كه همان نور خداست و حضور حق در وجود!

۵۲۲- در مذهب شيعه همه اصول و فروع دين تأويل و تأخير و تعيّني جز امام ندارد و لذا بي امام را كافر گويند. يعني كسي كه امام حي ندارد در عبادات و اعمالش گوئي با عبث و نيستي سخن مي گويد و لذا حاصلي جز بيهودگي نمي يابد و بتدريج با اصول اعتقادي خود در تضاد مي افتد و منافق مي گردد. اينست كه اشد نفاق در تشيع رخ داده است. زيرا اشد نعمت هم در اين مكتب حاضر است كه مورد بي توجهي و غفلت و نسيان و بازي و شرك قرار گرفته است و قدر اين نعمت كامل خدا بر بشر شناخته نشده است.

۵۲۳- انسان كامل فقط در مذهب شيعه و مكتب علي است كه بمعناي حقيقي و كامل كلمه تعريف و تعين يافته است و آن امام است كه اين نور كمال را به شيعيان مي تاباند. و لذا علويان بايستي كاملان جهان باشند و بقول امام صادق، روشنائيهاي زمين.

۵۲۴- خدا، نور است و امام هم نور علي نور است و شيعيان حقيقي هم نور علي نور علي نورند و اين سلسله مراتب تجلي و تعالي و ظهور نور است كه قدرت خلاقه حق را در زمين به فعل مي آورد. و عرصه غيبت قلمرو ظهور اين تجلي مضاعف است كه نور حق را مستمراً به درك اسفل السافلين به نزد خلق مي آورد و در دسترس عامه قرار مي دهد. و لذا همانطور كه خداوند، علي را بر خود ارجح داده و خليفه خود قرار داده است علي هم شيعيان مخلص خود را بر خودش ارجح داده است و خلفاي خود در عرصه غيبت قرار داده است. و بدان نور علي نور علي نور خلاقتر و رحماني تر و لطيف تر از نور علي نور است همانطور كه نور علي نور رحماني تر و نقدتر از نور ازل خداست. و اين سير تجلي و نزول روح و نور از عرش اعلي در درك اسفل السافلين است و اينست معناي كمال نعمت خدا در ختم نبوت و كاملترش در غيبت امام. اين بدان! آنچه نزديك آمدستي دور شد ظلمت اندر مطلق خود نور شد!

۵۲۵- آنانكه لطف و كرم و رحمت نور علي نور علي نور عليين عرصه غيبت را انكار مي كنند به نار غضب ظهور قهار نور علي نور امام زمان در آخرالزمان دچار مي شوند. همانطور آنانكه در صدر اسلام نور علي نور امامان معصوم را انكار كردند به نار خداوند دچار شدند و آنهمه عذاب و فجايع بر سرشان آمد كه سرنوشت اهل كوفه مثال بارزي از اين معناست.

۵۲۶- اگر ديالكتيك (وحدت اضداد) به مثابه عرش معرفت است معرفت درباره نورانيت وجود امام هم به مثابه درك عرش ديالكتيك و وحدت وجود است كه همان درك بودِ نبود است و يگانگي وجود و عدم يا خالق و مخلوق! زيرا ظهور خدا در مخلوق عين ظهور وجود در عدم است.

۵۲۷- آنانکه توحید را در قلمرو موجودیت و صفات و افعال مترادف تناسخ و حلول مي نامند براستي کمترين فهمي از توحيد ندارند و غرق در شرکند و حتي تناسخ را هم نمي فهمند زيرا تناسخ و مسخ نيز يك واقعيت قرآني است که کافران و منکران انبياء و امامان دچارش مي شوند پس امري باطل و دروغ نيست و يك عذاب عظيم است. و اتفاقاً فرق بين توحيد و تناسخ دقيقاً فرق بين ايمان و کفر است و آنانکه توحيد را تناسخ مي فهمند به کفر خود اعتراف مي کنند که غايت جهل است.

۵۲۸- امروزه کافران و مشرکان، مسخ انسان در تکنولوژي (شيطان آريل) را تکامل مي دانند ولي کرامات مردان حق و امامان را مسخ و شستشوي مغزي مي نامند و جادو!

۵۲۹- فقدان معرفت درباره نورانيت امام و عليين موجب مسخ در توهمات و پندارهاي جني و شيطاني مي شود و موجود ديوانه اي چون ابن ملجم پديد مي آيد و يا جرياناتي همچون فرقه هاي درويشي که اکثر دچار هويتي ممسوخ هستند و بسياري از آنان جن زده و شيطاني مي باشند و من اينان را از نزديك ديده ام درحاليکه اين تناسخ را در خود نشان کرامات و معجزات خود مي پندارند درحاليکه بازيچه اجنه و شياطين هستند.

۵۳۰- معرفت، معرفت و باز هم معرفت! اينست حرف آخر و آخرين راه نجات در آخرالزمان، بدان! براستي که دوزخي جز بي معرفتي نيست. علي ع-

۵۳۱- امروزه «کيد عظيم» را عشق مي نامند. يعني تلاش براي به دام انداختن عاطفي ديگران و سپس خود در اين دام افتادن، عشق ناميده مي شود که سراسر عذاب و ذلت و نفرت و عاقبت جنون و جنايت است. تلاش براي به بندگي کشانيدن و به بند ديگران افتادن! به روشهاي انواع جلوه گريهاي جسماني و کلامي و هنري و ادبي و حتي عرفاني!

۵۳۲- جز کسي که ولايت علي و عليين را دريافته باشد عشق را نمي شناسد. اين بدان!

۵۳۳- زيرا عشق يعني دوست داشتن ديگران براي سعادت خودشان! و اين جز حاصل خدابيني در ديگران نيست زيرا جز خدا قابل دوست داشتن و پرستش نيست. و اين جز کار عليين و خدابينان نيست.

۵۳۴- بدان که جز عشق عليين به مردم، آدمخواري است و استکبار و ابليسيت!

۵۳۵- و بشر آخرالزمان به انتهاي کيد عظيمش رسيده است و همه راه و روشهاي ابليسي عشق بازي رسوا شده است و بشر در حال باور اين حقيقت بغايت تلخ است که هيچکس دوستش ندارد و جز خدا همه دشمن هستند. و اين يك باور ابراهيمي است که به جبر و در عمر تاريخي بشر حاصل آمده است و اين از ارکان ظهور امام و درك و تصديق ولايت عليين است.

۵۳۶- فرق بين امام و دجال نيز جز در ماهيت عشق نيست. و هر که از کيد عظيم توبه کرده باشد عشق امام را درمي يابد و هر که هنوز در کيد عظيم مشغول تعشيق و دلبري باشد جذب دجال مي شود. زيرا در آخرالزمان کل بشريت در قحطي عشق بسر مي برد و جز اين نيازي حياتي ندارد.

۵۳۷- همه بدبختي ها و زجرها و جان کندن هاي بشر مدرن که در اوج سيري و رفاه تاريخي بسر مي برد فقدان يك ذره محبت است. «هر که بر ولايت علي وارد شد از عذاب رست.» اين حديث مشهور سرّ نجات بشر است و اين ولايت جز نور محبت نيست. و بدان که محبت علي، نور است که با خود حکمت و يقين، اطمينان و ايمان و عزت و معرفت و صبر و قدرت روح و اراده مستقل و هويت الهي ببار مي آورد که ديگر هيچ امري در دنيا عذابش نمي دهد و او را به هراس نمي اندازد و براستي او را ايمن مي سازد.

۵۳۸- در بحارالانوار به نقل از علي ع آمده است که فرمود «شيعيان ما با نور خداوند نگاه مي کنند.» اين مصداق آن آيه در قرآن است که مي فرمايد «خداوند نگاه خود را به مؤمنان مي بخشد.» پس با نور خدا و نگاه الهي جز خداوند ديدار نمي شود و جز حق يافت نمي گردد و زمين به نور خداوند منور مي گردد. قرآن- پس شيعيان همان خدابينان هستند يعني عارفان واصل!

٥٣٩- اگر درك و تصديق كنيم كه حقيقتاً شيعه نيستيم بي ترديد اينهمه عذابهاي نو به نو از سرمان رفع مي شود زيرا مسئوليت شيعه بودن در آخرالزمان بمراتب بيشتر از رسالت انبياي مرسل است. زيرا آغاز ايمان اينست كه انسان كفر خود را ببيند و كافر بودنش را تصديق و از آن توبه كند. پس آغاز شيعه حقيقي بودن نيز اينست كه ناشيعه بودن خود را باور و از آن توبه كنيم.

٥٤٠- اگر ولايت علي ع را جز فرشتگان مقرب حامل عرش و انبياي اولوالعزم و مؤمناني كه خداوند دلشان را امتحان كرده، نمي توانند بردارند پس اين مؤمنان در مقام عيسي و موسي و ابراهيم و محمدند و اين حقيقتي است كه در دهها روايت از رسول ص و امامان معصوم نقل شده است.

٥٤١- علي ع در خطبه اي مي فرمايد كه «هنگامي كه پيامبر از دنيا مي رفت از امتش سخت خشمگين بود جز انگشت شماري از شيعيان.» كه منظور سلمان و عمار و كميل و اويس و ميثم و ابوذر است كه جمله صاحبان نور و كرامات الهي بودند و حكيمان عصر خود محسوب مي شدند كه مكتب علي را بر روي زمين انتشار دادند كه در رأس آنها سلمان قرار دارد كه در مقام الهي به اهل بيت ملحق شد و نخستين غير نژاد از اهل بيت است مي دانيم كه چون علي داراي علم تبديل ماهيت اشياء بود يعني انساني خلاق بود و قدرت آفرينش داشت چون امامش!

٥٤٢- روزي علي ع در يك محفل رسمي در حضور رسول خدا و گروهي از اصحاب با سلمان به عمد شوخي كرد. كه سلمان پس از ختم جلسه از علي گلايه كرد كه چرا با پيرمردي كه به جاي جد توست و دو سه قرن از تو بزرگتر است در حضور مغرضان و منافقان شوخي كردي. علي ع گفت اي سلمان بايد ادعايت را ثابت كني كه از من به سن بزرگتري. سلمان برخاست كه برود علي ع رهايش نكرد تا اينكه سلمان دانست كه رازي بزرگ در ميان است. و سپس با برشمردن همه حوادث زندگي گذشته اش و همه حوادث تاريخي به عنوان يك شاهد عيني ثابت كرد تا زمين و آسمان بوده او هم بوده است و لذا هزار سال از سلمان بزرگتر است. و اين سرآغاز معرفي وجود نوري امام به سلمان بود. و سپس سلمان پرسيد اي علي تو كيستي؟ علي گفت: منم آنكه زمين و آسمانها را بنا كرده است و همه را رزق مي دهد و مي ميراند و زنده مي كند و... كه اين پيرزال سيصد ساله در پيش پاي اين جوان بيست و اند ساله سجده كرد. «درست از آنجا كه گمانش را نداشتند رخ نمود.» قرآن- يعني انتظار ظهور حق را از هر جائي جز يك انسان داشتند. يعني اگر يك كوه يا يك درخت و يا يك گاو ادعاي خدائي مي كرد مي پذيرفتند ولي انسان نه! ولي عجيب تر اينكه علي با نسبت همه صفات و مقامات الهي بخودش دعوي خدائي نمي كند و بلكه سخت از اين امر، منع مي كند. و اين آخرين و نابترين سرّ ولايت و امامت و حقيقت و معرفت و توحيد است. علي، خدا نيست بلكه خدا، علي است. زيرا خدا همه چيز است و هيچ چيزي نيست و جز خدا نيست.

٥٤٣- خداوند از هر يك از مخلوقاتش كه بخواهد به درجات ظهور مي نمايد ولي اين بدان معنا نيست كه آن چيز خداست. به همين دليل است كه آنگاه كه خداوند از كسي يا چيزي رخ مي نمايد آن كس يا چيز، ديگر آن موجود سابق نيست كه بخواهد بگويد من خدايم. و علاوه بر اين در عرصه ظهور خالق از مخلوق، ديگر مخلوقيت نيست كه بخواهد دعوي منيت كند بلكه هويت است.

٥٤٤- در روايت است كه بايزيد بسطامي در حالات خلسه روحاني اناالحق مي گفته است و برخي مريدان در احوال عادي اين امر را به او متذكر شدند و او گفت هر گاه چنين سخني از من شنيديد مرا بكشيد. و بار دگر كه اناالحق از او جاري شد مريدان بر او تيغ كشيدند ولي بخود كه آمدند همه خودشان را زخمي كرده بودند و نه بايزيد را. اين بدان معناست كه بايزيد در آن خلسه، خودش نبوده كه سخن مي گفته است و مريدان بر انكار و منيت خود تيغ كشيدند.

٥٤٥- يكي از كرامات نوري عليين «بيّن» بودن است يعني بيانگرند نه فقط به معناي منطق و توصيف و تعريف پديده ها و بلكه بمعناي به ميان آوردن باطن چيزها و نور باران كردن چيزها و روشن نمودنشان از جمله اينكه بيّن انسانهايند و انسانها را از تاريكي به روشنائي مي آورند و آنها را به خودشان مي نمايانند و اين همان برپا كردن قيامت آنهاست.

٥٤٦- عليين قلمرو نزول بيّنات الهي در عالم ارض و آدميان هستند و لذا وجودشان خود بخود بيّن است يعني روشنگر!

٥٤٧- اينست كه هر گاه يك انسان علي وار را ببيني هرگز فراموشش نمي كني زيرا او تو را روشن مي كند و بدين طريق هستي ات را به تو مي نمايانَد و هستي ات مي بخشد. و لذا ياد او عين ياد خودت و احساس وجود است.

٥٤٨- و نور اين بينه عليائي در زندگيم تابيد و مرا بيّن آخرالزمان و قيامت دوران ساخت كه از اين بابت رنجها و بلايا و مصائبي بي شمار كشيدم و ظلمات و شقاوت كافران و منافقان بسويم هجوم آورد از همه سو! و نيز امتحاناتي الهي در انجام

اين وظيفه علوي همواره بصورت امراض و بلايا و تهديد با من بوده است. و گاه دچار امراض شديد و جانكاه مي شدم و در عمل مي ديدم كه براي رهائي از آن كافيست كه دست از حمايت كساني كه بمن پناه مي آورند بكشم ولي هرگز چنين نكردم. دل دردها، تب ها و چشم درد از جمله اين امتحانات بوده اند.

۵۴۹- يكي ديگر از اين مصائب و تهديد ها از اين بابت بوده كه حاكميت سياسي مي پنداشته كه بنده با اين آثار و افرادي كه از مستضعفترين و بي پناه ترين طبقه جامعه بمن پناه مي آورند قصد رياست و سياست و حكومت و براندازي دارم در حاليكه همه عمرم از آن بيزار و فراري بوده ام در صورتي كه در دوره اي كوتاه در جواني ام در بسياري از مناصب حساس دولتي بسرعت رشد كردم ولي بزودي همه را رها نمودم و انزوا گزيدم.

۵۵۰- آن مسئولين از نظام ما كه بصيرتي ولائي دارند مي دانند به ياري اين معارف مي توانند اين دولت و ملت شيعه را در سطح جهان به كمال رفعت معنوي و اقتدار روحاني برسانند و شبيخون تهاجم فرهنگي را براندازند و نسل جوان را نجات دهند و صدها آفت و بدبختي در كشور را درمان نمايند و براستي طلايه دار انقلاب جهاني امام زمان شوند و قلوب بشريت را به نور عشق علي تسخير كنند. ولي متأسفانه تاكنون نشانه اي اميدبخش در اين باب مشاهده نشده است و جز تهاجم انواع اتهامات نامربوط بسوي ما نيامده است. كه جز افسوس و اندوه از اينهمه قدرنشناسي كاري از ما برنمي آيد. خداي را سپاس كه كل اين بار را بر دوش من رنجور بيكس و حقير نهاده است ولي افسوسم از اين بابت است كه چرا در يك مملكت شيعه هيچ يار و ياور و حمايتي از هيچ سو ديده نمي شود. هر چند كه امروزه بسياري از مراكز علمي و ديني و فرهنگي و تربيتي و سايتهاي رسمي كشور آشكارا از آثار ما بهره مي جويند و آنرا تبليغ هم مي كنند كه اين جاي شكر است ولي از طرفي ديگر ما را بخاطر اين معارف محاكمه مي كنند و منحرف و بدعت گزار و امثالهم مي نامند و اين جاي تأسف و حيرت است در حاليكه علناً شاهديم كه ادبيات ويژه ما و معارف آن از زبان بسياري از مسئولين و سخنگويان رسمي به گوش ميرسد.

۵۵۱- انسان اهل معرفت و ولايت علوي هرگز دچار سوداي رياست و سياست نيست زيرا رياستي برتر از اين نور نيست و لذا حقارتي در دل نيست كه بخواهد در برون جبران شود. زيرا نور علي، علويت جان را احياء مي كند و وجود آدمي عالي مي گردد. اينست كه علي حكومت را در نزد خودش پست تر از آب دماغ بز مي خواند.

۵۵۲- اين را بدان كه تشنگان رياست و قدرت دنيوي از حقيرترين و كافرترين انسانهايند. و اينست كه رياست دنيا در دست كافران و احمقان و بي وجودان است. افلاطون در كتاب جمهوري مي گويد كه تنها راه سعادت جامعه بشري اينست كه حكيمان حكومت كنند و سپس مي گويد كه اين واقعه رخ نخواهد داد زيرا هرگز حكيمان حاضر نيستند حكومت كنند. پس بدان كه حكيم كاملي چون علي چگونه حكومت را پذيرفت كه اين از غايت ايثار و عشق به مردم است.

۵۵۳- خداي را سپاس كه به بركت نور ولايت علي ع از اين دنيا و مالكيت مادي و معنوي و عاطفي آن هيچ ندارم جز بدني رنجور كه آنهم مال خدا و خلق خداست. و سپاس برتر از اينكه از اين نداشتن مفتخرم و شاكر. آنكه هست نيازي به داشتن ندارد.

۵۵۴- بودن يا نبودن، مسئله اينست! آنكه زنده به نور ولايت است، هست و در غير اينصورت نيست. زيرا علي ظهور نور وجود ازلي است.

۵۵۵- بزرگترين و محوري ترين عذاب زندگاني كافران اينست كه همواره كسي را دوست مي دارند كه آنكس ديگري را دوست مي دارد و اين قحطي محبت را پايان نيست و اين عذاب نار است.

۵۵۶- كسي تو را دوست مي دارد ولي تو چون حق محبتش را ادا نمي كني از محبتش برخوردار نمي شوي و لذا مبتلا ميشوي به كس ديگري كه آنكس هم تو را دوست نمي دارد و ديگري را دوست مي دارد اين زنجيره قحطي محبت و عذاب در روابط كافران است.

۵۵۷- محبت متقابل ويژه روابط مؤمنانه و متعهدانه است. همانطور كه در بهشت زن و شوهرها متقابلاً عاشق بر يكديگرند.

۵۵۸- و فقط مؤمنان داراي ولايت علي ع مي توانند يكديگر را متقابلاً دوست بدارند كه اين محبت همان نور وجود است.

۵۵۹- ممکن است گفته شود که امروزه از هفت میلیارد بشر بر روي زمین حداکثر فقط صد میلیون نفر به اسم علوي هستند که تازه اکثرشان به رسم یهود و نصاري هستند. زیرا ولایت مطلقه و خلافت الهي او را درك و تصدیق نمي کنند و در این باره معرفت نوري ندارند. پس فقط انگشت شماري مؤمن حقیقي و صاحب وجود بر روي زمین هستند. همینطور است و چون تعدادشان به سیصد و اندي رسید امام ظهور مي کنند که ظهورش چیزي جز اثبات و تحقق و تعین مقامات الهي علي نیست. درست همان ادعاهایي که در خطبه هاي بیان و افتخار وجود دارد. یعني دست به خلق جدید مي زند و لذا تمدني برتر و الهي رخ مي نماید که جامعه و مدنیت امامیه است.

۵۶۰- و این مجموعه آثار پدید آورنده همان سیصد و اندي علوي کامل است که زمینه ظهور جهاني علي است. همانطور که فرموده در آخرالزمان بازمي گردد و حقش را محقق مي سازد.

۵۶۱- انسان به میزاني که به الهي شدن وجود خود باور دارد الهي مي شود یعني علوي مي شود و علي ع حجت کامله این باور است و لذا او را حجة الله گویند!

۵۶۲- ابن عربي در فتوحات مکیه مي گوید که هجیر ذکر برخي از خلفاي الهي این آیه از قرآن است که «خدایا من از ظالمین بودم مرا عفو فرما.» و بدان که منشأ همه ظلمهاي بشري به خود و دیگران همین عدم درك و تصدیق مقام خلافت اللهي و علویت خویشتن است.

۵۶۳- فقط انسان علوي است که از ظلم و ناپاکي و جهل و ذلت مبراست همانطور که خدا مبراست. ولي یك علوي ریائي درست بعکس مي باشد زیرا حق را بوئیده و کمابیش فهمیده و انکار کرده است و لذا به اشد تاریکي و ظلمت مبتلا مي شود و اشد شقاوت چون ابن ملجم!

۵۶۴- في المثل چرا امروزه وهابیون مظهر اشد شقاوت و دنائت بر روي زمین هستند و در عمل از آمریکا و اسرائیل هم پلیدترند و حضور امپریالیزم و صهیونیزم در جهان اسلام فقط بواسطه اینهاست؟ زیرا آگاهانه با امامت علي و ائمه طاهرین در عداوت هستند. اینان از امپریالیزم غربي مستکبرتر و از صهیونیست ها نژادپرست ترند. اینان از مصادیق آن گروهي هستند که خداوند در همین دنیا آنان را به سگ و خوك و میمون مسخ نموده است.

۵۶۵- بدین ترتیب من اگر خیلي شهامت داشته باشم و جسارت کنم مي توانم خود را یك شیعه علي بخوانم و نه بیشتر. که آنهم بواسطه نظر لطفي بود که خود او در رؤیائي به من نمود و مرا زنده کرد به نور محبتش که شرحش را قبلاً گفته ام.

۵۶۶- شیعه علي یعني پیرو علي ع و خود او مي گوید «هر که پیرو ما شد از ما شد.» و این کرامتي است که جز در وجود علي نیست که کل نور وجودش را به شیعیانش اعطا مي کند همانطور که انگشتر ولایتش را در حال رکوع به سائلي هدیه فرمود که بیان عین همین سخاوت و کرامت مطلق علي است.

۵۶۷- همانطور که محبت و کرامت علي از خداوند نیز برتر است محبت و کرامت شیعه علي از علي برتر است و این سرّ تجلي حق است که همواره در هر تجلي، افزونتر مي گردد «و بدین سان افزون آمد خداوند.» قرآن- در این معنا بمان و فهم کن معناي فتبارك الله را که سرّالاسرار عشق الهي است در تجلّي!

۵۶۸- بقول کي یرکه گارد، گناه یعني در حضور خدا بودن! یعني انسان بمیزاني که حضور خدا را درك مي کند احساس گناه مي کند چرا که خود را شریك در وجود مي داند: من هستم و خدا هم هست! و این شرك در وجود است. و این گناه به چنان حدي مي رسد که عارف از فرط احساس گناه و شرم فنا مي شود و این شرك و دوگانگي از میان برمي خیزد و اینست انسان موحد و علوي! از این منظر مي توان سرّ احساس گناه حیرت آور امامان بدرگاه خدا را در دعاهایشان درك کرد. زیرا در حال عبودیت لاجرم انسان، انسان است و خدا هم، خداست و دوئیت حاکم است که این اساس ذاتي شرك است. پس شرك بشري جز در وجود علیین و شیعیان خالص برطرف نمي شود که فناي در ذات حق مي شوند و جز خدا باقي نمي ماند.

۵۶۹- عصاره همه دستگاههاي معرفت شناختي حامل یك پیام است و آن اینکه جهان برون انسان وجود ندارد. زیرا جهان هر کسي ادراك او از وجود است. یعني عالم وجود و جهان هستي جز معرفت انسان نیست بمعناي کامل کلمه از ادراك حسي تا عاطفي و غریزي و فکري. و علي سلطان و باني تمام و کمال این مکتب معرفت شناختي است.

۵۷۰- بزرگترين علم و عرفان و هنر و ادراك و تشخيص بشري مربوط به فرقان بين محبت و شقاوت است يعني همان نكته باريكتر از موئي كه موجب مي شود عامه بشري دجال را ناجي پندارد و امام را بكشد. اين همان فرق بين علي و معاويه است كه نزديكترين ياران علي را هم فريب داد و بلكه برادرش عقيل را. درك اين موي بين محبت و شقاوت راز هدايت بشر است كه جز عارفان واصل و اولياي الهي و عليين درنمي يابند. اين بدان!

۵۷۱- عامه بشري رحمت را از ترحم تشخيص نمي دهد و بلكه اين دو را عوضي مي گيرد و همچنين محبت را از چاپلوسي! يعني كسي را اهل محبت و رحمت مي دانند كه آنان را در بولهوسي و كفرشان حمايت و تصديق كند و آنان را در هر امري حق بجانب قلمداد كند و بدين طريق بر آنان مسلط گردد و اين همان شيطنت و پليدي و شقاوت است كه مكتب رهبري و سلطه گري عصر دموكراسي است.

۵۷۲- انسانهاي رمانتيك و ليبرال و طرفدار برابري هر چيزي با هر چيز ديگري و هر كسي با هر كس ديگري الا خودشان كه از همه برترند: اينست دجال آخرالزمان در قلمرو فرهنگ و سياست كه خصم درجه يك ولايت علي و امامت و امام زمان است.

۵۷۳- اين بدان كه عرفان ليبرالي عرفان شيطاني است. عرفاني كه به قيود اخلاقي و حدود الهي متعهد نيست ابليسيت است.

۵۷۴- در عرفان حق، هيچ چيزي با چيز ديگري و هيچ كس با كس ديگري مطلقاً نه تنها برابر نيست كه كمترين شباهتي هم ندارد. شناخت شناسي عرفاني، شناخت شناسي پديده هاي بديع و بي تاست زيرا خدا را در هر چيزي جستجو مي كند يعني بي تائي مطلق را. در حاليكه عرفان دجالي تماماً بر اشتراكات و تشابهات و مساوات استوار است كه قلمرو عبث پرستي و نيهيليزم مي باشد و اين انهدام اخلاق است.

۵۷۵- و اتفاقاً بي همتاترين انسانها نسبت به يكديگر خود امامان و عليين و اولياي حق هستند. زيرا نور حق هرگز دو بار متجلي نمي شود و هر بار بي تا و بديع است و عدم درك اين توحيد است كه مسلمانان و شيعيان را در هر عصري در قبال امامان عصر خود به عداوت و انكار مي كشد و چه بسا خونشان را مي ريزد. همين امر موجب مي شود كه شقي ترين منكران ظهور امام زمان هم مسلمانان و شيعيان باشند كه اين حقيقت توحيدي را درنمي يابند و لذا امام زمان را همچون امامان صدر اسلام مي خواهند و لذا طبق روايت بزرگترين اتهام مسلمانان به امام زمان همانا بدعت در دين است و مي گويند اين اسلام نيست و امر جديدي است. اين حديث از خود رسول اكرم نقل شده است.

۵۷۶- يكي از مهمترين علل تفرقه در ميان تشيع در صدر اسلام نيز همين عدم درك توحيد و بي تائي امامان بوده است زيرا هر امامي منحصر بفرد و بي شباهت به امام قبل از خود بوده است و لذا شيعه تك امامي و سه امامي و هفت امامي و امثالهم پديد آمده است مثل حنفيه، زيديه، علي اللهي، اسماعيليه و شعبات كثيرشان كه از يكصد فرقه فراتر مي رود.

۵۷۷- متأسفانه توحيد مقوله اي است كه جز در فلسفه يوناني مسلمين و علم بيروح كلام هرگز مورد تفحص و تعريفي محسوس و عقلاني قرار نگرفته است و براستي جاي توحيد عملي و توحيد فكري و عاطفي در ادبيات اسلامي سخت خالي است و ما براي نخستين بار اين فقدان و خسران عظيم را جبران كرده ايم و اينست دليل اينهمه اتهام و عداوت و حقارت و حسادت نسبت به آثارمان كه: «شما در كدام حوزه و پيش كدام مرجع و آيتي درس خوانده اي و در نزد كدام فيلسوف و عارف كسب معرفت كرده اي و از كدام مركز علمي مدرك گرفته اي و از چه كسي مجوز حرف زدن و اظهار نظر كردن گرفته اي و... و جرم نابخشودني تر اينكه بسياري از بستگان شما بهائي هستند... ولي گناه كبيره شما اينست كه عربي نمي داني...» و پاسخ ما اينست كه مرجع ديني و فيلسوف و عارف و فقيهي كه مرا تعليم نموده است خود علي ع است و مدركم را از او گرفته ام كه قلم و آثار من است و نيز مجوز سخن گفتن را هم از او دارم كه كل زندگي من است كه برايش فدا كرده ام. علي ع مرا با نظر و نورش تعليم و تربيت نموده است و چه تعليم و چه تربيتي! و من جان و دل و آبرو و عزت و امنيت و آسايش خود را فدايش كردم و او خود ديه من شد و مرا به زبان مادريم تعليم داد زيرا همانطور كه خود در خطبه بيان مي فرمايد همه زبانهاي جهان را مي داند و نورش را بهر يك از شيعيانش كه بخواهد مي تاباند و در هر صورتي برون مي آيد و دو بار هم به يك صورت و هويت رخ نمي نمايد. و اينست پاسخ به همه كساني كه بمن مي گويند: چرا اينهمه امام و فيلسوف و عالم و عارف در طول تاريخ اسلام آمده اند و حرفهاي شما را نزده اند و فقط شما براي اولين بار اسلام و قرآن و تشيع و امامت و توحيد و عدالت و... را كشف كرده اي؟ يعني همه نادان بوده اند و فقط تو عالم به دين هستي؟ و؟ و؟ آنهم كسي كه حتي عربي كه زبان اسلام است را نمي داند و در هيچ جائي درس دين نخوانده است و سيد و ملا و امام زاده هم نيست و اجدادش همه چوپان بوده اند نه عالم! و... .

۵۷۸- علي ع در خطبه اي مي فرمايد «لعنت خدا بر كساني كه محكمات قرآن را حذف كرده اند...» محكمات قرآن در منطق علي ع همان آيات مربوط به ولايت و امامت علي و خلافت الهي انسان است كه امّ الكتاب و روح اسلام مي باشد. اينكه منظور امام از حذف محكمات قرآن آيا حذف فيزيكي برخي از آيات قرآن است و يا حذف معنوي و عرفاني آن، بحث ديگري مي باشد. ولي اينكه خود امام در آن بيست و پنج سال انزوايش به موازات جمع آوري و تدوين قرآن بواسطه عمر و عثمان، مشغول تدوين قرآن بود نشان مي دهد كه كار آنها را قبول نداشت و لذا يكي از علائم امام زمان اينست كه قرآن علي را بهمراه دارد بهمراه محكمات آن. و ما در آثارمان خاصه «مذهب اصالت عشق» محكمات قرآن را از همان آيات موجود استخراج و آشكار ساخته ايم كه همان هوشناسي در قرآن است. و منظور از اين سخن آنست كه همه آنهائي كه اين اتهامات را به آثار ما مي زنند از جمله كساني هستند كه محكمات قرآن و اسلام را درنيافته اند يعني اصل و حقيقت امامت را درك نكرده اند وگرنه قرآن كريم و احاديث نبوي و علوي به همه اين اتهامات پاسخ داده اند و اصلاً طرح اين اتهامات آشكارا خود اين متهم كنندگان را متهم و محكوم مي كند به اينكه از اصل ولايت و امامت چقدر بيگانه اند كه اميت را كه اساس ايمان و ولايت است منكرند و عداوت مي كنند به مصداق اين كلام قرآن كه «برخي اهل كتاب مي گويند ما را با امييون چه كار... و اينان از رحمت مضاعف رسول و امام محرومند».

۵۷۹- تجربه انقلاب اسلامي ايران اثبات كننده ديگري از ادعاي مذكور است كه تا چه حدي مراجع رسمي دين در اين انقلاب و پيروزيش مشاركت داشتند. مي دانيم كه ممانعت آنها بمراتب بيشتر از مشاركتشان بوده است. و بلكه اين امييون و جوانان پاك و بيگانه از علوم رسمي دين و ادبيات عرب بودند كه انقلاب را با خونشان به ثمر رسانيدند و خود رهبر انقلاب و شريعتي و امثال آقاي طالقاني هم مطرود و مرتد بودند و اكثر اين مراجع رسمي محسوب مي شدند. آيا براستي علوم رسمي دين و ادبيات عرب تا چه حدي در پيروزي انقلاب مشاركت نمود؟ رهبر انقلاب و آقاي طالقاني هم ولايت و عدالت را از كتاب و مدرسه و تاريخ نيافته بودند و لذا با زبان امّي مردم را رهبري و هدايت كردند و اميت و ولايت علوي را از وجدان مردم شيعه استخراج و احيا نمودند. آنچه كه مردم را به دين خدا و ولايت عشق و عدالت علي زنده كرد و به انقلاب كشانيد علوم رسمي ديني و صرف و نحو و تفسير قرآن و علم كلام و فلسفه ملاصدرا نبود و كساني هم كه باني اين احياي روحاني بودند اينكاره نبودند. يعني دين و اسلام و تشيع تاريخي و موروثي و كتابي موجب ديني كردن مردم نشد. همه كساني كه وجدان ديني و شيعي مردم را زنده كردند مورد طرد و ارتداد مراجع تاريخي و رسمي دين بودند. خود انقلاب ما حجتي آشكار بر ادعاي ماست كه بزرگترين آموزگار معنوي من بوده است تا دين مرده را از دين زنده تشخيص دهم و خداي زنده را از خداي نابوده و امام زنده را از امام مرده و مفروض.

۵۸۰- همه احياگران عزت و معنويت و شرف و ايمانِ مردم ايران كه مردم را قلبي و انقلابي كردند صاحبان شعاعي از نور ولايت علي بودند به درجات. از دكتر مصدق به ظاهر غيرمتشرع و مهندس بازرگان و دكتر شريعتي كراواتي و بي ريش تا حنيف نژاد و رضائي ها و تا امام خميني و طالقاني و سعيدي و غفاري و منتظري و حتي كمونيست هائي مثل شعاعيان و گلسرخي و جزني كه به عدل علي ع عشق مي ورزيدند و او را نخستين كمونيست كامل مي ناميدند. معرفت و هنر اينست كه نور ولايت علي را در هر عنوان و لباسي دريابيم و فرماليزم اعتقادي را در هم شكنيم تا جهانيت تشيع را ببينيم و خود نيز از حقارت رها شويم و با درك اعماق و ابعاد توحيد، با شركهاي رنگارنگ هم به لحاظ معرفتي جهاد نمائيم چرا كه خود خداوند در كتابش مي فرمايد «اكثر مردمان بلافاصله پس از ايمان، شرك مي آورند.» پس با اتهام التقاط گري، اصل ايمان را تخطئه نكنيم كه اين عين خودكشي ايماني است زيرا عامه مردمان مؤمن داراي شرك و التقاط هستند. زيرا اين تجربه سخت دردناك را در اين سي سال شاهد بوده ايم كه چگونه تحت عنوان مبارزه با التقاط، اصل ايمان در نسل جوان نابود شد و آنچه باقي ماند كفر آشكار بود. و به ياد داشته باشيم كه مظاهر ايمان خالص و ناب فقط ائمه معصوم ع هستند و لاغير! و مابقي شيعيان در درجات شرك قرار دارند. حال آيا مي توان حكم ارتداد كل شيعه را صادر نمود؟ بنظر ما كل فاجعه گروهكي در سالهاي نخست پيروزي انقلاب كه بخش عظيمي از نسل جوان را بسوي جنون و جنايت و كفر كشاند برخورد نابخردانه مراجع ديني ما با اين جريان بود كه بلافاصله حكم ارتداد و التقاط نسل جوان را صادر كردند و همه را به آغوش دشمن فرستادند و رهبران جنايتكارشان را تقويت نمودند و حق بجانب ساختند. ما بايستي برخورد با شرك و الحاد و كفر را از امامان بياموزيم كه در رأس آن خود علي ع و امام صادق قرار دارند. بايستي مشرك منافق را از مشرك جاهل جدا كرد. بايستي عامه مردم و خاصه نسل جوان را از دجالان و شياطين بشرنما جدا كرد. آيا براستي در طي سي سال نبرد خونين با التقاط تا چه حدي در رسانه ملي سخن از توحيد و اخلاص بوده است و چند تا كتاب در اين باب نوشته شده است كه بكار عامه مردم آيد و نسل جوان را روشن سازد. تقريباً هيچ!

۵۸۱- اين مسئله امري بغايت سرنوشت ساز است. به همين دليل محور حساسيت آثار اينجانب همين نكته التقاط و اخلاص بوده است و بنده سي سال درباره اين امر تحقيق و تفكر كرده ام زيرا امّ المسائل انقلاب و اعتقاد ما بوده است و فجايع آفريده است.

۵۸۲- در نزد بسياري از علماي ديني ما، اخلاص و توحيد چيزي فراتر از آداب و الفاظ عربي نيست. و عرب زدگي به لحاظ تاريخي اساس غرب زدگي ماست يعني اساس كهن و مرموز شرك و التقاط و نفاق ما. اينست كه عربيت را اسلاميت مي دانيم و لذا در حوزه هاي علوم ديني ما كل روح حاكم، ادبيات عرب است و نه تحقيق و تفسير قرآن. يعني درسي بنام قرآن بطور رسمي وجود ندارد. در كتاب «شيعه شناسي» به تفصيل به اين امر پرداخته ايم.

۵۸۳- متأسفانه اكثر مراجع ديني در طول تاريخ در برخورد با اعتقادات مردم هنري جز صدور فتواي الحاد و ارتداد نداشته اند. بجاي روشنگري و هدايت مردم، عقولشان را سركوب كرده اند. خدا رهبر انقلاب را اجر دهد كه بالاخره چند سال پيش با كمال جسارت در حوزه علميه قم خط بطلاني بر فتواي ارتداد كشيدند و اين نوع فتوا را به مثابه خودكشي دانستند كه عين حق است.

۵۸۴- اكثر فتواهاي ارتداد بر عليه علماي ربّاني و عرفاي ما در طول تاريخ حاصل سوء تفاهم و سوء تبيين معرفت ديني بوده است. يعني همواره فاقد علماي بيّن بوده ايم. و يا اگر هم وجود داشته اند تحت عنوان كذائي تقيه از اين رسالت عظيم شانه خالي نموده اند. و به ياد آوريم كه بيداري انقلابي مردم ما حاصل تبيين نوين اسلام بواسطه كساني چون دكتر شريعتي و پدر مظلومشان و طالقاني بزرگ و مهندس بازرگان و مطهري و حنيف نژاد بوده است كه اين كار عظيم هنوز شروع نشده تحت عنوان التقاطي گري تعطيل و نابود شد و اينست راز مرگ مغزي در نسل ما! هر يك از اين بزرگان كل عمرشان را بر اين راه نهادند و هر يك در حد توانائي فكري و تخصص خود به اين امر مبادرت كردند با همه نواقصي كه در كارشان ديده مي شود كه اين نواقص همواره اجتناب ناپذير است وگرنه تحت عنوان دفاع از ناب گرائي عقيدتي، مغز و دل نابود مي شود.

۵۸۵- مناظره عقلاني در معرفت ديني و قرآني يكي از مهمترين اموري است كه بايد در سراسر كشور بطور آزاد و بدون نظارت سياسي خاصه در حوزه و دانشگاه برپا شود و اين تنها راه جبران آن خسران سي ساله است كه رهبر انقلاب ما بارها درباره اش سفارش كرده اند ولي هنوز اتفاقي قابل توجه رخ نداده است. و اين بدان معناست كه هنوز آن سايه ظلماني هراس از تفكر آزاد ديني و التقاط هراسي، حكومت مي كند كه خود ما اين اواخر شاهدش بوديم و متهم به التقاط گري بي هيچ برهان و حجتي! و در رأس همه اتهامات ما همان براندازي دين و اسلام و تشيع و انقلاب و نظام قرار داشت!! كه بنظر ما مسئولين امنيتي و قضائي كمترين تقصير را دارند و تقصير اصلي از آن علماي ديني و اساتيد علوم انساني است كه اين ظلمت را با علم و صداقت و عدالت و شهامت خود نمي شكنند و لذا يك مقاله غير رسمي درباره امامت و توحيد موجب پيدايش بلواي عقيدتي از جانب مراجع رسمي دين مي شود و مسئولين امنيتي را دچار احساس خطر مي كند تا با آن برخورد كنند. زيرا يكي از مسئولين امنيتي به بنده مي گفت: «بخدا ما شما را دوست داريم و آثار شما را بسيار مفيد و سازنده مي دانيم ولي چرا اينطوري مي نويسيد كه مراجع را تحريك كند. ما مأمور و معذوريم زيرا صدها شكوائيه برعليه آثار شما به دفتر رهبري رسيده است...» اين واقعه مرا به ياد دكتر شريعتي و عصر او انداخت كه بسياري از مراجع ديني، شاه را تهديد كرده بودند كه اگر حسينيه ارشاد و شريعتي را از ميان برندارد...» و به ياد مي آورم كه در همان واقعه دستگيري من بود كه رهبر انقلاب به قم سفر كردند و حوزه هاي علميه را به باد انتقاد گرفتند و فتواي ارتداد را لعن نمودند و حوزه را دعوت به پذيرش عرفان و حكمت كردند. و خداوند راز همزماني اين دو واقعه را بهتر مي داند.

۵۸۶- باز هم تكرار مي كنيم كه امروزه فاجعه و فلاكتي بزرگتر از هراس حاكم بر انديشه ديني و التقاط هراسي در جامعه ما وجود ندارد كه علت العلل همه بدبختي ها و مفاسد است. بنظر ما اين سايه ظلمت شعبه اي از اسلام هراسي حاكم بر جهان است كه مراكز اطلاعاتي و روشنفكري غرب بر جهان تحميل كرده اند و ما هم آگاه و ناآگاه تحت سلطه آن قرار گرفته و از آن پيروي مي كنيم. اتهاماتي كه بمن وارد شده هماني است كه غرب بر انقلاب ما وارد كرده است: بنيادگرائي، بدعت، مخالفت با تمدن و علم و مدرنيزم و آزادي و دموكراسي و حقوق بشر و... . اين روح اتهامي است كه همواره بر عليين وارد شده است.

۵۸۷- در حاليكه واژه امام و امامت و ولايت، شاه واژه فرهنگ جامعه ما پس از انقلاب است ولي متأسفانه اين معنا در اذهان عمومي ما و خاصه در انديشه تحصيل كردگان حوزوي و دانشگاهي همچون يك مرض فوبيائي است و در بسياري مواقع يك فحش تلقي مي شود. و فقط در آثار ماست كه اين مرض و فحش، علاج شده است ولي تا زمانيكه چنين ظلمتي در قلمرو انديشه ديني فرمان مي راند آثار ما مثل كرم شب تابي در تاريكي است و متهم به صدها گناه و دسيسه و انحراف و بدعت و خيانت و خودفروشي و... از هر دو سو! و اينست راز همه بدبختي هاي شيعه در تاريخ كه بدست خودش هلاك مي شود.

۵۸۸- مگر پنداشته ایم که ناجي موعود و امام زمان کیست! او جز یك بیّن بزرگ نیست که روح نجاتش هم از نور بیّنه اوست. مگر خود محمد مصطفي که بود؟ مگر نه اینکه تنها معجزه بزرگ و جاودانه اش کتابش بود! دین اسلام دین بیان و بیّن و بیّنه است و تبیین انسان و جهان و خدا به زبان هر قومي و هر عصري! و بدان و یقین کن که نجاتي هم جز این نبوده و نیست و نخواهد بود! در این باب در جلدهاي آخر «مذهب اصالت عشق» به تفصیل سخن کرده ایم.

۵۸۹- بدان که مبین و حکیم دو تا از القاب درجه اول قرآن است که بمعناي صاحب بیان و حکمت است. و بیان کردن یعني بین زمین و آسمان، ماده و معنا، صورت و سیرت، دنیا و آخرت، مرگ و زندگي و بود و نبود هر چیزي نازل شدن و این دوگانگي را یگانه کردن و نشان دادن. که کاملترین صورتش همان نشان دادن یگانگي خالق و مخلوق و انسان و خداست که آنرا توحید وجودي یا وحدت وجود گویند که اصل امامت است.

۵۹۰- پس بدان که بدون بیّن هر دوراني و بدون بیّنه عصر امکان درك امام و امامت نیست. پس هیچ مذهبي چون شیعه مذهب بیّن نیست و براي بقایش محتاج آن نمي باشد. و امام هم کاري جز این ندارد و عداوت مردمان با امام جز عداوتشان با بیّنه هاي او نمي باشد. و عرفان هم کاري جز این ندارد.

۵۹۱- بهشت، جهان بیّنات و بیان شده است و دوزخ هم جهان تاریکي و جهل است.

۵۹۲- بدان که آزادي بیان عقیده، هسته مرکزي تشیع است. پس بدان که جامعه ما پس از انقلاب جز از این فقدان عظیم لطمه نخورده است که لطمه اي هویتي مي باشد.

۵۹۳- یك جامعه واقعاً اسلامي بایستي کرسي نظریه پردازي آزاد در جهان و براي جهانیان باشد تا همه مردمان جهان از این کرسي برخوردار شوند و نداي عقل و ایمان خود را به صدا آورند درست مثل دانشگاه امام صادق ع! خود خداوند هم در کتابش مي فرماید که «اهل هدایت کساني هستند که همه سخن ها را مي شنوند و بهترین آنها را برمي گزینند.» زیرا تا سخن حق و حق ترین سخن ها در کنار سخنان باطل و التقاطي شنیده نشود حقش آشکار نمي شود و گزینشي ممکن نمي شود. زیرا اصل هدایت بر انتخاب احسن قرار دارد نه تحمیل احسن! زیرا هر چیزي به ضدش شناخته مي شود.

۵۹۴- پدیده اي مفیدتر و مبارکتر و کریمتر از وجود انسانهاي بیّن در جوامع بشري نبوده است. همانطور که خسران و فلاکتي هم هولناکتر از فقدان یا خموشي این انسانها نیست. این همان علت العلل پیدایش مرگ مغزي در جامعه اسلامي از جمله جامعه خود ماست فقدان کساني چون دکتر شریعتي و شهید مطهري. و بدان که انقلاب اسلامي ایران به برکت نور بیّنه حسینیه ارشاد به چنان پیروزي سریع و قاطعي رسید. براستي که مرکب قلم یك انسان بیّن از خون شهید برتر است بقول رسول اکرم ص.

۵۹۵- امثال دکتر شریعتي و شهید مطهري و حنیف نژاد و طالقاني به تبیین مفاهیم کلیدي همچون شهادت، عدالت، حجاب و حج پرداختند و این مفاهیم در قلوب نسل جوان موجب حیات روح گردید.

۵۹۶- ولي بدان که در اصول دین، اصلي مهمتر از توحید نیست و در فروع دین و عبودیت هم اصلي مهمتر از صلوة نیست که ظاهر و باطن ایمان و هدایت هستند که راه و روش کل دین خدا محسوب مي شوند. و در این باب تا قبل از آثار ما هیچ تبیین عرفاني و وجودي و نوري و قرآني به زبان امي و عامه و مدرن صورت نگرفته بود. و اتفاقاً یکي از مهمترین عنصر اتهام بدعت به آثارمان مربوط به همین مسئله صلوة و توحید است. در حالیکه در کل تاریخ اندیشه دیني و اسلامي اهمیت و محتواي صلوة به این عظمت و زلالي بیان نشده است که تماماً در خدمت تحکیم نماز به همان صورتي است که تاکنون بوده است. پس معلوم نیست که در اینجا «بدعت» چه معنائي دارد جز نبرد بر علیه معرفت و نور و حقیقت موجود در نماز که در تاریخ کتمان شده و لذا از نماز بي نور توحیدي جز نفاق برنخاسته است. با اینکه دهها آیه و حدیث درباره نماز و دعاي فاقد معرفت داریم که به پشیزي نمي ارزد و بلکه بقول رسول اکرم ص، نماز بي معرفت، خط شیطان است.

۵۹۷- مذهبي که نماز خود را نشناسد خدایش را نمي شناسد و این اساس مذهب نفاق است که با معارف آثار ما این نفاق برداشته مي شود یعني نفاق رابطه انسان و خدا از میان خواهد رفت. و این معناي کامل بیّن و بیّنه در قلب دین است و قلب انسان. زیرا نماز تنها رابطه قلبي انسان با خداست. پس این قلبي ترین بینه دوران است.

۵۹۸- البته ابن عربي درباره نماز دریائي سخن دارد که بقول خودش فقط خاصان درگاه حق درمي یابند که آنهم باید حتماً فیلسوف باشند. و من این حقایق را از انحصار خاصان و فلاسفه بیرون آوردم و به عامه مردمان عرضه کردم. آري اگر

بدعتي هم در كارم باشد همين است كه اسرار حق به ميدان شهر آوردم و همه چيزم را بر آن نهادم. نمي شود كه حقيقتي را به ميان آورد و خود در جائي پنهان شد، اين محال است! زيرا حقيقت نهائي خود انسان است انسان حامل آن حق! علي بزرگترين حجت اين واقعه است!

۵۹۹- علي ع در مرحله اي با حق بود و سپس حق با او شد و سپس حامل حق شد و سپس عين حق شد و سپس حق مريدش گرديد. اين سير تكامل انسان حق جوست. اين پنج مرحله حق پرستي انسان است كه علي اسوه كامل آنست.

۶۰۰- آيا براستي حق چيست؟ همان چيزي كه همه ذاتاً در جستجو و مدعي آن هستند. وقتي مي گوئيم حق با من است يعني ادعا و عمل من درست است و عيبي در آن نيست. ولي عيب كار آنست كه براي درستي ادعايمان محتاج شهادت مردمانيم مخصوصاً صاحبان قدرت كه ما را تصديق و تقدير كنند. و همين دال بر ناحقي ادعا و عمل ماست. زيرا نشانه حقانيت حقي اينست كه تو به تنهائي در ادعا و عمل خود مقيم و محكم باشي در حاليكه احدي تو را تصديق نمي كند و همه تو را طرد مي نمايند. فقط در اينصورت است كه حقانيت تو به همه ثابت مي شود و حقت به همه مي رسد.

۶۰۱- پس حقي جز خود- باوري و ايمان و عشق بخويشتن خويش نيست كه جز بواسطه تنهائي محض در ميان دشمنان و منكران به اثبات نمي رسد. همه بلايا و امتحانات الهي براي مؤمنان براي رسانيدن آنها به اين مقام خود- باوري است تا خود عين حق شوند و محل ظهور حق! و اين همان حصول امامت است كه در ذات هر انساني حضور دارد تا به ظهور برسد يعني مقام خلافت اللهي انسان!

۶۰۲- همه انسانها مدعي هستند كه حق با آنهاست و اين ادعائي برحق و بلكه برحق ترين ادعاهاي بشر است بالقوه! ولي آنچه كه اين ادعاي برحق و ذاتي را در قلمرو صفات و افعال به عرصه ظهور رسانيده و محقق مي كند صبر و استقامت در بلايائي است كه حاصل اين ادعاست كه آيا آدمي تا چه حدي حاضر است پاي حق خود بايستد و يا از اين حق دست مي كشد و آنرا انكار مي كند و يا مي فروشد.

۶۰۳- اگر حق با تو و در تو و عين توست پس چه نياز يا هراسي از غير حق داري! اين كل تعليم دين است بخصوص دين اسلام!

۶۰۴- سوگند به زمان كه انسان در خسران است الا اينكه ايمان آورده و به صلح برسد و بر حق صبورانه بماند و همه را به آن توصيه كند. قرآن-

۶۰۵- ايمان به چه؟ و صلح با كه؟ و صبر بر چه؟ حق! حقي كه در انسان است و انسان خود مظهر آنست! يعني ايمان بخويش، صلح با خويش و صبر بر خويش! خويشي كه همان خداست. و اينست حق! «چون حق آمد با آنكه شناختند ولي انكار كردند و گفتند اينكه بشري مثل ماست و بلكه از ما ضعيفتر است.» قرآن- و علي نخستين انساني بود كه بدون ارتباط بيروني با خدا (حق) بر حق خود ايستاد و اثباتش كرد و لذا نخستين انسان كامل و ميزان انسان و حق شد! و لذا منكر علي، منكر حق خويشتن و دشمن خويش است و لذا دوزخي است. دوزخ قلمرو ابطال حق انسان است.

۶۰۶- و انسان تا يكه و تنها نگردد در ميان دشمنان خويش، بحق خود نمي رسد مثل نوح در كشتي، ابراهيم در آتش، موسي در طور سينا، عيسي بر صليب، مريم در قوم خويش، محمد ص در غار، علي در مسجد كوفه، و امام زمان در اين دوران! و هر انساني كه بخاطر ادعايش طناب دارش را بر گردن مي گيرد.

۶۰۷- ولي در عصري كه انسان به غايت ضعف و بيهودگي و ابطال رسيده كه تمام حقش در حد يك جماع و يك پيتزا و كوكا تنزل يافته است تكليف چيست و چه بايد كرد آيا از دست علي ع كاري ساخته است؟ در اينجاست كه مي فرمايد «اگر نبود آن كلام خدا و رسولش، همه شما را از دم تيغ مي گذرانيدم!» و چون مهلت هنوز به پايان نرسيده پس در پرده غيبت نشسته است و فقط عشاق حق را ديدار مي كند حقي كه خود او مظهر تمام و كمالش مي باشد.

۶۰۸- وقتي به كسي از روبرو مي گوئي كه «دوستت ندارم» دوستي آغاز مي شود و اين از حكمت صدق است. حال اگر چنين حرفي را به يكي از اولياء و عليين بگوئي بناگاه نور عشق ولايت حق در دلت جرقه مي زند. اينست كه حتي دشمنان رو در روي علي هم عاشقش بودند همانطور كه اشعار معاويه را درباره حق علي مي دانيم و اين سخن عبرت انگيزش را كه «چون نتوانستم علي باشم معاويه شدم.» زيرا براي علي شدن بايستي در اطاعت محض بود.

۶۰۹- اين بدان كه خداوند در كتابش به مؤمنان امر نموده كه طالب حصول به مقام امامت باشند و دعا كنند كه «پروردگارا ما را از امامان متقين قرار ده» پس اين مقام براي هر انساني از اهم واجبات است كه در جهتش جهاد كند. امامت نه بمعناي رياست كه بمعناي مقام خلافت اللهي انسان و الحاق به ذات احدي در خويشتن و مظهر فطرت الهي شدن. زيرا خداوند فرموده كه بشر را از فطرت خودش آفريده است.

۶۱۰- به خداوندي خدا سوگند كه بنده از راه معرفت و تحقيق و عمري تجربه جانكاه در دين به اين يقين رسيدم كه براي حصول به مقام امامت وجودي آئيني زيباتر و آسانتر از راه و روش شريعت محمدي وجود ندارد. و علي هم از همين راه و روش به ولايت و امامت رسيد و انسان كامل شد!

۶۱۱- «در دين چه كسي زيباتر از آنكسي است كه روي خود را تسليم وجه الله كرد و زيبا گشت و از آئين ابراهيم خليل پيروي نمود.» نساء ۱۲۵- علي ع مي گويد كه منم «وجه الله»! يعني كسي كه چون ابراهيم خليل جمالش را خرج نژادش نكرد و فقط صرف خدايش نمود و خود وجه الله شد يعني روي خدا! و روي خدا زيباترين رويهاست! و اينست مذهب اصالت عشق!

۶۱۲- همانطور كه از رسول خدا هم پرسيدند كه زيباترين كارها چيست فرمودند اينست كه خداي را چنان عبادت كني كه گوئي مي بيني اش. اين همان وجه الله است. يعني پرستش جمال امام همان دين قيم ابراهيم حنيف و مكتب امامت است.

۶۱۳- باور به اينكه كسي را كه امام خود مي داني و نشانه هاي الهي را هم در او مي بيني همان وجه الله و آئينه جمال الهي است باوري عظيم است كه استحقاق بزرگي را مي طلبد. چه بسا آدمي صدها نشانه الهي را در امامش درمي يابد ولي فراموش مي كند و برايش امري سهو مي گردد چرا كه بقول قرآن «ديدار با خدا را باور ندارند.» زيرا امام را محل حضور و ظهور حق نمي دانند. پس چه مي دانند؟ احتمالاً جادوگر يا چيزي از اين معنا! اينست مسئله!

۶۱۴- اخيراً خطبه يا دعائي بنام «سباسب» منسوب به امام زمان عج از يك سايت انگليسي زبان به دستمان رسيد كه متن عربي با ترجمه انگليسي است و هنوز معادل فارسي آنرا نيافته ايم و لذا خود به ترجمه آن مبادرت كرديم.اين خطبه كه آشكارا دعاي آستانه غيبت امام است كه گوئي حضرت به قدرت همين دعا بر حريم اين غيب الهي وارد شده اند و دعائي سراسر قهر و غضب و قتال و انهدام و انتقام است از كفار و منافقان و طاغوت. و در حقيقت پيشاپيش سلطنت قهار خود بر جامعه بشري را اعلان و شرح مي دهد كه چگونه كفار و ستمگران را به دستهاي خودشان به غل و زنجير كشيده و هلاك ساخته است.

۶۱۵- در خطبه سباسب ادعاي حيرت آور ديگري از امام زمان عج را شاهديم و آن اينكه همچون خداوند در خطاب به موسي ع، به بشريت لن تراني مي گويد: «ديگر هرگز مرا نخواهيد ديد و نخواهيد يافت و هيچ ذهني مرا درك نخواهد كرد.» همانطور كه روايتي ديگر از امام زمان مي گويد كه «هر كه دعوي ديدار مرا نمود انكارش نمائيد.» و اين تناقضي بزرگ است زيرا در اين خطبه مطلقاً از ظهورش سخني به ميان نياورده است و خود را ابداً به غيب الهي ملحق ساخته است. و اين معما را در سائر آثارمان پاسخ داده ايم كه يكي بمعناي ظهور و تجلي پروردگار است يعني ديدار با امام مترادف ديدار با خداست همانطور كه عارفان اسلامي در طي قرون دريافته اند همچون مولوي كه شمس را هم علي مي نامد و هم خدا. و مسئله ديگر اينكه امام از وجود شيعيان خالص خود آشكار مي شود و اينست ظهورش در اعصار و قرون! يعني همانهائي كه تجلي الهي او را ديدار كرده اند و ظهور جهاني او ظهور همه جائي او از وجود همه شيعيان خالص اوست در هر قومي. در اين معنا بسيار تأمل كن كه سرّالاسرار امامت آخرالزمان و ناجي موعود است.

۶۱۶- خطبه يا دعاي سباسب امروزه براي هر شيعه مؤمني كه درباره وجود نوراني امام، عارف است به مثابه جهاد و دعائي براي الحاق به امام زمان است و مصون شدن از عداوت و مكر و دسيسه ها و مظالم آخرالزمان و بلكه براي حفظ حداقل ايمان! و اين مصداق كلام خداست كه «و مي بيني كه بر تو مي نگرند در حاليكه تو را نمي بينند... كر و لال و كورند و باز نمي گردند... كلمه خدا، علي شد و حجت خدا آشكار گرديد...» و سپس درباره غيبت خود مي فرمايد «و بر خود سراپرده حفاظ حق كشيدم و هيبت خداوند را در خود تجسم بخشيدم.» و نيز مي فرمايد «در حمايتي از خداي درآمدم كه هرگز بر كسي جايز نيست... و در حريمي از او وارد شدم كه هرگز بر كسي جايز شمرده نمي شود.» آري ورود به آن بر هيچكس جايز نيست الا اينكه در عشق عرفاني به امام از خود فنا شده باشد در ديدار با جمال اعلاي پروردگارش!

۶۱۷- الحاق به غيب الهي امام زمان عج ادعاي عبث نيست زيرا اينجانب به مدت سه سال در فاصله سالهاي ۱۳۷۵-۱۳۷۲ در زادگاهم دازگاره در همان جهاني مي زيستم كه امام مي زيست كه موسوم به جزيره خضراء مي باشد ولي آن جزيره

همان دازگاره بود يعني اين جزيره اي جغرافيائي نيست بلكه بقول حكيمان يك سرزمين هورقليائي و ماوراي طبيعي است كه از بطن طبيعت رخ مي نمايد كه دري از جنات نعيم امام است كه در آنجا شبانه روز با امام و ارواح طيبه محشور بودم كه در شب نخستين آن واقعه نزول روح با همه انبياء و اولياي الهي محشور گرديدم و امام جماعت آن گروه بيشمار بودم كه در حضور همديگر سجده مي كرديم و بيعتي عظيم واقع گرديد و امانتي بزرگ به اينجانب محول شد و رسالتي عرفاني كه در مجموعه آثارم محقق گشته است. كه مشابه چنين واقعه حيرت آوري را نه قبلاً شنيده و نه جائي خوانده بودم و لذا تا سالها در حيرت مي زيستم تا اينكه بر حسب اتفاق چند سال پيش يكي از دوستان ترجمه اي از مجموعه فتوحات مكيه از ابن عربي را به نزدم آورد و براي نخستين بار گوشه هائي از آن واقعه عظيم را در اين آثار مشاهده كردم كه به يقين من درباره حقانيت آن وقايع افزود.

۶۱۸- آن سالي كه به محض ورودم به دازگاره مواجه با آن واقعه عظيم الهي شدم اين دعاي سباسب را نمي شناختم ولي اينك به ياد مي آورم كه در آن هنگام كل احساس و فكر و ذكرم با خداوند حامل مفاهيم اين دعا بود يعني در شرايط باطني و اجتماعي مشابه امام در لحظه غيبت قرار داشتم كه امام به امر خداوند مرا دريافت و پناهم داد. يعني به غايت تنهائي در مسير حق جوئي ام رسيدم و لذا به محض ورود به دازگاره با او روبرو شدم.

۶۱۹- اين حقيقت را بدان كه بميزاني مي تواني كسي را دريابي كه به موقعيت وجوديش به لحاظ باطني و ظاهري نزديك شده باشي يعني خليفه اش شده باشي و اين يك حق عرفاني در شناخت شناسي است كه براي شناخت حقيقي بايستي بتواني بر جاي آن چيز قرار گيري! و اين جز بقدرت تقوا و عدل و صدق و جهاد و صلوة ممكن نيست و صد البته امر بمعروف و نهي از منكر كه مؤمن را به غايت تنهائي و بيكسي و تفريد نفس مي رساند كه قلمرو توحيد است. «تنها شو تا به من برسي.» حديث قدسي- و اين نه تنهائي رهباني و مرتاضانه كه تنهائي عرفاني و جهادي و تقوائي است كه بطور طبيعي و بلكه جبري حاصل مي شود و اين تقرب الي الله است كه فرد را به عليين مي رساند. «و مقربين به عليين مي رسند كه كتابي مرقوم مي باشد.» قرآن-

۶۲۰- يكي از عجائب روزگار اينست كه دعاي سباسب و برخي از خطبه هاي نادره امام علي ع در طول تاريخ تا به امروز تحت عناويني همچون علوم غريبه و جادو و دعانويسي و جن گيري مورد استفاده دجالان و شيادان بوده است درست مثل استفاده سامري از كرامات موسي كليم ع - و اين بخشي از اسرائيليات نفوذي در جهان اسلام از همان صدر اسلام در دربار خلفا بوده است. به ياري همين دجالان يهود بود كه بخشي از محكمات قرآني حذف شد همانطور كه تورات و انجيل سانسور شد. «لعنت خدا بر كساني كه محكمات قرآني را حذف كردند.» علي ع (كتاب مشارق انوار اليقين)-

۶۲۱- اين اسرائيليات در مذهب شيعه بمراتب نافذتر و مخربتر بوده و در مسخ تشيع نقشي مهلك داشته است. تا آنجا كه حتي در زمان حيات ائمه معصوم موجب قهر و غضب امامان بر عليه شيعيان بوده است كه ماجراي ديدار شيعيان با امام رضا در طوس مشهور است كه امام چند ماه از پذيرش آنها امتناع فرمود و سپس همه شان را سرزنش كرد از اعمال و باورهاي خرافي و ناحقشان كه «شما به بهانه شفاعت ما هر گناهي را مرتكب مي شويد و آنگاه كه قرار بر دفاع از حق ماست به بهانه تقيه خاموش مي شويد و عافيت مي گزينيد».

۶۲۲- و اما قهر و غضب ائمه معصوم ع نسبت به سادات دو صد چندان بوده است تا آنجا كه از امام باقر ع درباره امام زمان در آخرالزمان سئوال كردند كه فرمود «اگر بني فاطمه او را بيابند قطعه قطعه مي كنند.» كه اشاره به نژادپرستي سادات دارد و قياس به نقش بني اسرائيل در مصلوب كردن حضرت مسيح ع. و اينكه حق در نژاد خودش مهجور است و اين حجاب شجره ممنوعه است. و اينكه حق خصمي بزرگتر از تاريخ و وراثت و شجره ندارد زيرا حق در الساعه رخ مي نمايد و هر بار هم كه آشكار مي شود بديع و كاملاً جديد است.

۶۲۳- در سالهاي اخير يك پژوهش حيرت آور باستان شناسي درباره تخت جمشيد مسلم نموده كه همه افسانه هاي مربوط به اين اثر باستاني كذبي محض بوده است و اصلاً چنين كاخي هرگز وجود نداشته است و اين بنائي مقدماتي بوده كه هرگز به كاخي قابل سكونت تبديل نشده است. اين يك نمونه از ادعاي ما درباره اين حقيقت است كه هيچ حقيقت و هدايتي از طريق تاريخ حاصل نمي آيد و بلكه هيچ معنائي گمراه كننده تر از مفاهيم و ارزشهائي كه از راه تاريخ حاصل مي آيند وجود ندارد خاصه مفاهيم ديني و حقايق مربوط به انبياء و اولياي الهي كه همواره در هر قوم و سرزميني مورد اشد تحريف و عداوت بوده است و همه سلاطين و حكام عصر بر عليه دين خالص متحد بوده و در تحريف آن بواسطه مورخين كوشا بوده اند. يعني تاريخ دين و دين تاريخي سراسر ضد دين است و نعل وارونه شيطان! و اين تحريف و مسخ درباره امام زمان عج و مسيح ع كه قرار است بساط ستم و ستمگران را از زمين بركنند دو صد چندان بوده است. حكام عصر موسي و مسيح و

مهدي براي ممانعت از تولد اين فرستادگان الهي چه قتل عامها كه به راه نينداختند پس واضح است كه چه سان حقايق و روايات مربوط به رجعت آنان را وارونه ساخته اند.

۶۲۴- عده اي از فرط اراده به پرستيده شدن و محبوبيت نزد همگان رياكار مي شوند و اصلاً صداقت را از ياد مي برند و نيازهاي خود را به نزديكان خود هم ابراز نمي كنند تا آنجا كه خود را در تظاهر گم مي كنند. و عده اي هم در فحشاء و بي تقوائي و دريدگي و بي حيائي گم مي شوند. اين دو افراط و تفريط در رابطه است: ريا و فحشاء! اين دو نوع نفاق و سقوط در رابطه است كه حاصل انكار نيازهاي خويشتن و فناي در نيازهاست: از خود گم شدن و گم شدن در ديگران! براستي مرز بين اين دو وضعيت كجاست يعني آن جائي كه نه ريا باشد و نه فحشاء! اين دو وضعيت مهلك حاصل عدم بيان صادقانه نياز است. چرا كه مخاطبي صادق كه بتواند نيازهايت را به حق پاسخ گويد نمي يابي. اين دو وضعيت حاصل فقدان يك دوست صديق و عارف است يعني امامي حيّ! و حيا كه مرز بين فحشاء و ريا مي باشد حاصل حيات دل است كه از انساني حي دريافت مي شود. زهد ريائي و صدق فحشائي حاصل بي حيائي است يعني مرگ دل. چون دلي كه حيّ باشد باحياست. حيا واكنش حيات دل است. انسان بي امام يا كافر است (فاحش) و يا منافق (رياكار)- ولي عمل اين دو يكي است زيرا فاقد حيا هستند.

۶۲۵- و امام ايمان و عرفان و هدايت تو هر كسي است كه به تو قدرت تقوا و پاكدامني و صبر و مقاومت در اخلاق الهي مي دهد و تو را از افتادن در دامهاي زمانه و مهلكه هاي دجالان مصون مي دارد و دلت را به خداوند وصل مي كند و خدا را كافي مي يابي! حال اين امام مي تواند يك مؤمن امّي بي ادعا و مدرك باشد يا يك مرجع ديني شريعت يا يك پير طريقت و يا شايد به نور امام زمان ملحق شده و از عليين باشد كه برپا كننده دين خالص در جامعه هستند.

۶۲۶- نبوت و خبرآوري از خدا ختم شد چون خودش آمد «خداوند درست از آن جايي كه گمانش را نمي بردند بر آنان آمد... آمد و در حاليكه مي شناختند انكار كردند.» و آن ظهور علي بود كه تا امام دوازدهم مورد عداوت و انكار همه مسلمانان و شيعيان قرار گرفت و يكه و تنها شد كه غيبت آغاز گرديد كه اين قهر و غيبت امام عين غايت لطف و ظهور اوست همانطور كه ختم نبوت. و امام دوازدهم به عنوان يگانه مظهر حق در عالم ارض به ذات حق رجعت نمود و در جهاد في الله و فناي از مخلوقيت خويش بقاي بالله يافت در يكايك شيعيانش در آخرالزمان و بدين گونه خداوند به كمال افزوني رسيد به زبان ساده امام غايب شد تا هر كه طالب اوست امام باشد و اين نه تنزل و افول ظهور كه تجلي برتر و ظهوري همگاني است از پروردگار و اين معناي عشق و خلافت و الله اكبر است و اينست كه در دعاي سباسب مي فرمايد: «بر حريمي از قداست خداوند وارد شدم كه كسي را اجازه ورود نيست و زين پس هرگز كسي مرا نخواهد ديد». يعني تجلي خداوند از يك مؤمن آخرالزماني برتر است از تجلي خداوند از وجود شخص امام. همانطور كه تجلي خداوند از وجود امام برتر است از تجلي اش از وجود محمد. همانطور كه تجلي خداوند از وجود محّمد برتر است از تجلي اش از ذات خودش. هر چند كه همه اين مراتب تجلي جز تجلي ذات حق نيست از عرش اعلائي تا درك اسفل. پس امام دوازدهم بر عرش اعلائي حق خلافت يافت و خداوند بر فرش اسفل السافلين رخ نمود همانطور كه رسول اكرم مي فرمايد «پروردگارم بر آسمان دنيا وارد مي شود و همچون ماه شب چهارده رؤيت مي شود.» پس واضح است كه اين علم تجلي بدون درك و تصديق عشق خالق به مخلوق قابل تأمل نيست حال بهتر درمي يابيم راز اين سخن امام زمان را كه «هر كه ادعاي ديدار مرا نمود انكارش كنيد.» و نيز حقيقت اين همه آيات قرآن درباره لقاي الهي كه تنها محك حفظ ايمان و معرفت و هدايت است تا آنجا كه بدون باور و شوق به لقاء الله هزاران آيات و بيّنات و معجزات الهي هم موجب هدايت كسي نخواهد شد و همه اين آيات مربوط به لقاء الله در قرآن مربوط به عصر غيبت امام است يعني امام غايب شد تا خداوند ظاهر شود و اين اساس قيامت آخرالزمان است كه هر روزه شاهد نشانه اي از آن مي باشيم.

۶۲۷- حال بهتر درك مي كنيم كه چرا بقول ابن عربي، هجير ذكر خلفاي الهي اين آيه است كه «پروردگارا ما از ظالمين بوده ايم و از ظلم خود به تو پناه مي بريم.» كه اين همان كتمان انسان در قبال پذيرش عشق الهي مي باشد كه همان پذيرش مقام خلافت اللهي است چرا كه انسان عادل كامل كسي است كه از خود برخيزد تا خداوند بر جايش بنشيند و از صورت گل رخ نمايد كه نقشي از صورت خود اوست همانطور كه خود خداوند در خلقتش چنين كرد ولي انسان جاهل حامي ظلمت است و اجازه نمي دهد كه جمال نور ازلي از او آشكار شود و اين منشأ ظلم بشر است و ظلمت پرستي اش و كفرش و عشق ستيزي اش كه همان ابليسيت اوست كه بصورت غيرت نسبت به خدا فلسفه بافي مي كند و اين فلسفه ابليسي را توحيد مي نامد و عشق الهي را شرك و الحاد مي خواند و امام شناسان را متهم به غلو مي كند.

۶۲۸- و اما پاسخ به اين سئوال تاريخي كه چرا همه تجليات حق از ائمه معصوم تا اولياء و عرفاي اسلامي جمله متهم به بدعت و دين جديد بودند و بهمين دليل كشته شده اند اين است كه خداوند در هر تجلي افزون مي آيد و هرگز تكرار تجلي گذشته نيست پس طبيعي است كه هر عارفي حقي جديد را آشكار كند و غير از اين نمي تواند باشد و اگر غير از اين باشد

تجلي اتفاق نيفتاده است. همچنانكه پيامبر ص در روايتي مي فرمايد كه مهدي با حقي جديد و امري بي سابقه ظهور مي كند. و اين روايت مشهور كه «اسلام از آغاز غريب بود و غريب خواهد ماند و خوشا بحال غريبان».

۶۲۹- انسان عرصه اراده به ظهور است كه اين ظهور دو ماهيت دارد كه يكي ظهور هويت است كه ظهور حق است و ديگري ظهور منيت است كه ظهور دجالي و شيطاني است. بهرحال در هر ظهوري فتنه و قيامتي برپا مي شود. از ظهور برحق يك عارف تا ظهور فاسقانه يك زن در بازار يا ظهور دجالي يك عارف نما!

۶۳۰- ظهوري كه از عبوديت به درگاه حق برمي خيزد و ظهوري كه در اراده به پرستيده شدن و به بندگي كشانيدن مردم رخ مي دهد: ظهور روحاني و ظهور جسماني!

۶۳۱- ظهور منيت عرصه تباهي و ابطال و ندامت است كه سراسر ظهور تن و غرايز و شيطنت است و به فحشاء مي رسد از ظهور فحشائي يك زن تا ظهور دجالي يك عارف نما كه او هم عاقبت مبدل به يك روسپي مي شود همانطور كه در برخي از رهبران فرقه هاي درويشي رسوا شده است.

۶۳۲- قيامت آخرالزمان عرصه ظهور جبري است و عالم غيب و متافيزيك در طبيعت رخ نموده است و آدمي هر لحظه با پديده هاي غيبي در ظاهر و باطن روبروست. يا روي بر حق و هدايت دارد و به نور معرفت مسلح است وگرنه به دام اجنه و شياطين و دجالان مي افتد. و امام سلسله جنبان هدايت و منشأ اين نور است.

۶۳۳- اين اراده به ظهور در آخرالزمان همان قيامت نفس است كه يا منشأ نوري دارد و يا ظلماني. يا بهشتي است و يا دوزخي! يا الهي است و يا شيطاني!

۶۳۴- آيات و معجزاتي كه در عصر ما رخ نموده و مي نمايد از كل معجزات موسي و عيسي بيشتر است از حق تا باطل. يعني بشر مدرن چاره اي جز انتخاب ندارد و دوران حيات جاهلي و حيواني بشر به سر آمده است. و اين معناي آخرالزمان است.

۶۳۵- و اما بدعت هائي كه به ما و آثار ما نسبت داده مي شود عبارتند از: دعوي و دعوت به لقاء الله در حيات دنيا آنهم نه به عنوان امر مستحبي كه تنها راه نجات و ايمان آخرالزمان، نشان دادن ماوراي طبيعت در طبيعت آنهم نه به عنوان يك مكاشفه خاص غيبي بلكه به عنوان يك امر دائم و جاري براي عالم و آدميان، تعين كلمة الله در آدم و حوا، لزوم حياتي امام حي و حاضر، ظهور قيامت، يگانگي وجود و عدم، آخرت در دنيا، ابليس شناسي در انديشه و احساس و عمل، شجره ممنوعه به عنوان نژاد و نژادپرستي، قرآني كردن عرفان و عرفاني نمودن قرآن، نزول مستمر قرآن در هر عصري به زبان هر قومي، معرفي حضرت فاطمه اطهر به عنوان غايت عرفان شهودي و درب ورود به لقاء الله و ولايت علي ع، تعين بهشت و دوزخ در جهان مدرن، تبيين اسرار آخرالزمان و قيامت، معرفت نفس به عنوان تنها راه دين و ايمان و رستگاري آخرالزمان، برملا نمودن همه اسرار انسان آخرالزمان، واژگونسازي همه واژه ها و مفاهيم كليدي دين و قرآن و فرهنگ بشري به عنوان احقاق حق كلمه، عاميانه كردن عرفان و عرفاني كردن عرف و شرع، در دسترس عامه قرار دادن كل سير و سلوك عرفاني و زندگاني معنوي و وقايع غيبي زندگيم، عرب زدايي كردن از اسلام و قرآن و تشيع، بر صحنه حيات مدرن آوردن قرآن و اسلام و معارف اهل بيت، قرآن را در دسترس عامه مردم قرار دادن، نماز فارسي، تبيين جديدي از معناي امام و امامت و نجات و ظهور، قرآن و عرفان را به اعماق زندگاني روزمره و غريزي و زناشوئي آوردن و حضور و ظهور حق را تا رابطه جنسي كشانيدن و... و اينست كه امام صادق مي فرمايد كه هر كس علم بداء (بدعت) را درنيابد حقيقت امامت و ولايت را درنيافته است. و اين روايت كه اسلام از آغاز غريب بوده و غريب خواهد ماند. و اين به معناي بدعت و تازگي تجليات حق در دورانهاست كه اسلام در هر عصري كه بواسطه عارفي احياء مي گردد امري جديد و كاملاً بديع تلقي مي شود همانطور كه در صدر اسلام.

۶۳۶- متأسفانه دين و ايمان و اسلام در ضمير آگاه و ناخودآگاه عامه مردم ما يك صفت و اطوار عربي است و عين عربيّت است همانطور كه مثلاً براي جهان مسيحي يك نمايش عربي است. «و خداوند مي داند كه چه نمايشي را انجام مي دهيد به اسم ايمان.» قرآن- و خلاصه اينكه مجموعه اي از آداب و اطوار جادوئي و نامفهوم و رازآلوده است و كل قداست آن ناشي از همين امر است و اينست كه در همواره تاريخ رهبران رسمي همه مذاهب خصم عقلانيت ديني بوده اند كه ما آنرا مذهب اصالت حماقت ناميده ايم. و لذا هر كجا نبي يا ولي و عارفي به احياي دين خدا پرداخت متهم به بدعت شد و محكوم به قتل. پس دين حقيقي هميشه غريب بوده است و مؤمنان حقيقي هم غريبان روزگارانند كه در رأس آنان امامان معصوم قرار دارند و امام زمان عج كه در غربت مطلق زندگي مي كند. «خوشا بحال غريبان.» رسول اكرم ص.

۶۳۷- اگر يك امام معصوم يا فرشته مقرب خدا و يا پيامبر مرسل و يا اصلاً خود خدا مي بودم ذره اي از آنچه بودم احساس خوشي و رضايت و شكر نمي داشتم و نه احساس وجودي مي كردم الا بعنوان يك شيعه و عاشق علي و آل اوست كه احساس مي كنم برترين و خوشبخت ترين موجود عالم هستم و خشنود از اينكه كل زندگيم را براي رسيدن به اين موقعيت وجودي وقف نموده ام. زيرا تمام وجودم گواهي مي دهد كه علي و خداي علي مرا از خودشان بيشتر دوست مي دارند آنها خيلي خيلي خوبند آدم اگر هزار بار هم براي آنها بميرد ارزش دارد. كسي كه محبتي از حق را دريابد ديگر مرگ و زندگي و بود و نبودش يكي مي شود زيرا از همه تضادها فرا مي رود و جاودانگي مي يابد. و اينست معناي اين سخن كه «هر كه بر ولايت علي وارد شد ايمن شد و از عذاب رست.» حتي اگر همه روزهاي زندگي اش عاشورا باشد.

۶۳۸- آنانكه هنوز در جستجوي مقام هستند كه خدا و پيامبر و امام و عارف و صوفي شوند هنوز از محبت بي بهره اند. اهل محبت همه چيز است و كل جهان است و مبراي از آن. اهل محبت از كثرت رهاست. او موجودات نمي بيند خالق و مخلوق نمي بيند او جز نور محبت نمي بيند كه يگانه است! او غرق وجود و عين وجود است.

۶۳۹- امروزه همه انسانها در جهان به جستجوي مقامي معنوي براي خويشند زيرا ديگر مقامات مادي مطلقاً پاسخگوي وجدان بشري نيست چرا كه بقول علي ع «رشته هاي بقاي دنيا پاره شده است و از دنيا جز سم و زهرابي نمانده است.» و اينست راز عرفان گرايي عصر ما و پيدايش اينهمه دجاليت عرفاني و ديني. چرا كه بندرت كسي به جستجوي هويت است بلكه همه در جستجوي منيت معنوي هستند و اين عرفانهاي دجالي جمله حامل منيت هاي قدسي مي باشند كه جمله ابليسيت است كه بخدمت ماديگري درمي آيد و ماديت موجود را هم زهرآگين تر و مسموم تر مي سازد و بر امراض و عذابها مي افزايد.

۶۴۰- منيت آدمي نقاب اوست در حاليكه هويت او آشكاري و قيامت و ظهور حق است و بروز كردن اسرار الهي! و اگر بقول نيچه هر انساني يك ماسك است بدين معناست كه عامه بشري تجمع من ها و ماسكهاست. اين بيان فرق انسان مؤمن و غير مؤمن است زيرا مؤمن صاحب هوي حق است كه نور است و غير مؤمن در ظلمت است و لذا موجوديتش يك ماسك است يك شبح و صورتك است كه شيطنت است زيرا شيطان خصم ظهور حق از آدم است و آدمي كه مظهر روح و صورت خدا و اسماي اوست. و امام مظهر كل هويت خداست و هر كه ملحق به او شد منور و صادق مي شود در درجه الحاق!

۶۴۱- صادق شدن، الهي شدن و ظهور هويت خدا از بشر است. در حاليكه انسان كافر، كذاب است و لذا شيطان به امر خدا به كذابان نزديك مي شود تا آنان را بپوشاند تا از هويت الهي خود گم شوند و تبديل به ماسكي شيطاني و ظلماني شوند كه اين معناي انسان كذاب و گم شده است.

۶۴۲- و امروزه اين ماسك هاي كثير بشري بتدريج مبدل به ماسكي واحد مي شود كه به قدرت خر دجال يعني تكنولوژي است. و انسان فاقد هويت الهي و نور امام در زير بار اين خر له مي شود و تا آنجا كه خود مبدل به يك روبات بيولوژيكي مي گردد.

۶۴۳- تكنولوژي ظهور اشد دنياپرستي بشر و لذا درب دوزخ است پس بحث درباره ماهيت آن كه آيا حلال است يا حرام و مكروه و مباح و مستحب، بحثي جاهلانه است. از اين دجاليت و دوزخ بايستي هر چه بيشتر پرهيز نمود هر چند كه حداقل ابتلاي به آن هم بدون هويت الهي موجب هلاكت است.

۶۴۴- مثلاً شاهديم كه چگونه ورود يك دستگاه تلويزيون يا تلفن در يك خانه فاقد هويت، كل نظام سنتي و اساس روابط و عواطف اعضاي آن خانه را فرومي پاشد بي آنكه هيچ نظم و حق برتري بر جايش قرار دهد. يعني اين خر دجال است كه بر آدمها سوار مي شود و انسان مدرن با هر درجه احاطه علمي و فني بر تكنولوژي باز هم مغلوب و مفتون آن است و بازيچه اش! الا انسان صاحب هويت الهي و نور امام كه اصولاً به تكنولوژي به چشم خر دجال و يك ابزار شيطاني مي نگرد و با پناه بردن به خدا در صورت لزوم به آن نزديك مي شود. و اين پناه بردن به خدا يك امر لفظي محض نيست بلكه واقعه اي وجودي است. يعني به صرف لفظ «اعوذ بالله من الشيطان رجيم» مشكلي برطرف نمي شود بلكه انسان بايد در خويشتن حامل هويت الهي باشد كه همان نور امام است زيرا امام، هوي حق است.

۶۴۵- شيطان آريل كه در آخرالزمان بر همه آحاد بشري حاكم مي شود همان شيطان ارتباطات تكنولوژيكي است و امواج راديوئي و تلفني و ماهواره اي و تلويزيوني است كه بر همگان مي بارد حتي بدون داشتن دستگاه آن.

۶۴۶- اينست كه رسول اكرم در يك پيشگوئي از آخرالزمان مي فرمايد كه مؤمنان در اين دوران يا در شهرها بر صفوف طاغوت حمله مي برند و كشته مي شوند و يا در ارتفاعات و بيابانها مشغول چوپاني هستند. و در روايتي از علي ع آمده كه اصحاب كهف در قرآن بيان ماهيت زندگي مؤمنان آخرالزمان است.

۶۴۷- پس سخن از سينماي ديني و غير ديني و ضد ديني در عصر ما، سخني مهمل است زيرا بر فرض هم كه سينماي حقيقتاً ديني ممكن باشد براي انسان سينمازده مطلقاً خاصيتي ديني نخواهد داشت الا بعنوان يك چاشني براي سينماي ضد ديني. در جهنم نمي توان به جستجوي فرشته بود الا شيطاني در لباس فرشته.

۶۴۸- وقتي كارگردان و بازيگران يك سينماي ديني جملگي ضد دين و مفسد و تبهكارند چگونه آن سينما مي تواند القاء گر دين و معنويت باشد. اين با حقيقت معنويت و دين در تضاد است. آيا معاويه بعنوان امام جمعه مي تواند نمازگزاران را به خدا برساند بلكه يكسره به شيطان ملحق مي سازد. درباره ماهيت و خاصيت يك زن روسپي ملبس به حجاب و چادر در كنار خيابان تأمل كنيد! همانطور كه اگر يك انسان ملحد و فاسقي لباس روحاني يا خرقه تصوف بر تن كند. اينست راز سينماي ديني! زيرا انسان متقي و مؤمن نمي تواند بازيگر باشد مگر اينكه ايمان و تقوايش را بتدريج از دست بدهد.

۶۴۹- به ياد مي آورم كه در نوجواني وقتي براي نخستين بار فيلم «ده فرمان» يعني زندگي حضرت موسي را ديدم به هنگام خروج از سينما يك حس پوچي نسبت به مقدسات و باورهاي ديني در دلم پديد آمده بود كه مطلقاً آنرا درك نمي كردم در حاليكه مي بايست در اوج جوشش معنوي مي بودم. و اينك راز آن پوچي را پس از تماشاي هر فيلم ديني بخوبي درك ميكنم و در همه مردم هم شاهدم.

۶۵۰- اگر دجال يك ناجي دروغين است پس سينما، هنر و صنعت دجال پرور است بخصوص سينماي ديني و عرفاني!

۶۵۱- يك نفس تاريك و ظلماني مثل يك تاريكخانه است كه فرد كافر، نگاتيوهاي وقايع بيروني را در اين تاريكخانه آنگونه كه مطلوب كفر اوست ظاهر مي كند تحت تعليمات و القاعات شيطاني و دجالي و خناسي و وراثت هاي نژادپرستانه. و بر همين صور ظاهر شده در خويشتن به تظاهر و ريا و ايفاي نقش مي پردازد و يك بازيگر حرفه اي مي شود. و امروزه بخش مهمي از اين القاعات در تاريكخانه نفس از طريق رسانه هاي تصويري انجام مي گيرد.

۶۵۲- تا دل آدمي به نور ولايت امام روشن نشود اين تاريكخانه نفس فعال است و آدمي از آن رها نيست مگر اينكه از قلمرو تاريكي به حريم روشنائي اولياي الهي وارد شود كه شعاعي از نور حق در عالم ارض هستند و منشأ اين نور امام است كه خليفه نور است.

۶۵۳- امام صادق ع مي فرمايد «انتظار فرج برترين فرج است.» ولي تا زمانيكه خود من يك ظالم حرفه اي هستم و ظالمان را مي پرستم چطور مي توانم در انتظار كسي باشم تا عدل را حاكم سازد زيرا اين عدالت مترادف با نابودي من خواهد بود. مگر اينكه منظورم اين باشد كه امام، مرا در ظالميت من تبديل به ابرقدرت جاودانه سازد. انتظار فرج براي كسي منجر به فرج مي شود كه ظلم ستيز باشد اول در نفس خودش و سپس در نژادش و سپس در جامعه.

۶۵۴- عدالت يعني بر جاي خود نشستن! پس امام هر كسي را بر جاي خودش مي نشاند يا به جبر و غضب و انهدام و يا به اختيار و ايمان و معرفت.

۶۵۵- و اما جاي هر كسي كجاست؟ عرش ذات است. و امام خودش نخستين كسي است كه به نور ايمان و جهاد و عرفان و عشق حق بر جاي خودش كه عرش خداست در ذات آدمي، مستقر شده است و لذا انسان عادل كامل همان خليفه است. هر كه بر اين عرش ذات خود نشست خود شد و عادل شد يعني خليفه خدا در عالم ارض شد!

۶۵۶- پس راه عدالت كه در مكتب علي، راه رجعت بخويشتن خويش است همان صراط المستقيم بين خود تا خداست و اين صراط جز امام نيست. پس اهل اين رجعت و معرفت نفس است كه به امام مي رسد. پس فرج آخرالزماني راه معرفت نفس است. كه در اين باب از ائمه معصوم و رسول اكرم ص سخن فراوان است كه ذكرشان رفته است. و اين فرج همان گشايش درب دل بر اهل معرفت نفس است كه بدست امام گشوده مي شود كه در اين گشايش و الحاق است كه لقاي وجه رب حاصل مي آيد و خلافت واقع مي گردد در درجات تجلي! و اينست عدالت!

۶۵۷- پس الحاق به نور امام همان الحاق به ذات خويشتن است و در اينجا ديدار امام و لقاي الهي امري واحد و توأمان است. و خداوند بقول خودش در قرآن كريم بر صراط به انتظار مؤمنان است. «منتظر باشيد كه ما هم در انتظاريم.» قرآن- اين صراط در باطن همان راه دل تا ذات است و در بيرون هم وجود خود امام كه مظهر ذات است. يعني جهاد في الله و جهاد اكبر كه معرفت نفس است امري واحد است كه در عمل عين اطاعت از امام است كه راه الحاق به اوست در خويشتن! و لذا فناي في الله و فناي در امام و فناي در ذات خويشتن واقعه اي واحد است و نجات جز اين نيست نجات از تاريكخانه نفس خويشتن كه لانه اجنه و شياطين و خناسان و دجالان است.

۶۵۸- و كل اين راه نجات، عملي جز اطاعت بي چون و چرا ندارد وگرنه كل معارف توحيدي و عرفاني در نزد آدم بولهوس همچون چراغي در دست دزد است كه مشغول غارت و انهدام خود و ديگران است و چه بسا بواسطه نور معرفت حق به ديدار شياطين مي رود و با آنان محشور مي شود. يكي از اين آدمها ادعا مي كرد كه هر شب خدا به سراغش مي آيد و او را نوازش مي كند. در حاليكه غرق در عذاب و جنون بود و ديوانه اي خطرناك شده بود.

۶۵۹- اينست كه با عاميانه و جهاني شدن معارف توحيدي وعرفاني كل بشريت قطبي مي شود در ايمان محض و كفر مطلق. كه يا به حق ملحق مي شود ولي اكثراً به شيطان ملحق شده و از لشكريان شيطان مي شوند و بلكه از اولياي شيطان مي گردند. و اينست معناي قيامت و آنروزي كه اسرار نهان، عيان مي گردد. قرآن- و عجبا كه اين هر دو واقعه تحت عنوان عرفان و بواسطه معارف ناب توحيدي ممكن مي شود. «قرآن، مؤمنان را هدايت و كافران را گمراه مي سازد.» قرآن-

۶۶۰- بهر حال اين دو قيامت سعيد و شقي، بقدرت اطاعت بي چون و چرا از امام و يا دجال تكنولوژي رخ مي نمايد.

۶۶۱- اطاعت بي چون و چراي عامه بشري از دجال تكنولوژي حيرت آور است. يك نمونه آن اينست كه چگونه بي چون و چرا و چشم و گوش بسته و مريدانه به بهانه درمان هر مرضي تسليم جهنم سلاخي پزشكان و انواع داروهاي مرگبار و تشعشعات اتمي مي شوند. و اگر فقط درصدي از اين نوع اطاعت نسبت به معرفت امام و يا مراد عرفاني باشد ره صد ساله نجات يك شبه طي مي شود. و حتي شاهديم كه احدي از بابت اينهمه عوارض مهلك اين درمانهاي مدرن، شهامت گلايه اي را هم بخودش نمي دهد حتي اگر در جريان درمان بميرد. اين اطاعت و پرستش مطلق نسبت به دجال تكنولوژي است و اينست مسئله! انسان مدرن!

۶۶۲- و عجيب تر و تأسف بارتر، ارادت بي چون و چراي بسياري از علماي ديني نسبت به دجال تكنولوژي و دوزخ پزشكي است. تا آنجا كه برخي از علما و حتي مراجع ديني ما به تكنولوژي بومي هم اكتفا نمي كنند و براي درمان به غرب مي روند كه مهد و منشأ اين دوزخ است.

۶۶۳- به ياد مي آورم كه در دوران كوتاه طبابتم حدود بيست سال پيش قرار بود كه يكي از اقطاب و سر سلسله يكي از سلسله هاي عرفاني كشور را كه بزرگترين سلسله موجود نيز به حساب مي آمد جهت درمان سرطان پروستات به نزدم بياورند كه مرتباً براي شيمي درماني به آلمان سفر مي كرد. بنده با آن فرد مريد گفتم كه به يك شرط درمان حضرت آقاي شما را مي پذيرم كه دست از ادعايشان بردارند (قطب عالم امكان و امام زمان و...) زيرا اين در شأن ايشان نيست كه براي درمان خود به كفار رجوع كنند (زيرا امثال بنده كه در سلسله ايشان نبوديم كافر و گمراه محسوب مي شديم از جمله اطباي آلمان) و اصلاً مرد خدا طالب بلاست نه اينكه از بلايش به غير و بلكه به كافران رجوع كند مگر اينكه به خود خدا يا اولياي الهي رجوع نمايد يعني از خدايش به خلق پناه نبرد. تا چه رسد به كساني كه خود را خليفه خدا و قطب عالم امكان مي خوانند يا خوانده مي شوند كه اين خود امتحاني بزرگ است «تا خدا بداند كه چه كسي در ايمانش صادق است.» قرآن-

۶۶۴- گويند كه هانري كوربن فرانسوي شيعه شناس بزرگ عصر ما كه در اواخر عمرش در حال بيماري و مدهوشي به بيمارستاني در پاريس منتقل شد با ديدن آنهمه امكانات درماني بيهوده گفت «اي كاش اينهمه امكانات و علوم در خدمت حكمت اسلامي قرار مي گرفت.» وقتي اين سخن را از يك انسان پسامدرن اروپائي مي شنويم از مسلماني خود شرم مي كنيم كه تا چه حدي مدهوش و مفتون تكنولوژي غرب شده ايم و آنرا تقديس مي كنيم.

۶۶۵- هايدگر كه عمق و عظمت انديشه و نبوغش را همه فرزانگان شرق و غرب جهان مدرن تصديق مي كنند عصر تكنولوژي و مدرنيزم را عصر ظهور برهوت مي خواند و بسياري از آراي او مطابق معارف آخرالزماني شيعه است بي آنكه با اين معارف آشنائي داشته باشد كه دال بر حجت بزرگي است كه امروزه غير مسلمانان در اسلام از مسلمانان سبقت گرفته اند بقول رسول اكرم ص. و اين حقيقت هم دال بر يك تأسف براي مسلمين است و هم دال بر عظمت حقايق اسلام در فطرت بشر است كه امروزه رخ مي نمايد و حقانيت معارف اسلامي و شيعي را به اثبات مي رساند كه اسلام و تشيع ريشه در

فطرت دارند و جهاني اند و هر انسان حق پرستي به آن نائل مي آيد نه در تاريخ كه در خويشتن كه عصاره تاريخ و تجسم زنده آن است بي هيچ دخل و تصرف و تحريفي.

۶۶۶- اسلام در تاريخ مدون و مكتوب بشري جاي نمي گيرد و بلكه كل اين تاريخ كذائي فقط برگي از اسلام است كه حقيقت و اسرار آنرا هم جز عارفان نمي دانند همانطور كه در روايات ائمه اطهار ع مي يابيم.

۶۶۷- تاريخ مكتوب و منقول بشري مكر خداست كه بواسطه اش، مشركان و كافران گمراه شده و به خسران عظيم دچار مي شوند. تاريخ نعل وارونه است و همان شجره ممنوعه مي باشد كه مبتلايانش را از حيات بهشتي ساقط مي كند.

۶۶۸- حقيقت بي نقاب تاريخ همان قرآن است كه تأويلش مستلزم علم الهي مي باشد و كليدش در نزد اهل معرفت باطن است. يعني قرآن جز در باطن نوري مؤمنان كشف و درك نمي شود كه آن درك دهر و زمان است. و اينكه رسول اكرم خود را دهر مي نامد بمعناي فائق آمدن بر تاريخ است و تبديل و تحول تاريخ به زمان بواسطه نور معرفت حق. زيرا طبق قول رسول اكرم ص، دهر از نامهاي خداست.

۶۶۹- آنهائي كه براستي بقصد حق جوئي به تاريخ رجوع مي كنند نيز در وراي تحقيقات تاريخي خود به نوري مي رسند كه تحت الشعاع آن حقايق تاريخ را به گونه اي كشف مي كنند كه در نقطه مقابل مفاهيم تاريخي مكتوب است. همچون تحقيقات ماسينيون فرانسوي و شاگردش كوربن در تاريخ صدر اسلام و تشيع كه منجر به درك و ديدار با خضر يا امام زمان براي ماسينيون گرديد و لذا حقيقتي كه از وجود الهي كساني چون سلمان فارسي و حضرت فاطمه و حلاج حاصل آمد بكلي مكاشفه اي دگر بود.

۶۷۰- هر چند كه خود اينجانب نيز به نسبت مطالعات و تحقيقات تاريخي اندكي داشته ام، ولي با اندك مطالعه اي درباره حكماي الئات يونان يا تاريخ اسماعيليه و زندگاني ائمه اطهار و برخي از بزرگان معنوي، بناگاه مواجه با حقايقي جداي آنچه كه در تاريخ رايج است گشته ام كه در مرحله نخست اموري شهودي بودند و بتدريج تبديل به كشف لايه هاي ديگري از تاريخ عقلاني شده اند كه برخي از اين مكاشفات در كتاب سرگذشت عليين آمده است كه همچون نوعي تاريخ متافيزيكي تلقي مي گردد بهمراه ردپاهائي در تاريخ مكتوب!

۶۷۱- با كمال حيرت شاهديم كه در عصر رسانه هاي جهاني، تاريخ معاصر جهان در مقابل ديدگان ميلياردها انسان تحريف مي شود مثل ماهيت و حقايق انقلابات مدرن يا واقعه يازده سپتامبر در نيويورك و پديده القاعده و تروريزم و امثالهم. به همين طريق مي توان به ماهيت تاريخ قديم هم پي برد آنهم در عصري كه رسانه اي عمومي در كار نبود و قلم فقط در خدمت سلاطين بود.

۶۷۲- و بدان كه هيچ چيز به اندازه ماهيت و معناي رسالت انبياء و اولياي الهي و زندگيشان در تاريخ تحريف نشده است زيرا بر عليه سلاطين و طاغوت دورانها بوده است همانطور كه كتابهاي آسماني! و ضرورت حياتي امام زنده از همين بابت است كه محل نزول و حضور كتاب الله در هر عصري مي باشد و قرآن ناطق تلقي مي گردد به درجات تجلي! و نيز ضرورت معرفت نفس و استخراج فطرت الله از نفس خويشتن تحت الشعاع نور امام!

۶۷۳- در عصري كه خدا ناپيداست و رسول در كار نيست و امام هم غايب است و كتابهاي آسماني هم مورد ترديدند و همه علوم بشري هم بر آستانه ابطال قرار گرفته اند در حاليكه بحرانها غوغا مي كنند و بن بست ها روز به روز بيشتر و نوميد كننده ترند و جز دجالان و شيادان قابل دسترس نيستند چه راهي جز پناه بردن به خويشتن باقي مي ماند. اين همان صراط المستقيم است كه كوتاهترين راه رسيدن به امام و كتاب خدا و رسولان الهي و لقاء الله است. پس همه اين نوميديها زمينه يك نعمت بزرگ و خارق العاده است و بقول علي ع در هر نوميدي يك پيروزي بزرگ در انتظارست.

۶۷۴- «لااكراه في الدين...» قرآن- در دين خدا هيچ اكراهي نيست. يعني بواسطه اكراه و اجبار نمي توان به خدا رسيد زيرا خدا مطلق و وراي هر تصور و چون و چرائي است پس فقط بقدرت عشق و فنا مي توان به او رسيد. و اما او كيست و كجا و در چه سوئي است؟ پاسخ اين سئوال در آيه قبل از اين يعني آية الكرسي است: الله لا اله الا هو الحيّ... كه خدائي جز او نيست كه زنده است... و لااكراه في الدين... و بواسطه اكراه و ريا و اجبار نمي توان به او رسيد. فقط در وجود «هو» مي توان به الله رسيد يعني در امام! و لذا اين «هو» در غايت آية الكرسي هم آشكارا معرفي مي شود كه او همان علي العظيم است و علي ع هم خود در خطبه بيان مي فرمايد كه منم علي العظيم: الله لا اله الا هو الحيّ... و هو العلي العظيم. لا اكراه في

الدين... كه خلاصه اش اينست كه: خدائي جز او نيست كه زنده است و او علي العظيم است و راه رسيدن به او عشق است و اينست فرق بين رشد و انحطاط!

۶۷۵- متأسفانه اين دو آيه را از هم جدا كرده اند همانطور كه بسياري از آيات متصل قرآن از هم جدا شده و در سوره هاي جدا از هم تبعيد گشته اند. آيه نخست سرّ خدا در امام است و آيه دوم هم حكمت و روش دستيابي به اين سرّ مي باشد كه همان روش عشق و اخلاص است. و مي دانيم از شخص رسول اكرم ص و ائمه اطهار ع در اهميت اين آيه سخن بسيار رفته است و مقام اين آيه و سوره حمد در يك سطح و بلكه فراتر نقل شده است كه «آية الكرسي قلب قرآن است.» و نيز مي دانيم كه در عبادات و ادعيه عرفا و علما و محققين علوم غريبه نقشي ممتاز دارد ولي متأسفانه از معارف و اسرار هدايت بخش اين آيات سخني در ميان نيست كه در خور اهميت روائي آن باشد.

۶۷۶- و اما عشقي كه به انسان قدرت دل به درياي فنا زدن بخشد بايستي عشقي برخاسته از جاودانگي فزاينده حق در انسان باشد كه آن خلافت و امامت است و عشق الحاق به الوهيت ذات حق آنگونه كه در ائمه اطهار و خطبه هاي نادره علي و خطبه سباسب شاهديم كه چگونه انسان در فناي حق به مقامي مي رسد كه حق، وي را مريدي مي كند چون علي ع. به عشقي كمتر از اين نمي توان الله را در هو يافت و به او ملحق شد. و به نور اين عشق است كه خواب از سر انسان مي رود و تاريخ از او زدوده مي گردد چون علي كه مي فرمايد «من زاده نشده ام». و امام عرش و كرسي خداوند در زمين و آسمانهاست و بيدار به حق و شفيع درگاهش آنگونه كه در آية الكرسي مي خوانيم و اوست عروة الوثقي و حبل المتين همانطور كه خود امام مي فرمايد. پس آية الكرسي شناسنامه آشكار ديگري از امام در قرآن است.

۶۷۷- اگر امروزه شاهد انقراض علوم غريبه و طلسم و جادوگري در قلمرو دين و عرفان و متون مقدس هستيم كه اين پيروزي بزرگي از دين خالص است بدين دليل است كه همه سوداگران سامري مسلك در دين و عرفان شاهد پيدايش همه آرمانهاي شيطاني خود در قلمرو تكنولوژي مي باشند و لذا دست از اين شيطنت كهن كشيده اند. و اين دجاليت ملبس به دين و عرفان و علوم غريبه و دعانويسي و امثالهم از دين و عرفان گسسته و به اصل دجاليت خود يعني علوم و فنون مدرن پيوسته است و اكسير اعظم و كيميا و ليميا و سيميا را در فيزيك و شيمي و رياضيات و ژنتيك و اتم جستجو مي كند و ديگر براي تبديل آهن و مس به طلا متوسل به اسماء الله نمي شود و بلكه مهندسي ژنتيك و فيزيك اتمي را بكار مي گيرد. هر چند كه در گذشته هم اين سوداگران در تكاپوي شيطاني خود فقط به تسخير شياطين درمي آمدند و دوزخي مي شدند و جز اين چيزي نمي يافتند و اين كل كراماتشان بود كه تجارت اجنه و شياطين بود.

۶۷۸- هنوز هم شاهديم كساني كه آية الكرسي و سائر اسماء الله و ادعيه را از روي هوس و بقصد سوداگري و كاربردهاي جني و دعانويسي، زمزمه مي كنند و مي نويسند بتدريج از عقل و اراده ساقط مي شوند و دچار فتنه ها و جنون مي گردند و برخي شيطان زده مي شوند. دعانويسان و رمّالان و دراويش شياد از جمله اين جماعت هستند.

۶۷۹- دعاي سباسب امام زمان از جمله اين متون به اصطلاح خفيّه و غريبه در دست بسياري از اين جاهلان و شيادان در طول تاريخ بوده است و عجبا كه انگشتر سليمان در دست اهرمن چه مي كرده است. و چه بسا امام بدينگونه قهر و انهدامش را نصيب اين شقي ترين منافقان مي نموده است همانطور كه در اين دعا مي فرمايد كه با خدا گردنشان را زدم و آنان را به غل و زنجير كشيدم و نابودشان كردم.

۶۸۰- اساس مكر و خودفريبي ها و گمشدگيهاي بشر همانا قلمرو مقدسات و ارزشهاي متعالي همچون عشق و اخلاص است چه در عرصه مذهب و چه عواطف و عرف و عرفان. يعني اشد معاصي و گناهان در لباس اشد اخلاص و عشق و عرفان پناه مي گيرند و اينست زيباسازي زشتي ها به ياري شيطان. و اينست راز ارتكاب بدترين اعمال و صفات! و بدان كه شيطان به لباس نابترين مفاهيم و الفاظي كه در ذهن پرورده اي وارد مي شود يعني به لباس شعر و شاعري و شعار! اينست كه هيچكسي به خودي خود هدايت نمي شود و بي امام همواره كافر و منافق و ديوانه است و هر چه كه در بي امامي خود بيشتر به مفاهيم و الفاظ قدسي متوسل مي شود شيطان زده تر مي شود. بزرگاني چون مولانا و حافظ و شيخ بهائي كه علامه هاي عصر خود بودند و پس از درك امام زمان خود به گمراهي و تباهي سابق خود اعتراف كردند تا آنجا كه همه علم خود را به باد تمسخر و لعن گرفتند و جهل مركبش ناميدند و مكر مقدس!

۶۸۱- برخي معتقدند كه انسان بايستي نخست به اوج علوم فني و عاريه اي برسد تا همچون مولانا عروج كند و منقلب گردد. و اين فريبي بيش نيست زيرا از هر هزاران كتاب پرست يكي به توفيق الهي دچار چنين انقلابي شده است و مابقي در جهل مركب خود فسيل شده اند و مبدل به دجالان عصر خود گرديده اند و علماي راستين را تكفير كرده اند.

۶۸۲- مسئله خواندن و نوشتن را از علوم عاریه اي و فني جدا کنید که بمعناي بسته بندي کردن نور در قالبهاي ظلمت واژه هاست و سپس این قالبها را شکافتن و نور را استخراج نمودن است که همان واقعه معنا کردن ماده است و مادي نمودن معناست که اولي خواندن و دومي هم نوشتن است. بدین معناست که امر خواندن و نوشتن از وظایف دیني انبیاي الهي براي مردم بوده است که در اسلام به اوج اهمیت رسیده است و نخستین حکم خدا به رسول خاتم، امر به خواندن است که اقرأ!

۶۸۳- متفکرین و محققان ریشه اندیش مي دانند که پدیده خواندن و نوشتن و کلمات از حیرت آورترین پدیده هاي وجود انسان است و به جادو مي مانند. و امروزه زبان شناسي و علم هرمنوتیك در رأس و بنیاد همه علوم انساني قرار گرفته است و حتي مادر فلسفه محسوب مي گردد و علم تأویل معارف دیني است و اینست که در عصر ما تنها مذاهب و معارف دیني که انسان مدرن را جذب و تا حدودي اغناء مي کند علم هرمنوتیك و نگاه تأویلي به دین است که این خود نشانه اي بزرگ از آخرالزمان است که از بانیان اصلي آن کساني چون هوسرل و هایدگر هستند و لذا داراي آرائي شبه اسلامي و شیعي مي باشند. حیرت دکتر شریعتي درباره اندیشه اگزیستانسیالیستي برخاسته از همین شباهت بظاهر غیر متعارف است.

۶۸۴- ولي چیزي که امروزه متأسفانه نه در قلمرو معرفت دیني باور شده و نه فلسفي و اگزیستانسیالیستي و عرفاني، موضوع حضور شیاطین در عصر جدید است خاصه شیاطین آریل که از قلمرو ارتباطات تکنولوژیکي در جهان اشاعه و تکثیر میشوند بطوریکه بسیار بعید است انساني بي شیطان باشد یعني انساني که حامل بلاوقفه شیطان با خود یا در خود نباشد.

۶۸۵- دهها نفر زن و مرد بانماز و بي نماز با حجاب و بي حجاب و پیر و جوان در نزد من اقرار کرده اند که دمادم کسي به آنان القاي افکار و اعمال زشت مي کند و در خواب و بیداري و حتي در حال عبادت به مقدسات و باورهاشان فحاشي مي کند و آنان را با صداي بلند امر به پلیدي و زنا و نهي از عصمت و ایمان مي کند. و مي دانیم که در قرآن کریم این معنا کاملاً آشکار است که شیطان آدمي را امر مي کند که کافر شود و زنا کند. و بسیاري این القاعات را الهام الهي مي پندارند.

۶۸۶- امروزه بسیاري از مردمان در کوچه و خیابان و خانه ها یکدیگر را عریان مي بینند و این از اعمال شیاطین و سلطه آنان بر بشریت است و یك واقعیت است و نه توهم و بیماري رواني. آنانکه مي خواهند عریان باشند بواسطه شیاطین عریان مي شوند در منظر کساني که هرزه اند و این زنائي باطني است.

۶۸۷- اینکه علي ع در خطبه بیان مي فرماید که در آخرالزمان هیچ نماز مقبول نمي آید بدلیل سلطه شیاطین بر نفوس بشر است.

۶۸۸- جواني که فقط یکبار یك فیلم پورنو مي بیند در تمام عمرش از شیاطین منتقل شده از آن فیلم رهائي ندارد الا به نیروي ایمان و نور امامي زنده و جهادي کبیر!

۶۸۹- امروزه شیطان شناسي امري بسیار واجب تر از خداشناسي و هر شناخت دیگري است از جمله خودشناسي هاي روانکاوانه که جمله خود از فرآورده هاي شیطاني است. زیرا نفسي که حامل شیطان است چطور مي تواند خود را به حقیقت بشناسد الا اینکه فقط شیطنت هاي خود را تقدیس نماید. و امروزه بسیاري از این به اصطلاح مشاوران و روان درمانگران خود کانونهاي اشاعه و انتقال شیاطین هستند.

۶۹۰- امروزه کل مراحل نخستین خودشناسي، سراسر شیطان شناسي نفس است که آدمي آنان را چون خود و بلکه خود خودش مي پندارد و از آنان در خود حراست مي کند و بلکه براي حفظ آنان در خود مي جنگد. و چه بسا انسانهائي که تجسم شیطان مي شوند و بلکه اولیاء شیطان مي گردند و شیاطین را رهبري مي نمایند.

۶۹۱- یکي مي گفت تا مي خواهم اقامه صلوة کنم یك نفر در درونم مرا مسخره مي کند و دهن به دهن اذکار بمن فحش مي دهد و اعتقاداتم را ریشخند مي کند.

۶۹۲- ماهواره و اینترنت دروازه ورود شیاطین به خانه هایند. بسیاري از نظریه هاي به اصطلاح علمي و تربیتي و روانکاوي و درماني نیز شاهراه ورود شیاطین در اندیشه حاملانش مي باشند.

۶۹۳- بدان كه زنان مهمترين اشاعه دهندگان و ناقلان شياطين در جامعه هستند زيرا داراي نفسي پذيرنده اند و همه چيز را در خود پنهان و حراست مي كنند. بخصوص زناني كه خصم ولايت زناشوئي مي باشند و از پذيرش ولايت همسر گريزانند. اين نوع زنان گاه مجسمه شيطان مي شوند يعني سخنگويان فمينيزم! بنده اين مسئله را در جريان تجربه درمانگري بتدريج كشف نمودم كه چگونه يك مادر فمينيست و ضد مرد و خودسالار مولد يك خانواده شيطان صفت است و همه فرزندانش را تباه و ديوانه مي كند.

۶۹۴- بدان كه فمينيزم و برابري زن و مرد بزرگترين و نخستين دروازه ورود شياطين به قلمرو خانواده و تمدن مدرن است زيرا خصم ولايت مرد بر زن است كه عين جنگ با محبت و مسئوليت و عصمت است. زيرا ولايت مرد بر زنش و فرزندانش نخستين نزول ولايت خدا بر بشر است.

۶۹۵- فاجعه بزرگ عصر ما ناباوري است نسبت به همه وقايع بيروني زندگي. و اين بمعناي سيطره بازي بر تمدن مدرن است كه تمدني بر اصالت بازي است. و همه جنگها حاصل غايت اين بازي است. اين ناباوري محسوسات و تعينات جائي براي باور متافيزيكي باقي نمي گذارد.

۶۹۶- تاريخ بشر به لحاظ امر ولايت و رهبري دو مرحله كلي دارد: دوره نبوت- سلطنت و دوره امامت- انتخاب! كه مرحله اول با ظهور اسلام و ختم نبوت به اوج و پايان مي رسد و مرحله دوم با ظهور امامت و انتخابات مردمي آغاز مي شود كه نخستين آن همان واقعه شوراي سقيفه پس از رحلت خاتم النبيين است كه اولين شوراي دموكراتيك براي رهبري جامعه است كه چون به حاكميت كفر و نفاق و ظلم بود علي ع از آن خارج شد و ربع قرن بعد با رجوع مردم به آن حضرت، حكومت را پذيرفت.

۶۹۷- نبي و شاه به مثابه دو نزول امر حق بر جوامع بشري است كه يكي مظهر رحمت و ديگري مظهر غضب است. ولي با ظهور امامت و ختم نبوت بتدريج اين هر دو امر و اراده الهي به بشر تفويض گرديد كه امام جاي نبي را گرفت كه برعكس نبي بسوي مردم نمي رود بلكه مردم بسويش مي روند. و رهبر سياسي كه به رأي مردم برگزيده مي شود. اين دو امر تفويضي (خلافت) در آخرالزمان به موازات يكديگر در جريان هستند تا آنجا كه در پايان كار مبدل به امري واحد مي شوند و كل بشريت بسوي امام مي رود و امام را براي رهبري خود برمي گزيند كه همان واقعه ظهور امام زمان است.

۶۹۸- در واقع نخستين امام و خليفه كامل و نخستين نظام دموكراتيك با ظهور اسلام پديد آمد كه رو در روي يكديگر قرار گرفت ولي هرگز امام با اين نظامهاي دموكراتيك (در درجات) به نبرد برنخاست و بلكه گهگاهي به موازات آن به آن ياري هم مي رساند ولي اين نظامها بتدريج ضد امام شدند و امام كش!

۶۹۹- دموكراسي بمعناي انتخابات عرفي توده مردم جهت رهبري برخلاف آنچه كه ادعا مي شود يك پديده غربي و يوناني نيست و فقط در اسلام رخ نموده است. مجالس موجود در كشورهاي اروپائي و از جمله يونان و روم يك مجلس كاملاً انتصابي و نمايشي از جانب اشراف و حكام و ملاكين و برده داران بوده است و اينان نمايندگان سلطه و ستم و زر و زور و تزوير بودند و مردم عادي كمترين دخالتي در آن نداشتند. در حاليكه همان شوراي سقيفه نمايندگان قبايل و اقوام عرب بودند. همانطور كه مثلاً خلافت عباسي حاصل انقلابات مردمي بود كه اين انقلابات به سرقت رفت و خود ابومسلم خراساني كه رهبر اين انقلاب بود در دربار نخستين خليفه عباسي به قتل رسيد.

۷۰۰- اصلاً پديده انقلاب اجتماعي يك پديده كاملاً اسلامي است و ظهور اسلام دقيقاً ظهور نخستين انقلاب اجتماعي است درحاليكه ظهور انبياي سلف مطلقاً منجر به انقلاب اجتماعي نمي شد حتي نهضت حضرت موسي هم يك انقلابي به رهبري خود خداوند بود و بني اسرائيل مطلقاً مبارزه اي نكرد.

۷۰۱- و فقط از اين منظر است كه مي توان انديشه آزادي و دموكراسي در غرب را يك پديده اسلامي دانست كه از جهان اسلام به غرب رسيده است. هر چند كه اين پديده بتدريج كه از صدر اسلام دورتر شد از حقيقت خود تهي گرديد و مجدداً حكومتها به همان شكل اوليه و كهن خود يعني سلطنت بازگشتند منتهي در صورت شرعي و نمايشات ديني و فقهي. كه امروزه باز شاهد رجعت جهان بسوي دموكراسي ديني مي باشيم كه با بيداري و تجربه اي برتر است كه زمينه وحدت امامت و مردم سالاري مي باشد، يعني يگانه شدن خلافت الهي و خلافت مردمي! و هر گاه كه خليفه خدا، خليفه مردم شد عدالت و رستگاري رخ نموده است. و اين مستلزم امام شناسي و عدالت شناسي و خودشناسي عمومي است. يعني بدون عرفان اسلامي چنين واقعه مباركي رخ نخواهد داد الا با فاجعه اي هولناكتر!

۷۰۲- تربيت در يك كلمه چيزي جز حدّ شناسي و رعايت حدود وجود نيست كه انسان را در ديالكتيك بين حدّ و بي حد رشد و تعالي بخشد. زيرا حدّ انسان بشريت و مخلوقيت اوست و بي حدّي او هم خداست. و امام اسوه يگانگي اين دوئيت است: حدِّ بي حدّ و بي حدّي حدّ! و اين عين حقيقت امام بعنوان ميزان انسان و انسان كامل و خليفه خداست همانگونه كه در خطبه هاي بيان و افتخار شاهديم! كسي كه در مقام و اقتدارش عين خداست و در بندگي اش خاشع ترين و سنگ زيرين آسياب بشريت است. و اينست سرّ وجود اولياي الهي و ائمه معصوم و عليين دورانها!

۷۰۳- تلاقي و اتحاد امامت و دموكراسي نيز از درك و تشخيص اين مرز بين حدّ و بي حدّي برمي خيزد كه مستلزم عرفان وجود است. و همان چيزي است كه عدالت ناميده مي شود كه برترين علمها و لطايف وجود است.

۷۰۴- عدالت بعنوان علم و نه فوت و فن اجتماعي و سياسي و فقهي و اقتصادي، بندرت مد نظر علماي ديني و اجتماعي بوده است و در آثار ما ابوابش مفتوح گشته است.

۷۰۵- امروزه كه عصر سيطره شياطين بر وجود بشر است جز بواسطه علم عدالت قابل دفع نيست يعني علم حدّ شناسي و رجعت به حدود وجود!

۷۰۶- همه معاصي و گناهان و مظالم بشري در يك كلمه، حدشكني و حدنشناسي و تجاوز به حدود خود يا ديگران است كه آنرا عدم رعايت عدل گويند.

۷۰۷- دزدي، هرزگي، بي عصمتي، زنا، تجسّس، خيانت و... جمله انواع حدشكني و تجاوز به حد وجود است كه ظلم ناميده مي شود.

۷۰۸- عدالت، قانون موجوديت است بدين معنا كه هر چيزي خودش باشد. پس عدل، اصل وجود و خلقت است.

۷۰۹- طبق كلام خدا در كتابش، خداوند جهان را با علمش آفريد و با عدلش برپا و مستقر ساخت و با رحمتش توسعه بخشيد. پس عدالت، اساس موجوديت هر چيزي است يعني آن قدرت و نيروئي است كه هر چيزي را خود آن چيز مي سازد و موجود و محدود به حدود خاص مي نمايد و لذا هر چيزي همان مي شود كه هست. يعني يك آيه از خالقش و شعاعي از تجلي او!

۷۱۰- پس عادل بودن هر انساني بمعناي آيه بودن اوست و لذا علي ع خود را آيه بزرگ خدا مي خواند همانطور كه مظهر عدل كبير خداست همانطور كه عرش و كرسي اوست و وجه او و دست و چشم و اراده اوست.

۷۱۱- اينست كه عادل بودن همان عارف واصل بودن و مظهر هويت حق بودن است و خليفه بودن! و اين حقّ بودن انسان است و كمال وجودش! چون هر كه خود شود خليفه او مي شود يعني از عليين كه مظهر احديت ذات و حافظ حدود صفات و موجودات است و لذا «همه موجودات عالم متمركز و متحصن در وجود امام آشكارند.» قرآن-

۷۱۲- خدا، احدّ است يعني صاحب حدّ است يعني صاحب و منشأ بودن است و هر يك از مخلوقاتش نيز در درجه اي از تجلي، مظهري از اين احديت اويند با اين تفاوت كه محدودند در حاليكه خدا بي حدّ است. پس چگونه موجودي محدود در حدود وجودش مي تواند مظهري از بي حدّي باشد؟ اينست سرّ عالم خلقت و سرّالاسرار توحيد و وحدت وجود! و امام كسي است كه اين تجلي احدي حق را در حدود وجودش به تمام و كمال به عرصه ظهور مي رساند و نيز حامي و حافظ اين حق بي حدّي در هر موجود صاحب حدّ است. در اين معنا اگر هزاران سال بينديشي، حق است و بدان كه معنائي واجب تر و وجودي تر از اين در عرصه معرفت نيست و اين مغز توحيد و وحدت وجود است يعني درك و شهود بي حدّي در حدّ هر موجودي بطوري كه علي ع مي فرمايد در هر چيزي خداي را مي بيند يعني بي حدّي را. در اين معنا بمان كه سرّالاسرار معناي تجلي و توحيد و ظهور و خلقت و عدالت و امامت و موجوديت است.

۷۱۳- احدّ يعني مظهر حدّ و محدودترين! و محدودترين چيزها چيست؟ چيزي كه ديگر نيست همچون نقطه! و خدا اينست و لذا به چشم حدودبين ديده نمي شود. در اين راز عظيم كه براي نخستين بار در معرفت ديني، آشكار مي شود تا ابد بمان!

۷۱۴- پس خدا محدودترين حدود و وجود است و در آن واحد، بي حدّترين موجودات است. و اين سرّ اعظم از وجود امام رخ مي نمايد. اين همان سرّ استضعاف اولياي الهي است كه آنان را مظهر قدرت خدا ساخته است زيرا هر ضعفي يك حدّ است. و اين معناي بودِ نبود و وجودِ عدم است و حقيقت عماء!

۷۱۵- امروزه در كشور ما يك نظريه توهمي- ماليخوليائي بسيار وحشتناكي پديد آمده كه پيروان زيادي هم كسب نموده است كه آخرالزمان و نشانه هاي قيامت و ظهور را يك پديده كاملاً تصنعي و دست پرورده فراماسون و صهيونيزم و جادوگران عصر جديد مي داند. و اين نظريه شيطاني آنگاه براستي ماهيت صهيونيستي– فراماسوني اش آشكار مي شود كه ادعا مي كنند كه اين دسيسه گران فراماسوني- صهيونيستي بر مبناي روايات ديني و اسلامي و شيعي اين سناريو را ابداع و اجرا كرده اند. بدين ترتيب گويا كل دين خدا و اراده الهي و روايات ديني بازيچه دست شيطان شده و آخرالزمان در احاطه شياطين است. در اين باره لوح هاي فشرده اي هم منتشر شده است كه براستي ريشه اعتقاد مردم را مي زند و شيطان پرستي را اشاعه مي دهد كه گوئي شيطان رو دست خدا زده است!؟ اينگونه سخنگويان يا به اصطلاح نمادشناسان و محققين شيطان زده تحت عنوان افشاگري دسيسه هاي فراماسوني- صهيونيستي آگاه و ناآگاه مبلّغ اين دسيسه ها و نظريه هاي شيطاني هستند و خودشان هم مفتون اينهمه اقتدار شيطاني شده اند و از همه شيطاني تر اينكه علائم ظهور را هم دسيسه فراماسوني- صهيونيستي مي خوانند. و اين عين دجاليت است و پيروي از دجال خواه ناخواه! اين نوع نظريه هاي دجالي در عصر ما كه بسيارند شعباتي از سينمازدگي بشر آخرالزمان مي باشند. يكي از اين نظريه پردازان كذائي تا آنجا پيش مي رود كه حتي انقلابات و انقلابيون و مصلحين بزرگ عصر ما را فراماسوني و مزدور مي خواند و كسي چون گاندي را نماينده بريتانيا مي نامد. اين نظريات، توهم توطئه دال بر غلبه شيطان بر اذهان بشر مدرن است. اين نظريات حتي كائنات را يك دسيسه شيطاني مي دانند.

۷۱۶- همانطور كه بي حجابي و برهنگي وسيله اي براي جلب نظر ديگران است حجاب هم مي تواند در شرايط متفاوتي به همين خدمت گرفته شود كه اين بمراتب شيطاني تر از بي حجابي است زيرا دين را بخدمت كفر گرفتن است يعني نفاق! نماز هم مي تواند چنين باشد و امثالهم! كسب معرفت هم مي تواند اينگونه باشد! محبت كردن هم مي تواند چنين باشد.

۷۱۷- براي زن هرزه هيچ وسيله اي مناسب تر از نقاب يا روبند نيست كه از آن زير بتواند دزدكي بهر كس و چيزي نگاه كند و لذا براي كسي كه عصمتش امري قلبي نشده كاري شيطاني تر از استفاده از روبند نيست. از همين نكته مي توان دريافت كه چرا امر حجاب ويژه در قرآن مختص زنان مؤمنه است نه مسلمه.

۷۱۸- براي زن نگاه نكردن بسيار اساسي تر از نگاه نشدن است زيرا چشم درب دل است و زن بسيار شديدتر از مرد، نفسي پذيرنده و ذخيره كننده دارد و همه يافته هايش را در خود حفظ مي كند و بلكه در خويشتن تبديل به ملكه مي سازد و مي پرستد. و اين سرّ دنياپرستي خاص زن است و سرّ اصرار دين خدا در رعايت حجاب زن در نگاه و پوشش و رفتار.

۷۱۹- همينطور است اثر ويرانگر و تسخير كننده رسانه هاي تصويري در زن كه بسيار شديتر از مرد است. و اين اساس فحشاء و زناي حاكم بر زن مدرن است كه زمينه اصلي عدم تمكين جنسي در زناشوئي مي باشد كه علت العلل طلاق مي باشد و طلاق عاطفي جز اين دليلي ندارد زيرا نفس زن اشغال شده است و دلش جائي براي شوهر ندارد. حال آنكه چنين حدّي از اشغال و مسخ شدگي براي مرد بندرت پيش مي آيد مگر اينكه دچار عشق قلبي نسبت به فرد ديگري باشد. ولي نگاه زن همچون دوربين عكاسي است كه در تاريكخانه دل ظاهر مي شود و تا ابد ثبت مي گردد و پاك كردنش كاري بسيار سخت است.

۷۲۰- آيا براستي چه كسي و با چه نيروئي مي تواند انسان تسخير شده و خاصه زن مسخ شده مدرن را از تسخير اينهمه اجنه و شياطين برهاند و نجات دهد؟ علي ع در خطبه بيان مي فرمايد «منم روشنگر زن» و اين از جمله كرامات امامان و عليين است كه با نظري، نفس زن را پاك مي كنند و شياطين اندرونش را طرد مي سازند. و اينست اصل معناي نجات!

۷۲۱- در روايت است كه حضرت مسيح ع از نفس مريم مجدليه، هفتاد شيطان را برون راند و بدينگونه يك زن اشغال شده تبديل به يك قديسه و امام دين مسيح مي شود. اين همان روشنگري زن است زيرا شياطين در تاريكي لانه مي كنند و بواسطه نور، مي گريزند.

۷۲۲- با توجه به مسائل مربوط به مسخ شريعت و عصمت در بشر كه منجر به اشد كفر يعني نفاق مي شود درمي يابيم كه يك انسان اهل دين و مسلمان كه دعوي ايمان دارد بدون نظر و اراده و تشخيص انساني باطن بين و اهل بصيرت به مثابه

امام، قادر به درك و دريافت احكام الهي نيست كه منجر به هدايت مي شود و او را منافق نسازد حتي در امور واجبات مثل اقامه صلوة و رعايت حجاب ويژه مؤمنان و امثالهم.

۷۲۳- همانطور كه خداوند در كتابش مستقيماً به رسول ص مي فرمايد كه به مؤمنان امر به اقامه صلوة و رعايت حجاب و امثالهم نمايد. اين رسولان زنده كه رسولان رسول خدا محمد مصطفي هستند امامان تقوا و هدايت دورانهايند تحت عنوان مرجع تقليد يا پير طريقت و شيخ حقيقت و غيره. «مؤمنان مي گويند خدايا ما را امامان تقوا قرار ده.» قرآن-

۷۲۴- همه امور و احكام مربوط به مؤمنان بايستي مستقيماً از جانب يك مرجع و امام زنده به آنان ابلاغ و القاء شود اينست كه بي امام را صلوة نيست زيرا ايمان نيست. و احكام مربوط به مؤمنان اگر بواسطه غير مؤمنان اجرا شود موجب نفاق و گمراهي مي شود.

۷۲۵- يك مرجع بزرگ ديني مثل آيت الله مرعشي در خاطراتش مي گويد كه از جانب استاد بزرگي اجازه قرائت فلان دعا را يافته است. حتي بسياري از اذكار و ادعيه بدون اجازه و امر و القاي يك امام زنده مي تواند موجب گمراهي شود تا چه رسد اعمال خاص مؤمنان كه نماز در رأس اين اعمال قرار دارد. در اين معنا بينديش!

۷۲۶- اصلاً آنچه كه موجب پيدايش نور ايمان در دل يك انسان متدين و مسلمان مي گردد تا دينش قلبي (ايماني) شود همانا دريافت اموري از جانب يك انسان مؤمن ديگري به مثابه امام است و اطاعت بي چون و چراي از اين امور اجرائي يا عبادي. زيرا اطاعت بي چون و چراست كه توحيد موجود در امر امام را به دل مؤمن مي رساند زيرا دل وادي درك و دريافت امور فوق عليتي است و لذا يافته هاي ذهني (عليتي) را كه دوگانه و مذبذب و دنيوي هستند تبديل به نور توحيدي در وجود مؤمن مي كند و اين واقعه پيدايش ايمان و دين قلبي است.

۷۲۷- آنچه از دل برآيد بر دل نشيند و آنچه از ذهن برآيد حداكثر بر ذهن مي نشيند. و مؤمن حقيقي انساني صاحب دل زنده به نور حق است و لذا اموري كه صادر مي كند اموري نوري و روحاني و دلنشين هستند و دل را مخاطب قرار مي دهند اگر خالصانه دريافت و اطاعت شوند. اينست كه رسول اكرم ص مي فرمايد اگر در جمعي يك مؤمن باشد كل افراد آن جمع در حضور آن مؤمن، مؤمن هستند. «مؤمنان برخي اولياي برخي ديگرند.» قرآن-

۷۲۸- امام سازي و نشانه سازي براي ظهور البته مهمترين صفت دجال است ولي اگر كسي بيايد و همه نشانه ها را دسيسه و سناريو و دجالي معرفي كند بي هيچ نور معرفت و امام شناسي، در حقيقت رسالت دجال را تكميل كرده است زيرا جز دجال باقي نگذاشته است. و امروزه اين همان كاري است كه آگاه و ناآگاه در جهان اسلام صورت مي پذيرد كه فقط اثبات لااله است بي آنكه اثري از الله باشد و اين همان نيهيليزم عقيدتي است كه از اهداف دجال در آخرالزمان مي باشد. يعني در جستجوي امام حقيقي و اسلام ناب، همه چيز را طرد و لعن مي كنند بي آنكه نشان دهند كه آن اسلام ناب و امام حقيقي چيست.

۷۲۹- شاهديم كه همه عرفانها را شيطاني و انحرافي مي خوانند بي آنكه عرفان حقيقي و اسلامي را معرفي كنند. همه اسلامها آمريكائي معرفي مي شود بي آنكه اسلام محمدي تعريف شود همه نشانه ها، دسيسه خوانده مي شود بي آنكه نشانه هاي حقيقي روشن گردد همه انديشه ها التقاطي ناميده مي شود بي آنكه انديشه ناب عرضه شود. و بدين گونه است كه نيهيليزم معنوي و اخلاقي و مذهب اصالت پوچي و شيطان پرستي رخ مي دهد عليرغم فحش هائي كه نثارش مي گردد و گوئي اين فحش ها هم در خدمت معرفي و تبليغ شيطان و دجال است. و اين بزرگترين بدبختي جهان اسلام و مبلغين ديني در عصر ماست. و اين همان فقدان امام و فقدان عرفان اماميه و فقدان عارفاني است كه حقيقت نورانيه امام را بشناسند و بشناسانند. و اساس جبران اين فقدان عظيم در آثار ما فراهم آمده است.

۷۳۰- مجموعه آثار ما به مثابه الا الله همه اين لا اله هاي عصر ماست.

۷۳۱- در قلمرو معرفت ديني و خاصه شيعي در عصر ما در طي اين قرون اخير، تقريباً هيچ انديشه و مكاشفه الا اللهي حاصل نيامده است و اساس و عمده تلاشهاي معرفتي محدود به لا اله بوده است كه چه چيزها و ارزشهائي، راستين و برحق و اسلامي و شيعي و علوي نيستند. مثلاً به اثبات رسيده كه نظام سرمايه داري و سوسياليسمماركسيستي، گمراه كننده و ظالمانه است، دموكراسي پاسخگوي نيازهاي برحق جوامع مدرن نيست، بي حجابي و برهنگي بد است، خفقان بد است، اشرافيت بد است، غرب زدگي بد است و... همه متفكرين عصر جديد ما از سيد جمال الدين اسدآبادي و سيد قطب و دكتر شريعتي، مهندس بازرگان تا طالقاني و امام خميني و مطهري و سيد محمد باقر صدر و حنيف نژاد و علامه طباطبائي

و امثالهم جملگي نبايدها و منكرات را عرضه كردند يعني لا اله عصر ما را تعريف نمودند ولي بسيار بندرت از چه بايد كرد اين دوران سخن بميان آمده است. يعني از «معروف» كه بقول امام علي ع، كسي جز امام و ولايت امام حيّ نيست. و اين همان امريست كه در مجموعه آثار ما بتدريج تبيين و تعيّن و تأويل گرديده است يعني ولايت و امامت و هدايت و نجات و ظهور آخرالزمان!

۷۳۲- بي ترديد از راه لا اله به الا الله مي رسيم پس تلاشهاي قرن بيستم در تبيين لا اله هاي دوران امري ضروري بوده ولي كافي نبوده است و اين فقدان همان امري است كه انقلابات اسلامي دوران ما را با ناكامي و شكست روبرو ساخته است زيرا لا اله اساس انقلاب كردن است ولي استمرار انقلاب جز با الا الله امكان ندارد. و بايد دانست كه شريعت بيروح و فاقد عرفان نمي تواند الا الله عصر ما را به ارمغان آورد وگرنه تاكنون آورده بود.

۷۳۳- لا اله الا هو و تبيين و تعين و تأويلش تنها پاسخگوي الا الله عصر ماست يعني درك هويت الهي در انساني بنام امام! زيرا هو همان امام در عالم ارض است. پس «الا الله» عصر ما امام است و امامت. و در اين باب فقط دكتر شريعتي بود كه ما را به آستانه امامت رسانيد ولي بر آن وارد نشديم و حقوقش را نشناخته بوديم. «اگر در صحنه نباشي فرقي ندارد كه بر شراب نشسته باشي يا بر نماز.» اين سخن مشهور دكتر شريعتي آستانه امامت است. و از آنجا كه هنوز حق و حقوق امامت روشن نشده بود اين «صحنه» براي عامه پيروان آراي شريعتي مترادف عملي انقلابي محض بود كه همين امر گمراهي هاي بسيار بهمراه آورد. زيرا صحنه اي كه فاقد نور هدايت و عرفان امام باشد ظلمات و بازيچه شدن و بولهوسي و قدرت مداري خواهد بود و جنگ احزاب همانطور كه شاهدش بوده ايم!

۷۳۴- هر گاه كه در امت اسلامي، امامي نبوده در صحنه بودن جز جنگ داخلي و برادركشي حاصلي ببار نياورده است. پيروزي انقلاب اسلامي هم به بركت امامان هر مقطعي ممكن شد و بميزاني كه امامت خدشه دار شد جنگ داخلي پديد آمد. و بايد دانست كه منظور از امام و امامت فقط شخص امام زمان عج نيست بلكه دستگاه ولايت و امامت زير نظر حضرت در عرصه غيبت است و درك سلسله مراتب آن در علما و عرفا و اولياي امام. و فقدان اين شناخت و رعايت حقوقش را بايستي مهمترين غفلت و خسران امت اسلامي دانست. يعني پراكندگي و تفرقه بين فرقه هاي اسلامي و شيعي، و سپس تفرقه و عداوت بين مؤمنان و علماي امت، علت العلل اين خسران عظيم بوده است. به ياد آوريم كه تفرقه بين علما و مراجع ديني و مجاهدان و متفكرين پس از پيروزي انقلاب موجب پيدايش آنهمه خسارات عظيم شد. و اين بدليل عدم شناخت در حق امامت بوده است يعني فقدان معرفت امام به نورانيت!

۷۳۵- معرفت به نورانيت امام و امامت و عليين و ولايت علي ع در هر لباس و لفظ و عرف و شرعي اساس اين وحدت ايماني در مؤمنان و امت اسلامي و شيعي است. يعني همان كاري كه ما در مجموعه آثارمان خاصه در كتاب «سرگذشت عليين» صورت داده ايم و علي واري و نور علوي را در هر مذهب و مكتب و قوم و شريعت و طريقتي آشكار كرده ايم يعني شوق و ذوق و جنبش عرفان علوي و معرفت نفس و حق جوئي در باطن و خداجوئي در جهان ارض در سراسر جهان و تاريخ بشري! و اين اساس آن امري است كه ما را متهم به التقاط كرده است كه مثلاً چرا صادق هدايت و شريعتي و حلّاج و نيچه و مولوي و ابن عربي و... را در يك سلسله معنوي قرار داده ايم در درجات عليين! و كل اين جريان را به علي ع منسوب كرده ايم و ختم نبوت محمدي!

۷۳۶- صاحب و سلطان و ربّ و مالك و محبوب تو خواه ناخواه آن كسي است كه در دل تو مقيم است. پس هر چه مي كني و مي بيني و مي بوئي و مي انديشي و بسوي تو مي آيد و بسويش مي روي جذب و تسليم آن كسي مي شود كه در دل توست و او را تصديق و تقويت مي كند و مي پرستد. و اين اصل و اساس روانشناسي هويت هر بشري است كه كل سرنوشتش را رقم مي زند تا زمانيكه آن كس از دل برود يا برونش كني. به او امام وجود گويند و بدان كه هيچكس بي امام نيست از امام هدايت يا ضلالت!

۷۳۷- پس اگر دلت در تسخير امام ضلالت است پس كل وجودت بسوي ضلالت و تباهي و ظلم و نابودي و دوزخ مي رود. و اگر امام هدايت است بسوي بهشت خدا و در قلمرو انبياء و اولياي الهي و ملائك گام برمي داري.

۷۳۸- و بدان كه دل قلمرو بي چون و چرائي است و لذا از طريق اطاعت بي چون و چرا از كسي مي تواني او را بر دل وارد نموده و بر دلت مسلط سازي. كه اين بي چون و چرائي يا دليل مادون عقلي دارد و يا ماوراي عقلي! يا دليل شيطاني دارد و يا الهي! كه منجر به دو نوع عشق مي شود عشق ظلماني و عشق رحماني!

۷۳۹- يك انسان كافردل ذهنيتي واژگونسالار دارد و همه واقعيت ها را در درون خود وارونه و مطابق شيطان نفس خود مي نمايد. او حتي اگر به امام زمان هم برسد او را يك جادوگر بزرگ مي داند يك دون خوان، يك اوشو، يك كريشنامورتي، يك شعبده باز و درمانگر كاباره اي مثل... .

۷۴۰- تمام مشكل آدمي در جهان و خاصه آخرالزمان تلاش براي رهائي از تنهائي است و البته رهائي از تنهائي روح كه بمعناي حبس روح و دل در تن است. وگرنه به لحاظ فيزيكي بشر مدرن در هر آن با هر كه بخواهد مي خوابد بي هيچ قيد و بندي. ولي رهائي از تنهائي روح و يا تن شدگي روح اينست كه در دل فرد ديگري زندگي كني. و از آنجا كه بشر مدرن را عموماً دلي نيست زيرا سنگ و مرده است پس همه در عطش اين رهائي مي سوزند و دست بهر جنون و جنايتي مي زنند كه چرا كسي آنها را در دلش راه نمي دهد.

۷۴۱- و اين فقط عليين و اولياي الهي هستند كه همه خلق را در دل خود راه مي دهند اگر خلق بخواهد. و نجاتي جز اين نيست زيرا اسارتي مرگبارتر از اسارت روح در تن نيست و اينست معناي تنهائي يا تن شدگي روح! و نجات روح از اسارت تن و الحاقش به روح ازلي پروردگار در وجود خليفه اش كه مظهر روح مطلقه خدا در عالم ارض است كه اين خليفه با الحاقش به ذات حق موجب ظهور اين ذات در عالم ارض شده است.

۷۴۲- يعني كل مشكل و عذاب بشر در عالم ارض انفكاك و انقطاع روحش از حضرت حق است كه آنرا تنهائي گويند كه هيچ ربطي به انزوا ندارد و چه بسا انساني منزوي كه تنها نيست يعني روحش ملحق به خداوند است. و امام درب ورود خلق به روح خداست. «منم آنكس كه خداوند روحش را به من القاء نموده است.» علي ع-

۷۴۳- «من به سراپرده اي از حرم قدسي پروردگار راه يافته ام كه هيچكس به آن راه نيافته است.» امام زمان- دعاي سباسب- بدان كه غيبت امام زمان امري موقتي و موضعي و مصلحتي نيست و بلكه جاودانه است كه همان الحاق به ذات باريتعالي مي باشد «و ديگر هيچ چشمي مرا نخواهد ديد و هيچكس بمن دست نخواهد يافت.» همان دعا- «پس هر كس دعوي ديدار مرا نمود انكارش كنيد.» روايتي ديگر از امام زمان- پس وعده ظهور آخرالزماني آن حضرت در جهان چيست؟ اين قيامت و لقاء الله و ظهور حق بر خلق جهان است كه «و آنروز زمين به نور پروردگارش متجلي خواهد شد.» قرآن- و اين همان جامعه موعود و جنات نعيم و حكومت واحد جهاني و مدنيت الهي بر روي زمين است. پس غيبت امام زمان سرآغاز فتح قيامت است كه نخست دوزخ و برزخ را بر روي زمين آشكار مي سازد «و دوزخ آشكار شد.» قرآن- و سپس بهشت رخ خواهد نمود. «و بهشت بسيار نزديك گرديد.» قرآن- «و متقين در جنات نعيم زندگي مي كنند.» قرآن- و اين بهشت موعود در عالم ارض است كه نصيب كساني مي شود كه به روح خدا ملحق مي شوند و اين همان صلوة حقيقي و وجودي است كه وعده اش در آخرالزمان داده شده است كه فتح باب اين واقعه عظيم است.

۷۴۴- و انساني كه ملحق به روح خدا شد مصداق «نحن» (ما) در قرآن كريم است كه خداوند در اين آيات خود را «ما» مي خواند مثل «ما نشانه هاي خود را در درون و برونشان برايشان آشكار مي سازيم تا بدانند كه او حق است. ولي مسئله اينست كه در ديدار خداوند ترديد دارند.» قرآن- يعني اين اتحاد و الحاق انسان- خدا در نزد خداوند «ما» است ولي در نزد مردمان «او» است زيرا جمال الهي او را نمي بينند چون اصلاً شوق و باوري به اين ديدار ندارند. اينست كه مي گوئيم خداوند در ضمير ما و او، در قرآن كريم، همان بيان اتحاد و الحاق و خلافت انسان- خداست.

۷۴۵- كل شيطنت و مكر و كيد زن كه راز همه فلاكتها و هلاكتهاي او در تاريخ بوده و در عصر ما به اوجش رسيده همانا معضله دلبريهاي اوست كه دهها و صدها شيطان را از طريق مردان بر دل و جان خود وارد كرده و به تسخيرشان درمي آيد و اينست نابودي زن! و اينست همان علتي كه اكثر زنان را دوزخي مي سازد. و اين تلاش شيطاني و بلاوقفه و مادام العمر براي آنست كه شايد بر دل كسي وارد شود و آرام و قرار گيرد در حاليكه آنچه كه رخ مي دهد كاملاً وارونه است و خودش مسخر مي شود و از اراده و شعور و هستي ساقط مي گردد و آن شياطين در همه روابطش خاصه زناشوئي حضور دارند و اين رابطه سرنوشت ساز را به تسخير خود مي آورند.

۷۴۶- متأسفانه زنان مدرن اكثراً با عشق هاي قبل از ازدواج به خانه شوهر مي روند و آنرا در دل خود حفظ و پنهان مي دارند و لذا همه عمر با شوهر خود در حال زنا هستند و اينست راز تباهي زناشوئي خاصه در عصر جديد. اين همان زناي باطني است كه بر اين شعار ابليسي استوار است كه «با محبوب خود ازدواج نكن و با كسي ازدواج كن كه او عاشق توست و نه تو عاشق او.» و اين منطق ولايت ناپذيري زن است زيرا زن اگر عاشق همسرش باشد مريد او خواهد شد و اين را نمي خواهد. و كفري جز اين براي زن نيست. از همين رو زن مدرن نياز بسيار اضطراري و حياتي تري به امام حي دارد تا

مرد. و اينكه طبق روايت، زناشوئي فاقد امام سراسر غرق زنا و خيانت و شيطنت است زيرا فقط يك انسان الهي مي تواند قلوب مردم را از اسارت شياطين رهائي بخشد.

۷۴۷- باز هم مي گوئيم كه عشق، مهجورترين معنا در فرهنگ بشري است و نيز منحرف شده ترين و وارونه شده ترين ابزار در دست ابليس است و لذا همه جنايات بشري تحت اين عنوان قداست يافته اند و به فعل آمده اند: عشق جنسي، عشق والدين، عشق نژادي، عشق خلق، عشق نجات، عشق ايدئولوژيكي، عشق مدينه فاضله، عشق آزادي، عشق هنري و... اين عشق ها مجوز اراده به هر عملي است جهت سلطه و تملك و كامجوئي و بولهوسي و آدمخواري! پس اين نعل وارونه عشق بواسطه ابليس است زيرا عشق حقيقي مظهر ايثار است و اين مظهر سلطه و تملك و غصب وجود ديگران! و بدان كه ابليس براي همه مفاهيم و ارزشهاي قدسي يك نعل وارونه در نزد آدمي مي نهد با همان عنوان تا آن ارزش را ضد ارزش كند همچون عبادت، تقوا، علم، خدمت و عزّت و توحيد.

۷۴۸- خداوند اولياء و خلفاي خود را در ميان خلق، آئينه تمام نماي حقيقت مي سازد تا هر فرد و گروهي خود را در اين آئينه ها تماشا كند و توبه نمايد و سمت حق وجودش را اختيار كند و اين همان قيامت خلق بواسطه اين اولياي الهي است. پس اين اولياء، مردم را به خودشناسي مي كشانند خواه ناخواه! خداوند بدين واسطه مردمان را بخودشان مي شناساند.

۷۴۹- اولياي الهي مجراي تحقق اراده خدا و اجر و عذاب او درباره مردم هستند. اين همان توصيفي است كه علي ع درباره امامت خود در خطبه بيان و افتخار عرضه مي دارد. و بواسطه آنهاست كه خداوند عدالتش را برقرار مي كند و از اشقياء و طاغوت انتقام مي ستاند و مستضعفين را حمايت و شفاعت مي كند و مؤمنان را هدايت مي فرمايد.

۷۵۰- هر گاه كه در كسي تواضع را ديدي بدان كه شكسته نفسي مصنوعي و ريائي و حداكثر تقوائي است و تواضعي قلبي و حقيقي و طبيعي نيست زيرا اگر چنين باشد ديده نمي شود و فقط در صميميت و صداقتي كه آدمي با آن فرد حقيقتاً متواضع تا اعماق جانش درمي يابد و بعداً در قياس با مقام علمي يا معنوي يا اجتماعي آن فرد است كه ميزان تواضع او درك مي شود كه تو خود را همطراز او و او را همسطح خود مي يافتي و آنقدر طبيعي بوده كه او را فرد متواضعي نمي ديدي و تواضعش به چشم نمي آمده است و بلكه او را عين خود مي ديدي. و اين تواضع مردان خداست و راز غيبت آنها در ميان خلق است و غيبت امامان زمان در تاريخ هم از همين روست كه مصداق كامل تقيه است بعنوان يك حقيقت و نه مصلحت. و كمال مطلق اين تواضع كه از كمال محبت است خود حضرت حق است در عالم وجود و خاصه در انسان. تا آنجائي كه آدمي خود را خدا مي يابد و لذا به خداوند كافر مي شود. اين همان معناي معيّت و هويت خدا در انسان است كه «او در همه حال و هر كجا با شما است.» قرآن- منتهي آنقدر با انسان متواضع است كه هر كسي او را عين خود مي يابد و لذا شناخت خدا در خود كه همان عرفان است مستلزم معرفت كبيري است كه بدون اطاعت محض از امام و مراقبه دائم ممكن نيست و اينست راز حيرت آور »هر كه خود را شناخت خداي را شناخت.» و اين احساس همذات پنداري مأموم با امامش كه بزرگترين راز اين رابطه است اگر ملازم معرفتي فزاينده و اطاعتي خالصانه نباشد منشأ فاجعه اي غيرقابل جبران است تا آنجا كه ابن ملجم، خود را امام مي يابد و براي ارشاد و نجات امامش دست به آن جنايت مي زند. و اين سرّ تواضع و محبت و ولايت امام با مأموم و كلاً با خلق خداست كه در يك كلمه بمعناي تقواي مطلق امام است كه به تقيه وجودي او مي انجامد كه براي مؤمنان بمعناي كمال رحمت است و براي منافقان هم بمعناي كمال قهر است. اين نسبت امام با مردم بيانگر و عيانگر رابطه خالق با مخلوق است و لذا امام را حجت خدا بر زمين مي نامند يعني معرّف وجود خدا! و لذا امام علي ع خود را عصاره و كمال «معروف» خوانده است كه همه امر به معروفها از او و بسوي اوست.

۷۵۱- «به تو مي نگرند ولي تو را نمي بينند.» قرآن- اين آيه مخاطبي جز امامان و عليين ندارد و بيان همان كمال تقوا و تقيه و تقرّب و تواضع است. يعني غيبت امام عين تقرب او به خلق است يعني از فرط عياني، نهان است و اين غيبت جز فقدان بصيرت و معرفت و خشوع و اطاعت و عبوديت مردم نيست و لذا مي فرمايد «او در همه جا با شماست.» قرآن- و مي دانيم كه «او» همان هويت الهي امام است كه در همه حال و همه جا با مردم است و لذا از خود امام دوازدهم روايت است كه «هر كه مرا بخواند اجابت مي شود و من او را مي شنوم و مي بينم».

۷۵۲- و لذا مي فرمايد «هر گاه سه نفر مؤمن راز دل در ميان نهند او چهارمي آنهاست.» قرآن- و نمي فرمايد كه من چهارمي آنها هستم. و نيز مي فرمايد «ما از رگ گردن به آنها نزديكتريم.» و نمي فرمايد كه من از رگ گردن به آنها نزديكترم. اگر در جاي جاي قرآن كريم بجاي ضمير او و ماي خداوند، امام و امامت را قرار دهيم كل قرآن كريم داراي روح تأويلي و عيني و شهودي مي گردد و بدينگونه آدمي با تلاوت قرآن به قرآن دست مي يابد يعني به نور امام. زيرا امام، قرآن ناطق و زنده است كه كتاب قرآن، تجسد نفس ناطقه امام است. همانطور كه ابن عربي در فتوحاتش امام را مظهر نفس ناطقه خدا معرفي مي كند و امام باقر ع هم نفس ناطقه در انسان را حضور الوهيت مي نامد.

۷۵۳- پس بايد دريافت كه تقواي كامل عين تقيه است و تقيه كامل حاصل الحاق به امام يا نور معرفت امام به نورانيت است و اين عين واقعه نجات و رستگاري آخرالزماني شيعيان و مؤمنان در سراسر جهان است كه منجر به لقاء الله و قيامت دورانهاست كه عين غايب شدن از انانيت خود و حاضر و ظاهر شدن به نور امام است. «من نور خود را بهر كس كه بخواهم مي تابانم و بهر صورت كه بخواهم در هر زمان و مكان آشكار مي شوم.» علي ع- خطبه بيان- اين همان واقعه برپائي ولايت علي ع در خويشتن يا احياي دين خالص و قيّم است آنگونه كه در خطبه نورانيه و آياتي مكرر از قرآن آمده است كه «اي مؤمنان دو تا دو تا يا حتي به تنهائي دين را براي خدا خالص و برپا كنيد و بدانيد كه خدا شما را كافيست... و خداوند شما را برگزيده تا حق جهادش را ادا نموده و پيرو دين حنيف ابراهيم باشيد تا رسول شاهد و شهيد در شما و شما هم شاهد و شهيد در مردم باشيد و خداوند بهترين ياور شماست و بدانيد كه بر هر چيزي محيط است. » قرآن-

۷۵۴- همانطور كه قبلاً هم نشان داده ايم روايات مربوط به غيبت و ظهور امام زمان و علائم آن كه دريائي از احاديث اماميه را تشكيل مي دهد همچون تناقض نامه بزرگ مذهب شيعه تلقي شده است كه از بطن آن هزاران انكار و سوء تفاهم و سوء استفاده و تفرقه در تاريخ رخ داده است و اين مسئله بقدري مشكل زا بوده كه بسياري از علماي شيعه به اين تشخيص رسيده اند كه اصلاً بهتر است اينهمه روايات را مسكوت گذاشته و حتي انكار نمايند و از دسترس عامه مردم خارج سازند زيرا به ادعاي خودشان اين روايات مضرات و انحرافات بيشتري پديد آورده اند تا فوايد و هدايت.

۷۵۵- ولي ما در آثارمان بتدريج به اين تناقضات پرداخته و نشان داده ايم كه هيچ تناقضي در كار نيست بلكه مشكل از عدم درك درست مسئله امامت و غيبت و ظهور امام است كه وجهي از اين عدم فهم مربوط به اين حقيقت تاريخي است كه مسئله ظهور درجات دارد و در هر عصري درجه اي از آن از وجود يكي از عليين رخ داده است و لذا بخشي از علائم ظهور در هر عصري به وقوع پيوسته است. يعني به محض غيبت كبراي امام، ظهورش هم آغاز شد و تا به امروز ادامه يافته است و اين تصديق همان دوازده مهدي پس از دوازده امام است كه رسول اكرم ص بيان فرموده اند كه در هر دو مذهب شيعه و سني مورد تأئيد است كه در هر قرني پس از غيبت كبرا، يك مهدي ظهور مي كند كه تا به امروز طبق اين حديث بايستي يازده تن از اين مهدي ها آمده باشند و دوازدهمين در راه است. اين دوازده مهدي همان اولياي امام زمان (عليين) هستند كه اكثر عرفاي اسلامي به آنان اشاره كرده اند.

۷۵۶- حال بهتر درمي يابيم كه چرا امام دوازدهم عج مي فرمايد كه «هر كه دعوي ديدار مرا نمود رد كنيد.» زيرا اين مهدي هاي عرصه غيبت امام همان انوار علي ع هستند كه در هر يك از مؤمنان كه بخواهد تجلي مي كند كه اين عليين البته كه امام دوازدهم را در رؤياهاي صادقه ديدار مي كنند و تحت الشعاع نور محمدي اوست كه لقاي رب و جمال اعلاي الهي را درمي يابند و قيامت عصر خود را درك نموده و برپايش مي دارند كه همه اينها زمينه ظهور جهاني و نهائي امام زمان است.

۷۵۷- «بداء» كه طبق قول مكرر ائمه معصوم مهمترين حقيقت و علمي است كه بدون آن درك و تصديق امام ممكن نيست همان راز بي تائي تجلي امام در عرصه غيبت است كه در خطبه بيان و افتخار هم آمده است كه علي ع در هر تجلي اش منحصر بفرد و غير متشابه با تجلي قبلي است. و فقدان اين حقيقت و علم ويژه اماميه در علماي اسلامي از مهمترين علل امام نشناسي و غيبت امام است زيرا عليين و مهدي هر عصري را با علي ع يا امام دوازدهم قياس مي كنند يعني قياس با متشابهات مي كنند و محكمات امامت را درنمي يابند همانطور كه درباره درك آيات قرآن هم دچار همين مشكل معرفتي هستند كه اين فقدان و غفلت و جهل عظيم اساس نفاق در اسلام بوده است. همانطور كه دو تا از ائمه صدر اسلام كمترين شباهتي به لحاظ سلوك در زمان و مكان، با يكديگر ندارند كه همين مسئله علت اصلي اينهمه فرقه ها در شيعه بوده است از تك امامي و سه امامي و هفت امامي و... . زيرا امام اگر حجت خدا بر زمين و جمال اعلاي او و مظهر كمال و صفات و اسماي اوست او هم بي تاست پس هر امامي يك بيتاي غيرقابل قياس است نسبت به امامان قبل و بعدش. همانطور كه همه عارفان حق بر اين باورند كه خداوند در تجلي اش هرگز تكرار نمي شود. «و او هر آن در شأني دگر است.» قرآن- اين منشأ علم بداء است.

۷۵۸- در قلمرو ادراك بشري چيزي گمراه كننده تر از تشابهات خاصه در عرصه معرفت ديني نيست. زيرا علم توحيد كه ظهورش در امامت است فقط و فقط بر بي تاشناسي استوار است كه امروزه موسوم به پديده شناسي مي باشد. به همين دليل است كه تنها شعبه از فلسفه و علمي كه در تمدن غرب به اثبات و تصديق معارف توحيدي و اسلامي و شيعي انجاميده است پديده شناسي مي باشد كه متفكريني چون هوسرل و هايدگر از بانيانش مي باشند.

۷۵۹- آنچه هم که در قرآن آيات محکمات ناميده مي شوند آيات توحيدي و امام شناسي و قيامتي هستند که آيات هدايت مي باشند و همان آياتي هستند که علي ؏ مي فرمايد «خدا لعنت کند آنانرا که محکمات قرآني را حذف کردند...» اين آيات، معدن حکمت و عرفان و امامت و قيامت و ظهور و نجات و هدايت مؤمنانند و امامان و عليين هم برپا کننده حقايق اين محکمات قرآني هستند و خود محل تحقق و اثبات معارف آن مي باشند که بينات خوانده مي شوند و طبق قول قرآن خداوند مؤمنان را بواسطه بينات هدايت مي فرمايد. «من بيّن بزرگ هستم.» علي ؏- خطبه بيان-

۷۶۰- يعني محکمات قرآني در بينات رخ مي نمايند بواسطه وجود و کلام عليين دورانها و اصحاب اعراف. و آن بواسطه علم بداء و درجات است که تماماً منجر به امام شناسي مي شود بواسطه خود امامان و عليين! ولي علماي رسمي مذاهب همواره اولياي الهي را متهم به بدعت نموده و حکم ارتدادشان را صادر کرده اند و امام زمان را در ظهور جهاني اش نيز به همين جرم متهم و طرد مي کنند که: «اين امري جديد و غريب است...» رسول اکرم ص- و اينست که رسول اکرم مي فرمايد «اسلام در آغاز غريب بود و همواره غريب خواهد بود... و خوشا بحال غريبان.» درست به همين واسطه پيروان و ملايان مذاهب به انکار و عداوت با هر پيامبر جديدي برخاستند و اين انکار و عداوت درباره امامان و اولياي آنان در آخرالزمان دو صد چندان بوده است. پس بدان که علم بداء و امام شناسي از اهم علوم و معارف است که در عصر ما به مثابه تنها راه نجات مي باشد چرا که آخرالزمان عصر ظهور بدعتهاست هم از قلمرو ظلمت و هم هدايت.

۷۶۱- و بدينگونه به پايان آمد اين دفتر عشق ولي حکايت تا ابد باقيست. و اين اتفاقي نبود که حديث عشق الهي به امامت انجاميد. و باز هم متذکر مي شويم که اين نه دفتر «مذهب اصالت عشق» به مثابه غايت و بارانداز کل معارف و آثار ماست. و خداي را سپاس بيکران که توفيق نگارش آنرا به ما اعطا فرمود و خود اينجانب را بيشتر و زودتر از هر کسي به ايمان و عرفان و يقين برتري ره نمود و قلب اسلام و قرآن يعني امامت را بر اين بنده حقيرش گشود. از درگاه ارحم الراحميني اش مسئلت دارم که بدينوسيله نور هدايت و نجاتش را به همه انسانها بتاباند و ظلمات آخرالزمان را روشن فرمايد. آمين يا رب العالمين!

علي اکبر خانجاني
۱۳۹۱/۷/۵